

کتابخانه درفش کاویانی



بازنگری تاریخ معاصر ایران و خیانت رجال ایرانی در دوران قاجار

کتابخانه درفش کاویانی افتخار دارد تا بهترین و برترین کتاب های
پارسی را در اختیار علاقه مندان و عاشقان کتاب قرار بدهد

تقدیم به تمام پارسی زبان های جهان

WWW.KETABNET.BLOGFA.COM

POOYA_RBT@YAHOO.COM

WWW.KETABNET.BLOGFA.COMPOOYA_RBT@YAHOO.COM

بازنگری تاریخ معاصر و خیانت رجال ایرانی (دوران قاجار)

این مبحث برای آگاهی فرزندان ایران زمین بویژه نسل جوان تهیه شده است تا بیاموزند و برای رسیدن و نگاهداری ایران آزاد، آباد و سرافراز مبارزه کنند و همواره حرمت و شرف ایرانی را پاس بدارند و با تلاش و فداکاری، کشوری نیرومند با مردمی آگاه و مسنول، به نسلهای آینده انتقال دهند و لازمه آن این است که میهن پرستی را در روح و روانمان بپرورانیم و پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را سرلوحه بقای خویش قرار دهیم.

خیانت مزدوران روس و انگلیس در دوران قاجار

پیشگفتار

قرن گذشته، دوران ناتورانی مملکت ما بود و مقدرات ایران در معرض زد و بندهای سازشهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام این مدت، دو کشور همسایه جز پیش بردن مطامع و نیات استعمارگرانه خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پایبند هیچ قانون مدنی و اخلاقی و بین المللی نبوده اند.

رقابتی پی گیر میان آنان حکمفرما بود و در عین حال در محو و نابود کردن حقوق حاکمیت ایران بر یکدیگر سبقت می جستند و جالبتر اینکه هرگاه منافع و مصالح بزرگتری ایجاب می کرد، میان آندو سازشی علیه میهن ما بعمل می آمد و باز روس و انگلیس متفقاً کلاه ایران را برمی داشتند.

در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران وقت ایران سیاه است. از چند نفر که بگذریم، اکثر کسانی که در آن روزگار بر مقدرات ایران حکومت داشتند صاحب شخصیت و کاردانی و پاکدامنی سیاسی نبودند. از گروه اول عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را باید نام ببریم که معروف روح وطن پرستی و فداکاری و دفاع از حقوق ملی و حاکمیت ایران بودند و همواره علیه استعمارگران به مبارزه برخاستند و در برابر تعدیات پی در پی و زورگوییهای روس و انگلیس ایستادگی نمودند. اینان مردانی بودند که رشوه، یا مقررری و حقوقی از کسی نمی گرفتند و به همین مناسبت حتی دشمنان آنان را ستایش می کنند. چنانکه دکتر پلاک معروف درباره امیرکبیر می نویسد ... میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی بود.

یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه می دادند و او نمی گرفت خرج معدوم کردن وی شد ... همچنین انگلیسی دیگری درباره امیرکبیر می نویسد ... نسل تازه ایران را نمی توان به کلی سست و فرسوده شمرد، چه این نسل می تواند مردی چون میرزا تقی خان را بوجود آورد. او در میان رجال مشرق زمین که تاریخ جدید نام آنها را ثبت کرد، مقام بی همتایی را داراست. امیر نظام همان کسی است که دیوژن در روز روشن با چراغ در پی او می گشت. او سزاوار است که بنام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی بشمار آید...

اما در گروه دوم به افرادی می رسیم که دارای حسن نیتی بودند، و فساد و تباهی شان چندان زیاد نبود، اما کاری نیز از پیش نبردند. و علت این امر آن بود که اولاً خود صاحب شخصیت و کفایت زیاد نبودند و ثانیاً گروه رجال فاسد و بی علاقه به سرنوشت مملکت بر آنها چیره گشتند و اعضاء همین گروه دوم بودند که دفتر سیاه زندگی چند تنشان را تا آنجا که مدارک موجود اجازه می داد آفتابی کردیم و خواستیم هموطنان آن گروه را بشناسند.

اما گروه سوم کسانی بودند که مستقیماً آلت فعل سیاست بیگانگان در ایران بشمار می رفتند. اینان یا مستقیم از اجانب پول می گرفتند و مستمری دریافت می داشتند و یا اینکه به پشتیبانی خارجی به مقامات عالیه مملکتی می رسیدند و در ازای آن حقوق ملت ایران را در طبق اخلاص می نهادند و تسلیم سفارتخانه ها و مقامات خارجی می کردند. در میان این دسته، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همشیره زاده اش میرزا محمد علی شیرازی، میرزا آقا خان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، الهیار خان آصف الدوله، میرزا مسعود گرمودی، محمد حسین خان صدر اصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله و دیگر جیره خواران و حقوق بگیران انگلیس را باید نام برد که در کتاب حقوق بگیران انگلیس بوضوح تمام از روی مدارک و اسناد متقن معرفی شده اند.

اینان در برابر بیگانگان زبونی و پستی را به حد کمال رسانیدند و چیزی که در ذهنشان نمی گذشت منافع مملکت و حقوق ملت ایران بود. و گاهی کار آنان به جایی می رسید که مثلاً هنگامی که میرزا ابوالحسن خان ایلیچی حقوق بگیر دولت انگلیس و حکومت هندوستان از دنیا رفت، مقامات خارجی در صدد تعیین جانشین برای او آمدند و از اینکه شخصی به جای وی انتخاب شود که حقوق بگیر آنها نباشد به وحشت افتادند. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران در روز ۸ اوت ۱۸۴۶ به لرد ابردین وزیر خارجه وقت انگلیس نوشت متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را به اطلاع شما برسانیم. هنوز ترتیبی برای انتخاب جانشین او داده نشده.

ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله به این مقام برسد. وزیر مختار روس در انتخاب وزیر خارجه ممکن است اقدام به تهدید کند و نفوذ خود را به نفع انتصاب میرزا مسعود بکار اندازد. ولی از آنجائیکه حاجی میرزا آقاسی از این شخص بیزار است، انتخاب او بعید به نظر می رسد مع الوصف، سرانجام نفوذ سفیر روس مؤثر افتاد و میرزا مسعود سالها بعنوان وزیر دول خارجه و وزیر امور خارجه ایران به صندلی وزارت تکیه زد.

جالب آن است که در میان حقوق بگیران انگلیس و روس در ایران از هر صنف و طبقه ای که در کار مملکت مؤثر بودند افرادی یافته می شدند و این گروه انحصار به رجال سیاسی نداشت. غیر از اهل سیاست بعضی از روحانی نمایان نیز

بودند که با اجانب سر و سری داشتند. مثلاً میرزا مهدی امام جمعه اول تهران که در توطئه قتل قائم مقام دست داشت و برانداختن آن مرد بزرگ را به وزیر مختار وقت انگلیس، تبریک گفت. همچنین پسرش میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در زمان امیرکبیر، امام جمعه تهران بود، هم با انگلیسیها و هم با روسها ارتباط خاصی داشت و به همین جهت وقتی از سفیر روس (انفیه دان) مرصع گرفت، از طرف دولت امیر مغضوب گردید. در واقع این امام جمعه های انگلیسی یا لندنی کاری با اصول شریعت مقدس محمدی و ترویج مذهب جعفری اثنی عشری نداشتند بلکه قبله گاه آنان سفارتخانه های اجنبی بود.

ناگفته نگذاریم که در میان روحانیون مردان بزرگی هم بودند که در برابر پول اجنبی، سر تسلیم فرود نیاوردند و خویشتن را به زر نفروختند و از این جمله بودند: مرحومین شیخ مرتضی انصاری و نیز سید کاظم یزدی، عالم عالیقدر تشیع که نامشان غرق در عفاف و شرف و تقوی و فضیلت است.

در این بازار گرم رشوه خواری و اجنبی پرستی وجود کسانی که از خزانه اجانب برخوردار بودند یا به حمایت آنان به مقامات دولتی رسیدند، قابل انکار و تردید نیست. اما ترویج فساد و رشوه خواری در ایران، جهت دیگری هم دارد و آن وجود عوامل فاسد کننده بیگانه در ایران است که نقش اصلی را بعد از ورود سر جان ملکم به کشور ما به عهده داشته اند. در واقع عمال و مأموران روسی و انگلیسی برای پیش بردن سیاست و بسط نفوذ خویش به هر وسیله نامشروعی متوسل می گردیدند تا فساد و تبهکاری را در میان رجال قاجار رواج دهند و گماشتگان جیره خوار خود را بر مصادر امور بنشانند. حتی دیده می شود که انگلیسیهای مستعمره چی برای رسیدن به مقصود خود از وجود موقوفه سلطان اود هند نیز به مدت یکصد و شصت سال استفاده سوء کردند.

در حالیکه هدف واقف و بانی موقوفه مزبور اشاعه تشیع و کمک به طلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکاربردند. و در چنان هنگامه ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهامت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یک بار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه در این عصر دانست.

به عللی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنج ساله دوم سلطنت ناصرالدین شاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت های بزرگی به مملکت شدند، به وقت دیگری واگذاری شود.

در میان رجال و مزدوران این دوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند و نمونه کار آنها، قرارداد و امتیاز ننگین رویتر بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و به قول لرد کرزن یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه ای به منزله بخشش نامه ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده می شد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم به جای خود میخکوب می شد. علاوه بر این وقتی مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات فوق العاده و خطرناک درباره آن بکار رفت و رابرت لای وزیر دارایی انگلیس نتوانست از این بخشش نامه دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت: ما در آن هیچ نفعی نداریم و حتی لرد گرانویل وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهارداشت: چنین امتیازنامه ای موجود است، ولی من نمی توانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم.

این رسوائی بزرگ و غیرقابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی از طرف بارون رویتر به شاه قاجار و میرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول سر هنری راولینسون؟ : در وقتیکه این امتیاز به طبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بی شماری است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر یک مملکت چگونه بدست انگلیسیها افتاده است، هیچکس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی یک چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون رویتر واگذار شده بود، کلیه معادن ایران نیز به استثنای معادن طلا

و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار می گرفت. به علاوه گمرکات و آبیاری اراضی و احداث قنوات و کانال ها به رویتز واگذار گردیده بود.

یک چنین خیانت بزرگی که از طرف نماینده روشنفکران و آزادیخواهان ایران صورت گرفت، در بین توده مردم هیجان و اضطراب شدیدی بوجود آورد، تا جائیکه ناصرالدین شاه مجبور شد، میرزا حسین خان را معزول کند. زیرا چنین خیانتی نه تنها در هیچ کشوری سابقه نداشت، بلکه اگر در سرزمین دیگری غیر از ایران اجراء شده بود، نسل خاندان خائن از بین برده می شد. در حالیکه در کشور ما پازماندگان چنین رجال خیانت پیشه ای تا مدتها مصدر کار بودند و هرچه می خواستند می کردند، که گویی خیانت و بیگانه پرستی که در رگ و پوست آنان رسوخ یافته بود به عنوان میراث به بعضی از افراد نسل بعدیشان، نیز که دوران عمر آنان مصادف با عصر قاجار و حتی بعد از آن نیز سرایت کرده است مثلاً محمد حسین اصفهانی که از علای و زغال فروشی به صدارت خاقان مغفور فتحعلی شاه رسید مقام صدارت را از این بابت تحصیل کرده که سردسته عمال انگلیسی دربار فتحعلی شاه به شمار می رفت و کارش تخطئه کردن سیاست میرزا بزرگ و قائم مقام بود و پسرش عبدالله خان امین الدوله به راه و رسم پدر بزرگوار خویش قدم برداشت تا آنجا که در زمان قائم مقام به بین النهرین فرار کرد و خانواده ای در آنجا تشکیل داد و نوه همین عبدالله خان صدر بود که در جریان اشغال بین النهرین به انگلیسیها خدمت شایانی نمود و بعدها مقامات عالی پیدا کرد.

نکته ای که در خاتمه این مقال لازم به یادآوری است، آن است که طبعاً هرگاه حقوق بگیران خارجی بخصوص حقوق بگیران انگلیس و خانانی که نامشان در اوراق سیاه بایگانی ها و اسناد دولتی ضبط شده است می دانستند که روزی مدارک خدمتشان به دستگاههای استعماری در بایگانی های راکد دولتها جمع شده و با قرارگرفتن در دست مراجعین انتشار خواهد یافت، شاید راه و رسم دیگری پیش می گرفتند و نمی گذاشتند تاریخ، نام آنان را تا این اندازه به بدی و زشتی نام ببرد. اما تاریخ رحم ندارد و کار مورخ و محقق در درجه اول بیان واقعیات و حقایق است، چه شیرین و چه تلخ ! به گفته یکی از دانشمندان تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند و اکنون ما چنین کاری را کرده ایم و تا آنجا که مقدور بوده است، برخی از صفحات سفید سیاسی و اجتماعی بعضی از رجال عصر قاجار را نگاشته ایم.

منتهی برای بعضی باشرف و افتخار، و برای بعضی دیگر با ننگ و آلودگی. و این بیرحمی را که بزرگترین نمودار شهامت اخلاقی و شجاعت ملی و عشق به میهن است وظیفه ای راستین در قبال مردم کشور می دانیم. هنگام انتشار اولیه این اسناد و مدارک، واضح و طبیعی بود که بعضی از نوادگان و نبیرگان اشخاصی که از آنان نامبرده شده بود، از انتشار اسناد مربوط به یک یا چند تن از پیشینیان خود آشفته گردیدند و نویسنده را هدف تیر ملامت و اتهام یا، حتی هتاکی قرار دادند.

ولی از این بابت هراسی به خود راه ندادیم، آنچه گفتیم و نوشته شد مبتنی بر اسناد وزارت خارجه ایران و انگلیس و همچنین کتبی بود که به زبانهای مختلف نوشته شده و افسانه پردازی در آنها وجود ندارد. و این با خوانندگان بصیر و صاحب نظر و وطن دوست است که اهمیت آنها را بسنجند و نزد خویش نتیجه بگیرند و لاقلاً این نکته محرزگردد که در انتشار آنها جز روشن شدن فصولی از تاریخ که فاصله آن هم خیلی دور نیست هدف دیگری نبوده است.

اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه ای طی نکرده اند و نوادگان و نبیرگانشان در برابر دفتر سیاه نیاکان خود قرار گرفته و شرمنده گشته اند گناهشان به گردن هیچکس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسنول سیه روزی اسلاف آنان در قرون گذشته بوده اند. شاید دیگران نیز تجربه آموزند و به این حقیقت آگاه گردند که کسان دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدید نظر کنند و تأمل بیشتری نمایند، تا در آینده رسوا و سیاهکارشان نخوانند.

اسماعیل راین تیرماه ۱۳۴۷

میرزا ابوالحسن خان ایلچی

نخستین وزیر ایرانی است که از دولت انگلستان و حکومت هندوستان، حقوق و مقرری مرتب می گرفت. او مدت ۳۵ سال ماهی یک هزار روپیه از دولت انگلیس و حکومت هندوستان دریافت می کرد.

او در زمان فتحعلی شاه، وزیر امور خارجه ایران بود. روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ به عضویت لژ فراماسونری درآمد. و بعد به کمک انگلیسیها به مقام وزارت امور خارجه نایل آمد و او را عالیجناب خطاب می کردند. اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت این مرد آنقدر ننگین و بیشمارانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنان درجه اول مملکت و مروجین فساد و رشوه خواری و جاسوسی به نفع اجانب ذکر کنیم. در دوران وزارت او معاهدات ننگین ترکمانچای و گلستان به ایران تحمیل شد و آنچه خواست انگلیس بود برای نابودی و تضعیف ایران در برابر هندوستان توسط وی انجام گرفت. در این دوران طراحان سیاسی انگلیس برای پی ریزی کامل و استوار سیاست خود در ایران، وجود سازمان فراماسونری و فراماسون شدن ایرانیها و اعزام فراماسونهای انگلیسی به ایران را لازم می دانستند.

در این زمان دو استاد اعظم ماسونی انگلیس سرگور اوزلی و میرزا ابو الحسن خان ایلچی در ایران مأمور تشکیل لژ فراماسونی شدند. این دو خبیث با وارد کردن درباریان به حلقه فراماسونی تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کردند. این عملیات و اقدامات، نفوذ اوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلی شاه آشکارا همه مسائل مورد نظر و امور سیاسی را با او در میان می نهاد و صمیمیت فوق العاده ای بین او و پادشاه و درباریان بوجود آمده بود.

اوزلی فراماسون برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و متلاشی کردن ایران بزرگ و بخاطر اینکه برای همیشه یاری حمله به هند و کمک به آزادیخواهان و شورشیان هندی را از ایران سلب کرده باشد، شاه و درباریان را مجبور کرد تا با قبول قرارداد صلح با روسیه و انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران (که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاء کرد) هم روسیه را راضی کنند و هم بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی کشور را از ایران جداسازند. در این نیرنگ فراماسونهای انگلیسی و ایرانی، همه درباریان و حتی شاه که تحت تأثیر (پول و پلتیک) قرار گرفته بود، با انتزاع و جدایی ۱۷ شهر قفقاز موافق بودند و تنها عباس میرزا نایب السلطنه در برابر این اقدام مقاومت کرد که کسی اعتنایی به افکار و عقاید او ننمود. در آخرین شبخونی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ه) به اصطلاحاً زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند اوزلی و ایلچی دست داشتند. اعتماد السلطنه در ضمن وقایع سال ۱۲۲۷ می نویسد: اوزلی به اتفاق ایلچی به تبریز رفتند تا ترتیب بعضی قرارمدارها داده شود.؟

بالاخره فعالیت این دو فراماسون سبب شد که معاهده شوم گلستان در ۱۲۲۸ه (۱۸۱۳م) بین ایران و روس امضاء شود و میرزا ابوالحسن خان به دستور برادر فراماسونش قسمتی از خاک وطن ما را از ایران جدا کرد. لرد کرزن فراماسون که با کمک فراماسونهای ایرانی و فرانسوی و انگلیسی قسمتی از انقلاب مشروطیت ایران را در روزهای واپسین پیروزی هدایت می کرد، درباره حوادث این ایام می نویسد در این موقع سه نفر از مأمورین سیاسی انگلیس دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت به ایران داشتند. یکی سرگور اوزلی، دیگری جیمز موریه و سومی جیمز فریزر می باشند این فراماسونهای انگلیسی آنقدر نسبت به ایران و ایرانی دشمنی داشتند که افکار عامه مردم انگلیس و نظر امنای آن دولت را نسبت به ایران مشوب و بی اعتبار کردند و همین امر سبب شد تا به روسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز به ایران داده شود.

نتیجه عملیات این دو استاد اعظم ماسونی گراند لژ انگلند (اوزلی- ایلچی) آن شد که سیاست انگلستان در ۱۵ سال اول قرن نوزدهم و تا سال آخر سلطنت فتحعلی شاه به یک نوع سیاست بی اعتنایی تبدیل شده و روسها را در پیشروی و تجاوز به ایران تشویق کند. انگلیسیها ایران را به کلی رها نمودند و با تحمیل قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای این کشور را به لب پرتگاه زوال و فنا سوق دادند. از روزی که فراماسونهای انگلیسی و ایرانی، کشور ما را به دایره سیاست اروپایی کشانیدند دولت و ملت ایران تا مدت‌های مدید روی خوشی و راحتی ندید و همیشه و مداوم برای ایران گرفتاریهایی ایجاد می شد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (که به دستور انگلیس کشته شد)

صدر اعظم محمد شاه قاجار، او شخصیتی بسیار قوی داشت و در بحث و استدلال سیاسی، نکته سنجی و حاضر جوابی، فوق العاده توانا بود. دفاع او از منافع و حقوق ملت ایران، سیمای مرد وطن پرستی را نشان می داد که در برابر زد و بند های سیاسی همسایگان سخت ایستادگی و مبارزه می کرد. انحطاط مطلق و تنزل اخلاقی طبقات عالیه مملکت در دوران سلطنت محمد شاه بطور وحشت آوری وجود داشته است. از امام جمعه شهر گرفته تا شاهزاده درباری و مستوفی و داروغه و یا بنا به اقرار کمبل حتی ریش سفیدان شهر همه حقوق بگیر او بودند و برای عتبه بوسی و عرض تبریک دستگیری و قتل قائم مقام به سفارت انگلیس می رفتند، اینان که همه جیره خوار و حقوق بگیر انگلیس در ایران بودند به بیگانه پرستی افتخار می کردند و این شیوه ناپسند و شوم و کثیف در آن وقت بطور عجیبی در طبقه بالای مملکت رواج داشت.

سقوط قائم مقام، دستگیری و قتل او که همه به دستور وزیر مختار انگلیس و به تحریک او صورت گرفت، سبب شد که از آن به بعد مردم ایران و بخصوص طبقه حاکمه مرعوب نفوذ انگلیسیها بشوند. انگلیسیها از روزی که به ایران آمدند همیشه آرزو و کوشش داشتند رعب و وحشت آنان در دل ایرانیان جای بگیرد، تا جاییکه تا اواخر سلطنت قاجاریه همیشه یک ضرب المثل را بین خود شایع کرده بودند که می گفت: اگر بر کوه دماوند برف نیاید، ایرانیها می گویند کار انگلیسیهاست این افکار نه تنها مردم نادان را فریب می داد بلکه در ارکان دولتی و دربار قاجاریه نیز اعتقاد فراوانی به نفوذ انگلیس و دهشت و وحشت از آنها بوجود آورده بود. حتی بعد از جنگهای جهانی اول و دوم هم که انگلیس از یکه تازی میدان سیاست و کیاست و جهانداری سقوط کرد و به محاق افتاد هنوز این اوهم بجای مانده است.



میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه

رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود. میرزا محمد علی خان شیرازی، همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان ایلیچی است. او که در پایتخت زیر نظر ابوالحسن خان تربیت یافته بود، در گرفتن مستمری و رشوه از خارجیان از دانی گرامی اش میرزا ابوالحسن نیز پیشی گرفت.

در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه یک هزار روپیه حقوق دریافت می داشت، او نیز مبلغی از بودجه حکومت هند مستمری می گرفت. پس از وفات میرزا ابوالحسن خان چون وزیر خارجه وقت انگلیس حاضر به پرداخت مقرری ماهانه وی در حق فرزندش نشد، میرزا محمد علی که جانشین دانی خود شده بود به وزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهانه مبلغی دریافت دارد و در قبال آن، خدماتی را تقبل کند.

به موجب اسناد وزارت خارجه انگلیس، در تمام دوران سفارت جرج.م. مکدونالد سفیر وقت انگلستان در ایران، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین و پرداخت شده است علاوه بر دریافت این مقرری وی هرگاه خبر مهمی کسب می کرد و آن را به وزیر مختار انگلستان می داد مبلغی نیز به عنوان (خبر مهم) از بودجه محرمانه سفارت به او تعلق می گرفت.

سرجان کمبل سفیر کبیر انگلیس در ایران در تذکریه سری و محرمانه که ضمیمه گزارش نمره هشت خود به وزارت خارجه دولت متبوع خویش فرستاده است به مطلب مهمی اشاره می کند. این گزارش که به شماره ۳۷ ر ۶۰ در بایگانی عمومی انگلستان ضبط است چنین حاکی است:

... مکدونالد به میرزا محمد علی که همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان است سالی پنجاه تومان می داد و میرزا محمد علی کاملاً تحت نفوذ دانی خودش (میرزا ابوالحسن خان) می باشد.

بعد از مکدونالد، من رویه او را تعقیب کردم، اما میرزا محمد علی به ندرت نزد من می آمد و در نتیجه به علت اینکه مدتها بود می دانستم وی در عداد طرفداران روسها درآمده و در مراحل بحرانی اخیر پشتیبانی کامل خود را از منافع آنان علنی کرده است من هم اصراری نکردم.

میرزا محمد علی که در شیراز در خانواده میرزا ابراهیم خان کلانتر اعتماد الدوله پرورش یافته بود، خط نستعلیق را به پایه استادان خوش نویس می نوشت و از علوم قدیمه و الهیات نیز بی بهره نبود. او به دعوت میرزا ابوالحسن خان به تهران آمد و در وزارت امور خارجه نایب عم اکرمش! گردید.

پس از اینکه میرزا ابوالحسن وفات یافت، سفارت انگلیس در تهران برای انتخاب او به وزارت امور خارجه ایران تلاش فراوانی کرد. گرچه شاه وقت قاجار او را لایق مقام (وزارت دول خارجه) نمی دید، ولی وقتی روسها نیز با انتصاب او به این سمت موافقت کردند وی را بدین سمت منصوب کرد.

در تمام دورانی که میرزا محمد علی خان مصدر امور دولتی بود، همه اسرار وزارت خارجه را در اختیار مکدونالد وزیر مختار انگلیس می گذاشت.

موقوفه اود هندوستان

سر ارتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در ایران می نویسد: اختیار تقسیم وجوه موقوفه اود هند در دست من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم.

حقوق بگیری و سرسپردگی به بیگانگان تنها منحصر به رجال و شخصیت‌های سیاسی مملکتی نبوده و نیست، بلکه بعضی از ملایان و رؤسای مذهبی نیز جزء این دسته افراد بودند.

از بدو تسلط انگلستان بر شبه قاره هند، ممالک مجاور این مستعمره زرخیز، جولانگاه استعمارگران انگلیسی بود. مأمورین بریتانیا در مستعمره هندوستان برای حفظ این گوهر گرانبها که بر تارک امپراتوری می درخشید، همواره سعی داشتند کشورهای مجاور هند را در حال ضعف و ناتوانی و حتی توحش نگهدارند تا هیچگاه این کشورها خیال تصرف و یا نفوذ در هند و یا بیداری مردم زجر دیده آن را نیابند. سرگور اوزلی بارت که میرزا ابوالحسن خان ایلیچی را از لندن تا تهران همراهی کرد و برای نخستین بار دادن مقرری و حقوق را به برادر فراماسونش (خان ایلیچی) تجویز کرد، عقیده خود را درباره ایرانیان در نامه ای که ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پترزبورگ به وزارت خارجه انگلستان می نویسد، چنین بیان می کند: عقیده صریح و صادقانه من این است که چون مقصود نهانی ما فقط صیانت هندوستان می باشد، در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.

این نامه و دهها گزارش رسمی و عقاید و نظریاتی که از جانب سیاستمداران انگلیسی درباره ایران و ایرانیان بیان شده، با آنچه که دیپلماتها و مأموران انگلیسی در ایران انجام دادند، نموداری از اعمال شرم آور انگلستان در سرزمین ما می باشد. متأسفانه بایستی اقرار کرد که عملیات شرم آور و نکبت بار انگلیسیها در ایران به دست عده ای مزدور و خائن که بیشتر در طبقات عالیه مملکتی و حتی در لباس روحانیت بودند انجام می گردید. گرچه نشان دادن و برملا کردن همه افعال و اعمال حقوق بگیران انگلیس در ایران، مایه شرمساری است، با این حال شمه ای از تاریخچه تقسیم موقوفه اود هندوستان را نقل می کنیم. باشد تا این مختصر تازیانه ای برای آیندگان باشد.

دیپلماسی انگلستان در ایران پس از مأموریت ها و سفارت های سر جان ملکم و سر هارد فورد جونس جان تازه ای گرفت. این دو دیپلمات انگلیسی که هم از جانب وزارت مستعمرات انگلستان و هم از جانب حکومت هندوستان و گاهی نیز از طرف وزارت امور خارجه بریتانیا در ایران مأموریت هایی داشتند، با دادن تحفه و هدایای فراوان و تقسیم پول و برقراری مقرری های گوناگون در ظرف مدت کوتاهی در پایتخت ایران نفوذ فوق العاده ای پیدا کردند.

دانشمند فقید محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می نویسد: انگلیسیها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم به ایران (۱۲۱۵ هـ ؟ ۱۸۰۰ م) چنین احساس کردند که غیر از هینت حاکمه وقت در ایران، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب، کمتر از هینت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی نام دارد. بنابراین آنها کوشیدند با علما و روحانیون مذهب تشیع که فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل کنند و روشی را در پیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند. این بود که چندین فقره اعتبار به عنوان موقوفات ترتیب دادند تا توجه علما و روحانیون ضعیف را جلب نمایند و ظهور این امر به قدری مشروع بود که اقدام آنها مورد استقبال و قبول علماء قرار گرفت.

اولین موقوفه ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرارداد شد، قریب یکصد لک روپیه بود که به پول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران می شد.

نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به (صویه اود) فرمانروای لکنهو بود، ولی در حقیقت واقف آن که یک زن رقصه شیرازی الاصل بشمار می رفت، بنام سپرده ثابت در باتک دولتی انگلستان در لندن به امانت گذارد، تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرارگیرد. سر آرتور هردینگ وزیر مختار اسبق انگلیس در ایران برای اینکه از تقسیم وجوه موقوفه هند و نتایج آن در ایران و همچنین بین النهرین مطلع گردد و برنامه ای برای آینده سیاست انگلیس تهیه نماید، سفری نیز به جنوب غربی ایران و بین النهرین کرد. او در کتابی که نوشته است درباره موقوفات مذکور و برقراری مقرری چنین می نویسد: یک اهرم قوی که باعث شد بین من و روحانیون ایران روابط حسنه ایجاد کند، وجوه اوقاف اود بود. این وجوه که حالیه باید میزان آن خیلی زیاد شده باشد، توسط پادشاه اود وقف شده که به مرور صرف تحصیل محصلین شیعه بشود.

البته محصلینی که در مدارس کریلا و نجف تحصیل کنند و بعدها به تحصیل علوم دینی شیعه بپردازند. این وجوه سالها بود که توسط نماینده رسمی دولت انگلیس مقیم بغداد مصرف می شد و مبالغ آن در زمان من خیلی زیاد شده بود، لیکن همیشه دوستان مذهبی من تقاضا داشتند جوانهای مستعد خانواده های خودشان که روابط و بستگی با علمای برجسته مذهبی شیعه داشتند، از این وجوه استفاده نمایند و عالم بشوند و بعدها مجتهد یا عالم در علوم دینی از کار درآیند. من این موضوع را خیلی مهم دانستم و وجوه موقوفه را در اختیار کلنل نیومارچ گذاشتم، تا با توجه کامل و طرز مخصوصی آن را اداره کند دقت و توجه منصفانه ای که از طرف کلنل نیومارچ و خود من به درخواست های قبول این محصلین ابراز می شد فرصت های مناسبی پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی مربوط شوم و در آنها نفوذ پیداکنم و من سعی داشتم که جهت تماس یافتن با رؤسای این طبقه متنفذ از آنها استفاده نمایم.

کلنل نیومارچ و هاردینگ تا سال (۱۹۰۶ م ؟ ۱۳۲۳ ه) با تقسیم این وجوه و برقراری حقوق در ایران و بین النهرین هر عملی را که خواستند انجام دادند. همانطور که به گفته هاردینگ وجوه مذکور در دست او مانند اهرمی بود که سفیر انگلیس در ایران و بین النهرین هر عملی را می توانست با آن انجام دهد، و هر بار سنگینی را قادر بود به حرکت درآورد.

سر آرتور هاردینگ از سال ۱۹۰۱ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ در ایران مقام وزیر مختاری داشت و ظرف شش سال مأموریت خود در ایران و توسعه مبارزات پنهانی روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق نفوذ، حوادث گوناگونی را بوجود آورد که از آن جمله می توان کوشش در راه استفاده اقتصادی و سیاسی ایران، انعقاد قرارداد نفت جنوب، دامن زدن بلواها و انقلابات در سرار ایران، تشویق به تشکیل انجمن های مخفی (فراماسونری) و داخل کردن عناصر مزدور در مبارزات ملت ایران و برقراری رژیم مشروطیت و از همه مهمتر از بین بردن نفوذ روسیه در دربار مظفالدین شاه و جانشین کردن طرفداران، عمال و خیردهنده ها و جاسوسان انگلیس در سازمان های درباری و دولتی ایران را نام برد.

عباس میرزا ملک آرا

ضمن بررسی اسناد دولتی ایران در دوران صدارت میرزا آقاخان نوری و همچنین بررسی نامه هایی که ناصرالدین شاه درباره میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری نوشته است، بنام عده ای از شاهزادگان قاجاری و امنای دولتی ایران برخورد می کنیم که به علل گوناگون خود را به دامن انگلیسیها انداختند. در بین این عده چند تن حقوق بگیر انگلیسیها بوده اند که اسناد مزدوری آنها در بایگانی عمومی انگلستان و اسناد وزارت خارجه این دولت وجود دارد. درحالیکه عده ای دیگر برای فرار از دست جلادان و دژخیمان دربار ناصرالدین شاه و کور نشدن و یا کشته نشدن به سفارت انگلیس رفته و خود را در پناه سفرای آن دولت قرار داده اند.

پناهندگی ایرانیان به سفارت انگلیس در تهران و حمایت سفرای و دولت انگلیس از آنها از جمله مسائل مهم و حساسی است که در دوران قاجاریه بارها مشکلات فراوان و پیچیده ای برای شاه و دولتهای وقت ایران بوجود آورد.

در بسیاری از موارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان و یا بست نشستن در سفارت انگلیس، مثل سلاحی مخرب برای پیش بردن مقاصد شوم استعماری و منافع انگلستان بکار می رفته است. همچنین از پناهنده شدن و تحصن بعضی از شاهزادگان و دولتیان وقت به سفارت انگلیس نیز به منظور ارباب دولت ایران استفاده شده و نتایج نکبت باری نیز ببار آمده است.

آنطور که در اسناد موجود دیده می شود، حوادث زیر در پیش بردن مقاصد انگلیسیها در دوران یک ربع قرن اول سلطنت ناصرالدین شاه حائز اهمیت بوده است:

۱- پناهنده شدن عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه.

۲- پناهنده شدن حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله عموی ناصرالدین شاه.

۳- تحصن خان بابا خان خوانساری.

۴- تحصن میرعلی نقی خان.

۵- تحصن حسین خان نظام الدوله.

۶- تحصن عباس قلی خان لاریجانی.

۷- تحصن کوچک خان.

و حوادث مختلفی از قبیل: شکایت آندره خیاط علیه دولت ایران، نزاع صادق فراش مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی، نزاع فراشهای مهد علیا با فراشهای سفارت انگلیس، عزل میرزا فضل الله نواب منشی سفارت انگلیس به اتهام ارتباط با دولت ایران و چند حادثه دیگر.

در چند حادثه فوق، مسئولان سفارت انگلیس موفق شده اند با پرداخت حقوق و مقرری به شاهزادگان قاجاری و امنای دولتی که به آنها متوسل شده بودند، به حمایت علنی از آنان برخیزند و برای ارباب مقامات ایرانی از وجودشان استفاده کنند.

یکی از شاهزادگان قاجار که به علت داشتن ارتباط با سفارت انگلیس، مدت ها موجبات نارضایتی و عصبانیت ناصرالدین شاه را فراهم کرد عباس میرزا ملک آرا دومین فرزند محمد شاه و برادر کوچک ناصرالدین شاه بود.

پس از قتل امیرکبیر و سوء قصدی که در راه شمیران نسبت به ناصرالدین شاه صورت گرفت (۱۸ شوال ۱۲۶۸) بار دیگر عباس میرزا که در قم بسر می برد تحت تعقیب قرار گرفت و به اتفاق یارانش متهم به انجام توطئه و سوء قصد گردید، وی درباره این واقعه شخصاً می نویسد: روز حادثه، ... من در بیلاقات قم بودم. در مراجعت دیدم تفصیلاتی واقع شده میرزا عبدالله خان نامی را با بیست نفر غلام مأمور کرده اند که میرزا حسین متولی باشی قم را بگیرند. عباس میرزا خود برای دستگیری میرزا حسین اقدام کرده و او را تحویل سواران شاه داد تا آنان او را در تهران تحویل حاج علی خان اعتماد السلطنه که مأمور استنطاق بود و دشمنی دیرینه ای نیز با عباس میرزا داشت بدهند.

حاج علی خان، میرزا حسین خان را با شلاق و داغ کردن سینه و پشت و ادارکرد تا اقرارنامه ای بنویسد و در آن اعتراف کند که به تحریک عباس میرزا توطئه قتل را فراهم کرده است. ناصرالدین شاه از دیدن اقرارنامه عصبانی شد و دستور داد عباس میرزا را دستگیرکنند و به سمنان ببرند و در آنجا به قتلش برسانند. ولی این عمل به وساطت و برنامه ریزی انگلیس انجام نشد و او به عراق منتقل شد.

در این هنگام رابطه ایران و انگلیس تیره شده و حادثه زن میرزا هاشم خان که منجر به قطع رابطه بین دو کشور شده بود، بوجود آمد، ناصرالدین شاه که تا آن زمان از عباس میرزا وحشت داشت، با فرستادن وجوه فراوان به بغداد، میرزا ابراهیم خان شاه بندر ایران را مأمور کرد تا عباس میرزای گرسنه و سرگردان و از خانه مادر رانده شده را به مراحم ملوکانه امیدوارسازد.

میرزا ابراهیم خان، یکی از عمال مخفی خود را که حاج محمد علی شیرازی نامیده می شد و عباس میرزا او را در شیطنت همدست ابلیس می دانست، مأمور کرد تا وی را از حمایت دولت انگلیس بیرون بیاورد.

حاج محمد علی شیرازی به عباس میرزا گفت که اگر از حمایت انگلیس بیرون آید نه تنها حقوق و مقرری دو سال عقب افتاده را به او خواهد پرداخت، بلکه انعام و خلعت نیز به وی خواهند داد. و آنقدر به گوش شاهزاده این افسونها را خواند تا به قول خود شاهزاده، او ... مرا مسخره کرد زیرا که گرسنگی بلای جان و بر هم زدن خانمان است

عباس میرزا ملک آرا سپس می نویسد میرزا آقا خان ... اقبال مرا که دید در محبت قصور نکرد. موجب دو ساله را رسانید پانصد تومان هم بر مقررگی که سه هزار تومان بود افزود. چهار هزار تومان هم خرج عروسی کرد و من نمی دانستم که این مهرهای نبوده از کجاست ناگاه شاهد معنی پرده برداشت و دولت بهیه انگلیس با دولت ایران بنای محاربه گذاشت.

روزی کنسول انگلیس در بغداد به او اطلاع داد که دولت انگلستان؟ با دولت ایران وارد جنگ شده و عنقریب بوشهر و محمره اشغال خواهد شد و او باید آماده باشد تا با نیروی اعزامی به بوشهر برود و سلطنت جنوب ایران را که به وی تفویض می شود قبول کند.

اما عباس میرزا این پیشنهاد دولت انگلیس را رد کرد و دوران اختلاف او با انگلیسیها از آن روز شروع شد. خود او می نویسد ... پاس نمک شاهنشاه و التفاتهای جدید ... مانع آمد که حرکت نمایم و امیدوار بودم به این سبب التفاتهای بسیار خواهیم دید تا آنکه محاربه به معالجه کشید. همینکه قرارداد صلح پاریس منعقد شد و حسام السلطنه هرات را تخلیه کرد و نیروی انگلیس هم از محمره و بوشهر رفتند، ناگهان بار دیگر دستخط های التفات آمیز شاه و مقررگی های ایران و انگلیس هر دو قطع شدند.

عباس میرزا با نوشتن نامه های مکرر به شاه و صدراعظم تقاضای مراجعت از عراق را کرد و سرانجام پس از ۲۷ سال که از تبعید او در عراق و اسلامبول گذشت در اواخر ذیحجه ۱۲۹۴ دسامبر ۱۸۷۷ اجازه برگشت به ایران گرفت و در محرم سال بعد وارد تهران شد و ناصرالدین شاه به او لقب ملک آرا داد. عباس میرزا پس از چند سال حاکم زنجان شد. اما پس از مدت کوتاهی به قفقاز فرار کرد و بار دیگر به وساطت حاجی میرزا حسین خان سپهسالار به ایران برگشت و حاکم قزوین و گیلان گردید و در ۱۳۱۳ ه به وساطت سفیر روس به سفارت فوق العاده برای جلوس نیکلای دوم به روسیه رفت. او پس از قتل ناصرالدین شاه مدتی بیکار بود ولی در سال ۱۸۹۶م - ۱۳۱۴ ه وزیر عدلیه شد و در سال ۱۸۹۸م - ۱۳۱۶ ه در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

اللهیار خان آصف الدوله

در بین افراد خانواده سلطنتی قاجار اللهیارخان آصف الدوله دولو پسر محمدخان بیگلربیگی، از همه بیشتر به انگلیسیها نزدیک بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت می کرد. خدمات آصف الدوله به دستگاه سفارت انگلیس در تهران تا بدانجا رسیده بود که وزیر مختار وقت آن کشور در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ به وزیر امور خارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره او چنین نوشت:

... آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما می باشند ...

اللهیار خان آصف الدوله چنانکه گفتیم پسر محمدخان بیگلربیگی است و پدرش در راه اعتلای خاندان قاجار فداکاریهای فراوان کرد و مقام ارجمندی داشت.

هنگامی که آقا محمدخان قاجار در استرآباد، برای رسیدن به مقام سلطنت از روسای ایل قاجار تقاضای کمک کرد، روسای مزبور ابراز عقیده کردند که محمدخان بیگلربیگی برای رسیدن به سلطنت از او مناسب تر می باشد. ولی محمدخان بیگلربیگی به نفع آقا محمدخان قاجار از سلطنت ایران صرف نظر کرد و به همین جهت اعقاب او نام خانوادگی؟ تاج بخش را برای خود انتخاب کردند. گذشت محمدخان بیگلربیگی سبب شد که آقا محمدخان همیشه جانب او را داشته باشد و به او احترام فراوان نهد، تا جاییکه هر وقت می خواست به سفر برود او را حاکم پایتخت می کرد و همه اختیارات سلطنت را در تهران به او واگذار می کرد. محقق محترم سعادت نوری که بیوگرافی آصف الدوله ها را به تفصیل نگاشته است در این

باره می نویسد: اللهیارخان آصف الدوله را یکی از عوامل سیاست استعماری بیگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هـ ۱۸۲۹ م و کشته شدن گریبایدوف ایچی روسیه و چند تن از اعضای سفارت به تحریک او بوده است .

دکتر فریدون آدمیت نیز در این باره می نویسد: ... این هنگام بهترین دوست انگلیسیها در ایران اللهیارخان آصف الدوله فرمانفرمای خراسان بود که با آنان از قدیم سر و سری داشت...

در این موقع حاج میرزا صدر اعظم ایران بود و برای اینکه از تحریکات آصف الدوله که به مسند صدارت عظمی علاقه فراوان داشت بکاهد او را با اختیارات فراوان به خراسان فرستاد.

مقارن فرمانفرمایی آصف آلدوله در خراسان انگلیسیها دو هدف عمده داشتند:

۱- با گماردن عوامل خود در خراسان، هرات را از حمله سپاهیان ایران مصون دارند تا از این راه خطرات متوجه مرز هندوستان را دفع کنند.

۲- با اعزام جاسوسان و عوامل خرابکار و اطلاعاتی به ترکستان، حوادث این منطقه را زیر نظر داشته باشند.

در قسمت اول با انتصاب آصف الدوله، انگلیسیها موفقیت‌های بسیاری بدست آوردند. سفارت انگلیس در تهران برای اینکه به هدف دوم نیز نزدیک شود، به آصف الدوله پیشنهاد کرد تا به کمک عوامل آنها بشتابد. به همین جهت هریک از عوامل اطلاعاتی انگلستان که به ترکستان فرستاده می شدند مورد حمایت و توجه آصف الدوله قرار می گرفتند و وی به آنان کمک فراوان می کرد و حتی توصیه نامه هایی نیز به دست آنان می داد. اما خوانین مرو و خیوه و سایر حکام ترکستان، هروقت یکی از عوامل انگلیسی به دستشان می افتاد، آنها را با شکنجه و قساوت بسیار می کشتند. چنانچه کانالی و استوارت دو جاسوس زبردست انگلیسی که توصیه نامه آصف الدوله را بهمراه داشتند، در همین اوان دستگیر و کشته شدند. باری پس از قتل چندین جاسوس انگلیس در ترکستان، حکومت هندوستان و سازمان انتلیجنس سرویس برای اینکه جاسوس اعزامی آنها شناخته نشود، یکی از افسران آزموده جاسوس خود را بنام فریه که تابعیت فرانسه را داشت همراه میسیون ژنرال گاردان به ایران و به خراسان اعزام داشتند. فریه که در سال ۱۸۳۹ م ۱۲۵۵ هـ در سپاه ایران خدمت می کرد و چون از هنگام ورود به ارتش ایران روش مزورانه ای درپیش گرفته و اطلاعات نظامی قشون ایران را به انگلیسیها می داد، به دستور فتحعلی شاه از سپاه ایران و سپس از خود کشور اخراج گردید.

ولی وی پس از دو سال یعنی در سال ۱۸۴۵ به بغداد بازگشت. در این تاریخ بغداد کانون فساد و توطئه بر ضد ایران شده بود و سازمان انتلیجنس سرویس از راه بین النهرین جاسوسانی به ایران می فرستاد تا علیه محمدشاه فعالیت کنند.

پسران فرمانفرما

حسینعلی میرزا یکی از فرزندان فتحعلی شاه معروف به فرمانفرما که به اتکاء انگلیسیها در فارس حکومت می کرد، به مدت سی سال مالیات به دولت مرکزی (فتحعلی شاه) پرداخت نکرده بود، در این باب پادشاه قاجار به اصفهان عزیمت می کند و به محض رسیدن به اصفهان حسینعلی میرزا را از شیراز احضار می کند تا در سفر به فارس در رکاب او باشد، فتحعلی شاه به این بهانه می خواست با احضار حسینعلی میرزا مسأله عقب افتادن سی سال مالیات را عنوان کند و چنانچه حسینعلی میرزا از پرداخت آن امتناع نماید بلافاصله او را در اصفهان معزول و زندانی نماید، حسینعلی میرزا که از هدف پدرش و دلیل مسافرتش به اصفهان و شیرزا باخبر شده بود وصیت نامه ای می نویسد خطاب به فرزندانش و آنها را رسماً تحت حمایت انگلیس قرار می دهد و در عین حال خود را آماده قیام علیه پدرش می کند، ولی با درگذشت فتحعلی شاه در اصفهان شرایط تغییر می کند و همزمان پنجاه و شش تن از اولاد او هریک اقدام برای رسیدن به تاج و تخت را می نمایند.

حسینعلی میرزا هم به نوبه خود در کاخ همایون در شیراز بر تخت سلطنت می نشیند و بنام حسینعلی شاه قاجار سکه زد و رضاقلی میرزا فرزند ارشدش را با لقب نایب الایاله خواند. بعد از ورود محمدشاه به تهران به کمک قائم مقام (پیشکارش) و کنار گذاشتن ظل السلطان بر تخت شاهی نشست (محمدشاه قبلاً در تبریز اقامت داشت). همزمان به فرمان او حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز دستگیر و زندانی می شود و پسران وی با حمایت کنسول انگلیس مقیم شیراز به بغداد و بعد به دمشق و قاهره و از آنجا راهی انگلستان می شوند.

شاهزادگان فراری که از جور شاه ایران به دولت انگلیس پناه آورده بودند نامه ای به پادشاه انگلستان و لرد پالمستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشته، تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند و نامه های ایشان بوسیله خواجه اسعدباشی یعنی مترجمی که کنسول انگلیس در شیراز همراه آنان به انگلستان روانه کرده بود، به لندن ارسال گردید. دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول نمود و یک دسته از مأموران دولتی را به استقبالشان روانه ساخت.

در نتیجه این تمهیدات شاهزادگان فراری با تجلیل و احترام زیاد وارد لندن شدند و یک روز بعد لرد پالمستون نخست وزیر انگلستان وزیر خارجه آن دولت و همچنین سفرای انگلیس در ایران به دیدن آنها رفتند. در روزهای بعد جمعی از وزرا و شاهزادگان انگلیس از این عده دیدن نمودند و مذاکرات سیاسی در محل اقامت آنان آغازگردید. وزرای انگلیس با شاهزادگان فراری، درباره جانشینی محمدشاه و ایجاد انقلاب در ایران نیز گفتگوهای کردند و کار به جایی رسید که شاهزادگان ایرانی حتی یک بار نیز به دیدار ملکه انگلستان و بازدید از کاخ سلطنتی نایل شدند. جالب توجه است که شاهزادگان ایرانی در لندن با لباسهای آن زمان در اغلب مجامع رسمی و دعوتهای خصوصی حضور می یافتند و بطوریکه رضاقلی میرزا می نویسد: از آنها پذیرانیهای شایان بعمل می آمد.

مهماندار سه شاهزاده ایرانی، جیمز فریزر بود که سالها در ایران می زیست و زبان فارسی را خوب می دانست. فریزر آنها را به دربار، پارلمان، کارخانجات، راه آهن، باغ وحش، کارخانه کشتی سازی، بالماسکه، بانک و بالاخره مجمع فراماسونری لندن می برد و گردش می داد.

دولت انگلیس و حکومت هندوستان برای اینکه در ایران شورش هانی علیه محمدشاه برپاکنند، فریزر را روانه خلیج فارس و استانهای جنوبی ایران ساختند، و انتلیجنس سرویس نیز یکی دیگر از عوامل خود بنام لایارد را که از بهترین و ورزیده ترین افسران انگلیسی بود با لباسهای بختیاری روانه اصفهان و فلات مرکزی ایران نمود. سومین مأموری که برای خرابکاری به ایران اعزام شد میتفورد نام داشت که او نیز پس از ملاقات با همه شاهزادگان فراری و مدعیان سلطنت در بین النهرین، از راه کرمانشاه به افغانستان وارد شد.

میتفورد که در بغداد با پسران حسین علی میرزا مذاکره کرده بود خود در این باره می نویسد ... با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند، تیمور میرزا، والی میرزا و رضاقلی میرزا آشنا شدیم اینها مدعیان سلطنت ایران می باشند و هر یک دو هزار لیره از دولت انگلیس مقرری می گیرند ...

اوژن فلاندن فرانسوی نیز درباره شاهزادگان فراری می نویسد ظل السلطان فعلاً در بغداد رحل اقامت افکنده و تحت الحمایه دولت انگلیس است و به کمک این دولت در موقع لزوم محمدشاه را مورد تهدید قرار می دهد و مدعی تاج و تخت ایران می شود ...

فعالیت انگلیسیها و حکومت هندوستان در این موقع متوجه این مسئله مهم بود که به هیچ وجه نگذارند ایران متوجه هندوستان شود. محمدشاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسیها و برگرداندن شاهزادگان به ایران چندین بار اطرافیان و اقوام خود را به بغداد فرستاد و از عمو و عموزادگانش خواست تا به ایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاک و دارائیشان مشغول زندگی شوند. ولی عمال انگلیس فراریان را اغوا کرده مانع مراجعت آنها به ایران شدند و به همین جهت نیز میتفورد برای آنها دلسوزی کرده و می نویسد اگر آنها به ایران برگردند جانشان در خطر خواهدبود حسین سعادت نوری تلاش محمدشاه را برای برگرداندن شاهزادگان و خاتمه تحریکات انگلیس در مورد هرات و قندهار و

هندوستان مرتبط دانسته و می نویسد سیاستمداران لندن کوشش می کردند که علاوه بر توسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران و فرانسه ممانعت نمایند و در ضمن تیرگی روابط ایران و عثمانی بیفزایند تا فیل محمدشاه یاد (هندوستان) نکند و به فکر تجدید حاکمیت ایران در هرات و قندهار نیفتد. بی جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین کانونهای فساد و مرکز عملیات تحریک آمیز علیه ایران بشمار می آمد...

اما مأموران انگلیس با پرداخت حقوق ها و مقرری های هنگفت و سرگرم کردن شاهزادگان فراری به عیش و نوش مانع عزیمت آنان به ایران می شدند. میتفورد می نویسد: این سه فرزند فتحعلی شاه (ظل السلطان سلیمان میرزا امام وردی میرزا) بودند که عموهای شاهزادگان سابق الذکر (پسران حسینعلی میرزا) می باشند و من و چند نفر دیگر از انگلیسیها مقیم بغداد به دیدن آنها رفتیم و شب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر امام وردی میرزاست که تقریباً چهل و پنج سال از عمرش می گذرد و ریش انبوه و درازی دارد.

برادر کوچکتر سلیمان میرزاست که جوانی بلندبالا و خوش سیما می باشد. شاهزادگان نامبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند و غذاهای خوبی تدارک دیده بودند و برخلاف سایر پیروان تشیع با ما سر یک سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم به حد وفور به مصرف رسانیدند به قسمی که وقتی از آنها جداشدیم همه شاهزادگان مست و خوشحال بودند ...

تا محمدشاه زنده بود، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق می گرفتند و در سایه حمایت علنی دولت انگلیس و سازمانهای مختلف را علیه ایران تحریک می کردند و حتی با ارسال پول و راهنمایی مأمورین مخفی و علنی سعی در ایجاد بلوا و آشوب داشتند. محمدشاه در ۱۲۶۴ هـ ۱۸۴۸ م وفات کرد. در اوایل سال سلطنت ناصرالدین شاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکو میرزا از بغداد به تهران آمد و شکارچی باشی شاه و سایرین به تدریج به ایران بازگشتند.

از جمله نقاط دیدنی که به شاهزادگان ایرانی در انگلستان نشان داده شد، سازمان فراماسونری شهر لندن بود که شاهزادگان پس از ورود به لژ لندن وارد سازمان ماسونی انگلستان شدند. رضاقلی میرزا در این باره چنین می نویسد ... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ اینجانب و اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت به غروب مانده به مجمع فرمیسیان (فراماسونری) درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف با بهره گشته اگرچه قواعد و رسومات آن محل عظیم را آدمی خود باید رفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهند نمود و دو چیز لازمه فرامسین (فراماسون) است یکی آنکه شخص باید لاقلاً بیست و دو سال باشد و دیگر اینکه بنده نباشد و آزاد باشد.

جیمز فریزر که مهماندار شاهزادگان بود و آنها را به لژ فراماسونری لندن برده بود در کتابی که درباره شاهزادگان نوشته چنین می نویسد: ... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود. گمان نمی کنم هیچکدام از تأسیسات و ابداعات اروپایی به اندازه فراماسونری حس کنجکاو شرقی ها را تحریک کرده باشد. اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق العاده تحریک می کند، بخصوص ایرانیان که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه تر و عاری از قیودات و تکلفات فکر می کنند.

داستان فراماسونری اروپا که به شکل اغراق آمیز و شاید غیرواقع و از منابع متعدد و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراق آمیز و احیاناً صحیح می باشد، که ایرانیان تصور می کنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیلات اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرارآمیزی است که دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهد شد و فقط اعضاء فراماسونری به آن دست می یابند و دیگران از آن محرومند. من هیچگاه با یک ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری را قبول کند. شاهزادگان ما هم از همان سنخ بودند، دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت برحسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر را فراهم کرده بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام بشود.

بطوریکه از یادداشتهای جیمز فریزر استنباط می شود، در ایران به شاهزادگان متواری قاجار بطور شوخی گفته بودند که در لژهای فراماسونری جوانان خوش آب و رنگ که تازه وارد فرقه فراماسونی می شوند مورد توجه قرار می گیرند و به همین جهت آنان می خواستند از مهمانخانه ای که در آن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق العاده ناراحت بوده است. جیمز فریزر می نویسد: ... آنها فوق العاده ناراحت شده بودند و برادر بزرگترشان (رضاقلی میرزا) که خیلی خجول بود، از هرگونه خصوصیات و رفاقتی که عاری از تشریفات درباری و معمولی بود، احتراز می جست.

به نظر می رسید که او برای رفتن به لژ فراماسونری نگران و مردد و مشکوک است. تصور می کنم بطور شوخی مطالبی درباره رفتار با جوانان تازه وارد به او گفته شده بود که او اظهار می داشت در مقابل چنین رفتاری به شدت مقاومت خواهدکرد. جیمز فریزر عین جملات رضاقلی میرزا را در سفرنامه خویش نقل کرده است می نویسد: ... واله صاحب فریزر! اگر آنها سعی کنند که نسبت به من کار بی قاعده و یا بی ادبانه ای انجام دهند یا رفتاری که از آن سوء ظن حاصل شود عنوان کنند، با مشت و خنجر من سر و کار خواهند داشت ... سپس فریزر می نویسد: ... اما خوشبختانه عضویت آنها با نهایت سادگی و به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت و بدون اینکه به شاهزادگان اسائۀ ادبی بشود هر سه باحالی خوش و نیمه مست به منزل خود مراجعت کردند...

میرزا مسعود گرمرودی انصاری

گرفتن رشوه و مقرری و پیشکشی های منظم که به تدریج بصورت استمرار در می آمد، تنها از طرف انگلیسیها معمول نبود بلکه رقبای آنها یعنی روسها نیز دست کمی از آنان نداشتند و همان شیوه را دنبال می کردند.

سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران در تذکریه ۲۱ صفحه ای که برای جانشین خویش سر ایس نوشته می گوید عباس میرزا نایب السلطنه به خود من گفت که میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات هلندی از روسها پول می گیرد، و اضافه می کند که در سفر جنگی عباس میرزا به خراسان میرزا مسعود با روسها مکاتبۀ دائمی داشت و جریان حوادث را به آنها خبر می داد (یعنی جاسوسی می کرد)

با وجودی که عباس میرزا و نایب السلطنه و قائم مقام می دانستند که میرزا مسعود مزدور بیگانگان روسی است معذک او را معزول نمی کردند، علت این امر وابستگی او به خانواده فتحعلی شاه بود بطوری که در تواریخ نوشته شده است فتحعلی شاه از همسر یهودی خود بنام مریم خانم دختر داشت که شاه به او لقب ضیاء السلطنه داده بود، او دختری زشت رو، کوتاه قد، بدقواره، لوس و بدخوی بود و این خانم به علت داشتن این صفات تا چهل سالگی شوهر نکرد، شاید چون مادرش هم یهودی بود کمتر کسی به ازدواج با او رغبت می کرد اما میرزا مسعود که جاه طلب و پول پرست بود این فداکاری را کرد تا بوسیله این ازدواج قرب و منزلت مصنوعی در دستگاه حاکمه برای خود دست و پا کند. بهرحال قائم مقام هم از او بدش می آمد و او را مردی مزدور و متقلب می دانست. بعدها که قائم مقام به صدارت محمدشاه رسید، اجازه نمی داد که میرزا مسعود به تهران بیاید و او را به مشهد فرستاد، اما پس از کشته شدن قائم مقام او به تهران بازگشت و با فشار روسها وزیر امور خارجه ایران شد. در ربیع الاول سال ۱۲۵۱ ه و بعد از چندین سال خیانت در ربیع الثانی ۱۲۶۵ برابر با فوریه ۱۸۴۹ به درک واصل شد.



امیرکبیر

سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی امیرکبیر و جاسوسان سفارتخانه ها

نام میرزا تقی خان امیرکبیر نه تنها در تاریخ میهن ما با غرور و افتخار آمیخته است بلکه دشمنان او و کسانی هم که وجود امیر مانع اجرای نقشه های شیطانی و شوم آنان می شد، از جمله مأموران سفارتخانه های خارجی ناگزیر از ابراز احترام به این شخصیت ارزنده دوران قاجار بودند. در دورانی که سرسپردگی و حقوق بگیری از سفارتخانه های روس، انگلیس و عثمانی برای قریب به اتفاق رجال وقت، امری عادی و حتی افتخارآمیز تلقی می شد، امیرکبیر نه تنها این سنت شوم را در هم شکست، بلکه چنانکه اشاره شد بنا به گفته دکتر پلاک، پولهایی را که می خواستند بصورت رشوه به وی بدهند و نامش را در ردیف لیست حقوق بگیران ثبت نمایند و او نمی گرفت بناچار به مصرف نابود کردن وی رسانیدند. اجانب و خائنان و فاسدین داخلی او را کشتند تا این سد بزرگ و مقاوم را از راه توسعه نفوذ و تسلط شوم خود در ایران بردارند.

بدون تردید میرزا تقی خان امیرکبیر، یکی از چهره های درخشان و تابناک دوران قاجاریه است که اگر بدست دژخیمان ناصرالدین شاه کشته نشده بود، چه بسا سرنوشت ایران را دچار تحول مهمی می ساخت. میرزا تقی خان مخالف سرسخت دخالت خارجیها در امور داخلی ایران بود. وی می دانست که تا دستهای اجانب از ایران قطع نشود و نفوذ سفراء دول بزرگ از بین نرود، محال است مردم این سرزمین روی آسایش و سلامت و سعادت را ببینند. صدارت امیرکبیر مصادف با دورانی بود که اجتماع ایران از علم و حکمت جدید دورافتاده بود و بدیهی است که در این امر، و به ویژه بی خبر گذاشتن مردم از دنیائی که به سرعت رو به ترقی و تکامل می رفت، عوامل خارجی نقش مهمی داشتند. میرزا تقی خان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور و با خبرشدن از رفتار حکام ظالم و جفا پیشه و نظامیان با مردم، تشکیلاتی بوجود آورده بود که امروز می توان به حق به آن (سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی امیرکبیر) نام نهاد. وی برای اطلاع از کارهای دولتیها و گردنکشان و متنفذین داخلی عده ای (خفیه نویس) داشت که بین پایتخت و ولایات در حرکت و یا در شهرها مقیم بودند. و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط به مردم و عمال دولت و نظامیان و خبرهای شهرها و دهات را صادقانه برای او می نوشتند.

ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان و خبردهندگان و مواخذاًت امیر از مجرمین و جفا کاران آنقدر منظم و سریع بود که اغلب مردم معتقد به غیبگونی و کرامات امیرکبیر شده بودند و اظهار عقیده می کردند که وی از عالم غیب اطلاع دارد و اطلاعات خود را از آنجا کسب می کند.

تشکیلات کسب اطلاع امیر که در آن زمان بنام منهیان امیر نامیده می شد، آنقدر در ولایت و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هر پنج نفری که دور هم جمع می شدند، تصور می کردند یکی دو نفرشان؟ خفیه نویس؟ و یا عضو تشکیلات منهیان هستند.

منهیان در بین اقلیت های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل می کردند. تا جائیکه وقتی در سال ۱۲۶۷ هـ ۱۸۵۰ م ملا شیخ علی یکی از رهبران فرقه بابیه تصمیم به قتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم به کاخ سلطنتی گرفت، بلافاصله جزئیات نقشه و توطئه او بوسیله منهیان به اطلاع امیر رسید و او موفق شد قبل از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملا را دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد.

جالبتر از تشکیلات سازمان جاسوسی، سازمان ضدجاسوسی و تشکیلات منهیان امیر بود اینگونه تشکیلات را در دستگاههای دولتی کنونی جهان سازمان ضداطلاعات و یا ضدجاسوسی می نامند. این سازمانها که دنیای قرن بیستم و دول بزرگ پایه پیشرفت نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر روی آنها قرار داده اند، روزگاری بوسیله امیرکبیر بوجود آمد که سیاستمداران و جهانیان آن دوران از اهمیت آن بی خبر بودند.

امیرکبیر برای اینکه از جزئیات اعمالی که در سفارتخانه ها انجام می گرفت مطلع شود عده ای از منهیان تربیت شده را که در کار ضدجاسوسی وارد شده بودند روانه خدمت در سفارتخانه های خارجی می کرد و در نتیجه هر یک از رجال ایرانی که محرمانه با سفرای انگلیس، روس، فرانسه، اتریش و گاهی عثمانی سر و سری داشتند، ضدجاسوسان امیر بلافاصله از ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنها مطلع می شدند و بارها اتفاق افتاد که امیر بدین طریق از نامه ها و گزارشهایی که سفرای انگلیس و روس برای نخست وزیران و وزرای خارجه دول خود می فرستادند نیز مطلع می شد و حتی رونوشت آنها را هم داشت، برای مثال زمانی که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران مقداری جواهر از سفارت روس هدیه دریافت می کند امیرکبیر مطلع می شود و موضوع را به شاه گزارش می دهد و امام جمعه مورد بازخواست قرار می گیرد و چون میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران با انگلیسیها از جمله وزیر مختار انگلیس در ایران و حتی نخست وزیر انگلیس در تماس بود عملکرد امیرکبیر را در سفارت انگلیس گزارش می دهد و از آنها استمداد می طلبد.

در بایگانی عمومی انگلستان نامه ای از امام جمعه تهران (میرزا ابوالقاسم) خطاب به لرد پالمرستون نخست وزیر انگلیس بر روی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام جمعه نسبت به دولت انگلستان اظهار اخلاص فراوان نموده است، فتوکپی این نامه که هم اکنون در اختیار نگارنده است با مهر امام جمعه و خط او تنظیم شده و تاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ می باشد.

باری امام جمعه به وزیر مختار انگلیس متوسل شد و به او شکایت کرد که میرزا تقی خان احترامی که شایسته و سزاوار شخص اول روحانی پایتخت است بجا نمی آورد و از وزیر مختار خواست تا در این باره مستقیم دخالت کند. روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل به دیدن میرزا تقی خان امیرکبیر رفت و از امام جمعه شفاعت کرد. در این ملاقات امیرکبیر موضوع ارتباط امام جمعه را با سفیر روس و گرفتن هدایا از او را نزد کلنل شیل مطرح کرد و جزئیات اقدامات و گفتگوی وی را با بعضی روحانیون که از طریق مأمورین خود از آنها اطلاع یافته بود با وی در میان گذاشت. کلنل شیل در آن روز فهمید که امیرکبیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوصی دارد که جزئیات اعمالش را به وی گزارش می دهند و طبیعی است از این امر بهت و حیرت فراوانی او را گرفت بطوریکه کلنل شیل طی نامه ای به لرد پالمرستون وزیر خارجه متبوع خویش این مطلب را گزارش داد.



میرزا آقاخان نوری

دربین زمامداران قاجاریه میرزا آقاخان نوری از همه رسواتر است، او بعد از رسیدن به مقام صدارت لقب اعتمادالدوله گرفت، بعلت و ایستگی او به خانواده ای که در خدمت سلاطین قاجاریه بود خیلی زود به مقامات عالی رسید و آخرین مقامی که در دوران سلطنت محمدشاه داشت وزارت جنگ بود و در زمان ناصرالدین شاه بعد از امیرکبیر به صدر اعظمی رسید.

میرزا آقاخان نوری که جزء عمال انگلیس درآمده بود بعد از مدتی تابعیت انگلستان را نیز قبول کرد.

در تاریخ آمده است که در ایامی که محمدشاه ناخوش و علیل بود، میرزا آقاخان با جهان خانم مهدعلیا همسر محمدشاه روابط سری پیدا کرد و واسطه او و سفارت انگلیس شد. در این زمان حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم وقت بود.

در یکی از شبها که میرزا آقاخان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی به سفارت انگلیس می رفت، مراقبین سفارت انگلیس که از جانب حاجی میرزا گماشته شده بودند به وی اطلاع می دهند و همان شب دستور دستگیری میرزا آقاخان نوری صادر می گردد و در نتیجه مأموران دولتی، شبانه میرزا را پس از خروج از سفارت با لباس مبدل دستگیر و پای پیاده به منزل صدر اعظم می برند، و فردای آن روز پس از فلک کردن پاهای میرزا به جرم جاسوسی جریمه نقدی می گردد و او و برادرش به کاشان تبعید می گردند، این واقعه در سال ۱۲۶۱ هـ برابر با ۱۸۴۵ م روی داد و پس از آن تا محمدشاه در قید حیات بود، و حاجی میرزا آقاسی بر مسند صدارت قرارداشت میرزا آقاخان نوری از کاشان بیرون نیامد و به حال تبعید در آنجا زندگی می کرد.

ولی پس از مرگ محمدشاه و عزل حاجی میرزا آقاسی، او از کاشان به تهران آمد و با وساطت مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و کاردار سفارت انگلیس با جلال و شکوه فراوان از سفارت به قصر سلطنتی برده شد. بنا به نوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در ایران میرزا آقاخان نوری از آن پس به تابعیت و حمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت انگلیس شده و هر دو نفر سعی می کردند تا طرفداری از انگلیس را در شاه افزایش دهند.

در این ایام اداره امور مملکت در حقیقت به دست مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بود و شاه جوان و صدر اعظمش (امیرکبیر) که پس از مرگ محمدشاه به تهران آمده بودند هنوز در اداره کشور نقش اساسی و محکمی نداشتند و حمایت جدی سفارت انگلیس از میرزا آقاخان نوری سبب شد تا شاه و میرزا تقی خان امیرکبیر نتوانند او را از تهران طردکنند و یا موجبات قطع ارتباط او و سفارت انگلیس را فراهم آورند.

ولی وقتی کار جاسوسی میرزا آقاخان بسیار بالا گرفت، امیرکبیر در صدد برآمد که او را مجازات کند و او را طرد و تبعید نماید و این بار نیز وزیرمختار انگلیس رسمی و بطور علنی به یاری میرزا آقاخان شتافت و با ارائه سند رسمی تحت حمایتی و تابعیت انگلستان او را از زندان و تبعید نجات داد.

وزیرمختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ خود به لرد پالمستون حمایت علنی خویش را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است:

... بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا و فتنه انگیزی است امیرنظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که وقتی بدست آویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را ضبط کند. اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد. در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که به حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت به او رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم کرد ...

سرانجام دسیسه های مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری به نتیجه رسید و روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) میرزا تقی خان امیرکبیر از صدارت معزول گردید.

همینکه فرمان عزل میرزا تقی خان صادر شد، فعالیت کلنل وزیرمختار انگلیس برای انتصاب میرزا آقاخان به صدارت عظمی که از دوران صدارت امیر شروع شده بود به اوج خود رسید. کلنل شیل امیدوار بود که با کمک بی دریغ مهدعلیا، میرزا آقاخان را که ورقه تابعیت انگلستان داشت به صدارت عظمی برساند. دوران صدارت میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) برای انگلیس دوره پیشرفت و تحکیم نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی بود و آنچه عمال این دولت خواستند انجام دادند. بزرگترین ضربه ای که در این دوران به ایران وارد شد انتزاع هرات از ایران بود.

بعد از اینکه هفت سال از صدارت میرزا آقاخان نوری گذشت، آن هنگام بود که ناصرالدین شاه یکبارہ متوجه شد که در دوران صدارت او چه صدماتی به دولت و ملت ایران و استقلال مملکت وارد آمده و اینکه به چه جهت هرات از ایران جدا شد و در اختیار انگلیسیها قرار گرفت. سرانجام ناصرالدین شاه تصمیم به عزل میرزا آقاخان نوری می گیرد، منتها از ترس اینکه مبدا سفارت انگلیس از عزلش جلوگیری کند و یا حوادث دیگری بوجود آید، درصدد برآمد قبلاً پیش بینی های لازم را بنماید.

سرانجام شاه روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ ه برابر با سپتامبر ۱۸۵۸ فرمان عزل او را نوشت و او به یزد تبعید شد و میرزا شش سال بعد در تاریخ ۱۰ مارس ۱۸۶۴ در سن پنجاه و نه سالگی وفات کرد و جنازه اش را به کربلا بردند و در مسجد شیخ العراقین که از برکت اقدامات امیرکبیر ساخته شده بود و مدرسه صدر نامیده بود دفن کردند.

میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری

یکی از مأموران مخفی و مزدوران انگلیس بود. او در دوران سلطنت محمدشاه غلام بچه اندرون بود و سپس در معیت ناصرالدین شاه در تبریز به مقام غلام پیشخدمت رسید و هنگامی که ناصرالدین شاه به تخت نشست به تشویق امیرکبیر داخل قشون گردید، همسر او پروین خانم خواهر گلین خانم همسر عقدی ناصرالدین شاه بود که میرزا هاشم خان چهارمین شوهر او می باشد. همسر میرزا هاشم خان نوری که دختر احمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه نیز بود به علت زیبایی فوق العاده خیلی زود با زنان اعضاء سفارت انگلیس آشنا شد و بتدریج میرزا هاشم خان نیز با سفارت انگلیس رفت و آمد پیدا کرد. ارتباط دانمی میرزا هاشم خان و پروین خانم با اعضاء سفارت انگلیس بدانجا منتهی شد که سرانجام به دستور شاه قاجار او را از قشون اخراج کردند و او به ظاهر به شغل منشی گری سفارت انگلیس منصوب گردید.

متعاقب این وقایع در تابستان ۱۲۷۲ ه ۱۸۵۵م اعضاء خانواده او به اتفاق اعضاء سفارت انگلیس به زرگنده رفتند و در چادر مخصوص زندگی خویش را آغاز کردند.

وقتی به ناصرالدین شاه خبر دادند که خواهر زن وی در سفارت اقامت کرده و شوهرش نیز عضو رسمی و حقوق بگیر انگلیس شده سخت برآشفته و به وسیله میرزا آقاخان نوری صدراعظم به سفیر انگلیس درباره استخدام میرزا هاشم اعتراض کرد. ولی سفیر که مری نام داشت اعتراض دولت ایران را وارد ندانست و برای اینکه ناصرالدین شاه را بیشتر عصبانی کند، تصمیم گرفت میرزا هاشم را به سمت کنسول دولت فحیمه انگلستان منصوب سازد و در این باره از لندن نیز کسب تکلیف کرد. وزارت امور خارجه انگلیس نیز با پیشنهاد او موافقت نمود و از این جهت بود که وزیرمختار انگلیس طی نامه ای به وزارت خارجه ایران اطلاع داد که به زودی میرزا هاشم خان به سمت کنسول انگلیس در شیراز به آن شهر عزیمت خواهد کرد.

ولی میرزا آقاخان اعتمادالدوله در جواب وزیرمختار نوشت که نمی تواند مقام جدید میرزا هاشم را به رسمیت بشناسد زیرا که وی از دولت ایران مستمری می گیرد و نباید در یک زمان در خدمت دو دولت ایران و انگلیس باشد. وزیرمختار طی نامه ای در جواب صدر اعظم اعلام داشت از وقتی که دوستدار به ایران آمد و چند وقت قبل از آن میرزا هاشم خان نه در خدمت دولت بود و نه یک پول موجب به او رسیده است ... این نامه حالت توهین آمیز داشت. نامه ای که ناصرالدین شاه بعد از خواندن این نامه مری به میرزا سعید خان وزیر خارجه می نویسد عصبانیت و خشم شاه را بخوبی آشکار می سازد. توهینی که وزیرمختار انگلیس در آن تاریخ به شاه ایران کرده بود، نمودار افکار پلید نماینده استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم است.

نامه ناصرالدین شاه خطاب به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران اول دسامبر ۱۸۵۵: شب گذشته کاغذ وزیر انگلیس را خواندیم و از لحن گستاخانه و نفرت انگیز و بی معنی او تعجب کردیم و کاغذی هم که قبلاً نوشته بود بی ادبانه بود. بعلاوه شنیده بودیم که او در منزل خویش همیشه بی ادبانه راجع به ما و شما صحبت می کند ولی هرگز آن را باور نداشتیم. اینک آنرا در نامه رسمی نشان داده است. بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد؟ مستر مری؟ احمق، نادان و دیوانه است که جرأت و جسارت داشته به سلاطین ایران توهین کند.

جداشدن هرات و قندهار از ایران

در همین ایام (اواخر سال ۱۲۷۱ و اوایل سال ۱۲۷۲ هجری قمری ۱۸۵۵ میلادی) در دنباله حوادثی که در هرات روی داد، شاهزاده محمد یوسف که در خراسان سکونت داشت، به دعوت انگلیسیها به هرات رفت و ظاهراً از طرف مردم به حکومت منصوب گردید و سید محمد خان حاکم سابق نیز به دست یکی از همراهان محمد یوسف به قتل رسید.

رفتن محمد یوسف خان از ایران به هرات با آنکه ابتدا با موافقت سلطان مراد میرزا حسام السلطنه والی خراسان نبود، معهداً بعداً مورد تأیید و حمایت او واقع شد.

در قندهار نیز پس از فوت کهنل خان حاکم آن شهر، که در غالب موارد خود را مستهضر به حمایت ایران می دانست، اختلافی بین برادران و پسران او روی داد. دوست محمدخان حاکم کابل که از مدتها قبل جیره خوار انگلیسیها شده بود به بهانه تسلیم به بازماندگان کهنل خان و رفع اختلاف بین آنها با عده ای سوار و پیاده به قندهار رفت و این شهر را بدون مقاومت متصرف شد ولی اقدام او با اعتراض فرزندان و برادران کهنل خان مواجه شد و آنان برای رفع فتنه و شر وی، نامه هایی به دربار ایران نوشتند و از شاه کمک خواستند.

متعاقب این حوادث، انگلیسیها با فرستادن مقدار زیادی اسلحه و مهمات برای دوست محمد خان او را تشویق کردند که پس از تصرف کامل قندهار، هرات را نیز متصرف شود. و در نتیجه دوست محمد خان که نیروی کوچک ولی زبده ای فراهم کرده بود، پسرش را با عده ای، مأمور تسخیر سیستان کرد.

یورش دامنه دار این دست نشانده انگلیس، سبب شد تا محمد یوسف خان حاکم هرات نیز متوحش شده، او و بزرگان آن شهر و همچنین سردار علی خان سیستانی، نامه هایی به دربار ایران بنویسند و تقاضای کمک و سرکوبی او را کنند.

دولت ایران که از مدتها قبل به منظور و مقصود دوست محمد خان و انگلیسیها پی برده و خود را آماده جنگ کرده بود، به حسام السلطنه دستور داد نیروهای خود را به هرات اعزام دارد و این موضوع در روزنامه رسمی نیز به اطلاع عموم رسانیده شد. اعلام حرکت نیروهای ایران به هرات، انگلیسیها را در حمله به جنوب ایران و تصرف بنادر و جزایر خلیج فارس مصمم کرد. بهترین بهانه قطع رابطه سیاسی، عشق بازی پروین خانم زن میرزا هاشم خان بت سفیر انگلیس و تحصن شوهرش در سفارت بود. چارلز مورای پس از مبادله نامه های توهین آمیز فوق الذکر سرانجام سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد و از ایران رفت.

جریان اعزام قشون ایران به هرات و علل آن را وزیر امور خارجه در جواب استعلام مسیو پوره وزیرمختار فرانسه مقیم تهران در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۷۲ (دسامبر ۱۸۵۵) شرح داده است و در پایان این نامه می نویسد: در ثانی زحمت افزا می شود که اولیای دولت ایران از حرکت مستر موره قرین بحر حیرت و فکرت بودند که به چه ملاحظه در سر امر جزئی بی معنی ترک مراد کرده سفارت را از دربار این دولت برد حالا معلوم شد که حرکت جناب معزی الیه بهانه جوئی بوده است و چون از رفتار و منظورات دولت خودشان اطلاع داشت و می دانست که منظور دولتش از پس پرده بیرون خواهد افتاد بهانه جوئی نموده دست به آن کار بی معنی زده ترک مراد نمود و جمیع حرکات دو سه ماهه مستر موره معلوم شد بهانه جوئی بوده است و الا بیدق دولت انگلیس به جهت مرد و زن بی معنی عقل اجازه نمی داد که بیفتد ...

انگلیسیها پس از اعزام نیرو به جنوب و اعلان جنگ به دولت ایران، درصدد برآمدند در سواحل خلیج فارس نیز حوادثی علیه ایران بوجود آورند. مأموران سیاسی انگلیس موفق شدند، اما مسقط را در خلیج و ادار به تصرف بندرعباس نمایند، ولی شکست سختی که به امام وارد شد، این توطئه انگلیسیها را عقیم گذاشت. لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس در تاریخ دهم اکتبر ۱۸۵۶ (دهم صفر ۱۲۷۳) نامه ای به وزیر امور خارجه ایران نوشته و در آن پس از شرح عللی که موجب تعطیل سفارت آن دولت و تهدید دولت ایران به مکافات محقانه دولت انگلیس شد، اعلام داشت: بی حرمتی هایی که به اعیادی سفارت انگلیس شد از جانب دولت ایران باعث برخاستن (کذا) سفارت انگلیس از تهران شده است.

انگلیسیها نتایجی را که از عشقبازی وزیرمختار خود با خواهر زن شاه ایران انتظار داشتند خیلی زود بدست آوردند. در نامه ای که لردکلارندن به وزیر امور خارجه ایران ارسال داشته، مسأله حمله به بوشهر و محمره را عنوان کرده و نوشته است:

... دولت انگلیس بیش از این نمی تواند متحمل بیحرمتیها و خسارتها از دولت ایران بشود. استعدادی برای ایران معین شده است و حالا از ممالک انگلستان روانه می شود و هرچه از این مقدمه که دولت ایران عبث خود باعث شده است عاید ایران بشود در عهده مشیران شریر اعلیحضرت پادشاه ایران است که اعلیحضرت پادشاه را تحریک نموده اند که وانمود بی احترامی ها و خسارت نسبت به دولت انگلیس و به نقص عهود مشیده فیما بین دو دولت نماید ...

مدتها قبل از وصول این نامه، یعنی از تاریخی که مستر مورای وزیرمختار از تهران رفت (نهم ربیع الاول ۱۲۷۲) و رابطه سیاسی ایران و انگلیس قطع شد، دولت ایران گذشته از اتخاذ تدابیری برای مقابله با حوادث احتمالی به منظور رفع غائله از مجرای سیاسی توسط نمایندگان دولتهای فرانسه، عثمانی و روس اقداماتی به عمل آورده و همچنین فرخ خان امین الدوله را به نمایندگی به استانبول اعزام داشت تا با ردکلیف سفیر انگلیس مقیم آن شهر مذاکره کند و مقامات ایرانی با انگلیسیها کنار بیایند. ولی دولت انگلیس که هدف اصلی اش از قطع رابطه، حمله به خلیج فارس و تهدید ایران برای عقب کشیدن نیروی اعزامی از هندوستان و بوجود آوردن کشورهائی بین هندوستان و ایران بود، تلاشهای ایران را نادیده گرفت و اعتنائی به صدراعظم دست نشانده خود نکرد.

حمله نیروهای انگلیس به بوشهر و جنگ شدیدی که در خوشاب برازجان روی داد منجر به شکست قوای نامنظم ایران شد، در محمره (خرمشهر فعلی) نیز انگلیسیها موفق به پیاده کردن نیرو و پیشروی در خوزستان شدند. این حوادث سبب شد تا شاه و صدراعظم، امین الدوله و فرخ خان را به پاریس بفرستند و قرارداد منحوس معروف ۱۲۶۹ هـ . ۱۸۵۲ م . که منجر به جدائی همیشگی هرات و قندهار از ایران شد، به امضاء برسد. بعد از این حادثه میرزا هاشم خان و همسرش تا آخر عمر در گمنامی و شرمساری بسربردند و در تاریخ قاجاریه نام آنان به زشتی یاد شده است.

وکیل الدوله های انگلیس در فارس، کرمانشاهان و بنادر جنوب

از اواسط قرن نوزدهم، اغلب از ممالک خارجی در ایران نمایندگی داشتند که وظایف کنسولی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی را برای آنها انجام می دادند. اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند، با داشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند و برخی دیگر فقط تبعیت دولت شاهنشاهی را داشتند.

از روزی که ایرانیان قبول پست سیاسی، کنسولی و اقتصادی دول خارجی را نمودند، مردم آنها را تبعه ایران نمی دانستند و مثل یک خارجی با آنان رفتار می کردند. اینان در بین مردم به وکیل، وکیل شهیندر، وکیل الدوله و از اوایل قرن بیستم به نام وکیل السفاره مشهور بودند. در بعضی از شهرها اینگونه نمایندگان بیشتر به کار جاسوسی و کسب و ارسال اخبار می پرداختند، چنانچه ملامهدی وکیل التجار خراسانی که کلنل فریزر در سفرنامه اش از او تمجید فراوان می کند، در شهر مشهد سمت جاسوسی و تهیه اخبار و اطلاعات داشته است. به اختصار چند وکیل الدوله انگلیس را بعنوان نمونه معرفی می کنم:

خانواده نواب

یکی از خانواده های قدیمی ایران که اغلب از اعضای آن مدت دو بیست سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند و حتی تذکره انگلیسی داشتند، خانواده نواب هندی است. در مدت ۹۶ سال افراد سرشناس این خانواده در فارس و تهران به سمت وکیل الدوله انگلیس، منشی سفارت انگلیس و بالاخره وزیر امور خارجه ایران انجام وظیفه می کردند، در بین اسناد حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس بیش از سیصد گزارش و نامه راجع به این خانواده در بایگانی های دهلی و لندن ضبط شده است که مطالعه آنها اسرار جالبی را فاش می کند. این خانواده به مدت بیش از یک ربع قرن افراد مختلف آن حقوق بگیر انگلیس بودند.

محمدرضاخان مازندرانی ۱۵۵۱-۱۵۴۵

به فرمان شاه ظهماسب صفوی به هند رفت و بعد از کمک به همایون گورکانی در محلی موسوم به مچلی بندر سکنی گرفت و بعد از تصرف هند توسط قوای انگلیس، حکومت مچلی بندر به محمدرضاخان و اولاد او واگذار شد و سالی یکصد هزار روپیه مقرری داشت.

یکی از نواده های محمدرضاخان موسوم به جعفر علی خان در قشون هند تحت تسلط انگلیس به مقام ژنرالی ارتقاء یافت. او بعدها در شیراز اقامت گزید و نایب السلطنه هند (که یک انگلیسی بود) بر او ماهانه ۳۶۰ تومان مقرری معین کرد و بر اساس آن جعفر علی خان تا سال ۱۸۱۸ میلادی که زنده بود هر سه ماهه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی و حکمران انگلیسی هندوستان می فرستاد.

میرزا محمد علی خان فرزند جعفر علی خان پس از اینکه به سن بیست سالگی رسید نماینده دولت انگلیس شد و به سمت وکیل الدوله تعیین گردید و ماهی پانصد تومان مقرری تا سال ۱۷۶۲ که او زنده بود از دولت انگلیس دریافت کرد. از محمد علی خان پنج پسر باقی ماند که بزرگترین آنها محمدحسن خان معروف به نواب هندی بود که در سال ۱۷۲۹ میلادی متولد شد و از سن ۲۵ سالگی به سمت وکیل الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و همچون پدران خود اخبار

فارس و بنادر را برای حکومت انگلیسی هند می فرستاد، او در سال ۱۸۶۷ میلادی از شیراز به تهران آمد و سفارت انگلیس او را به سمت منشی اول سفارت برگزید.

پسر دوم میرزا محمد علی خان، موسوم به حسن علی خان نواب است که بلافاصله در ۱۲۹۶ هـ ۱۸۷۸ م پس از مرگ برادرش به سمت وکیل الدوله انگلیس با حقوق و مواجب به این خدمت تعیین گردید. حسن علی خان نیز بعدها در تهران منشی سفارت انگلیس شد و از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ هـ با در دست داشتن تذکره انگلیس و تابعیت ایران و سمت منشی گری سفارت انگلیس فعالیت‌های بسیار جالبی به نفع انگلستان می کرد. او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و چون سمت (منشی شرقی) را هم داشت هنگام قراردادهائی نظیر قرارداد رویتر و تأسیس بانک شاهی و امتیاز انحصار دخانیات با امین السلطان همکاری نزدیک داشت و چنانکه همه می دانند از این راه مبالغ هنگفتی نصیب واسطه ها و عاقدین قرارداد و کسانیکه به نحوی از انحاء در روبراه کردن قراردادها دست داشتند، شد.

بطوریکه قبلاً ذکرگردید، حسن علی خان نواب در دوران صدارت میرزا علی اصغرخان اتابک، اخبار و اطلاعات پنهانی سفارت انگلیس را به صدر اعظم می رسانید و همین امر باعث انتقال او به انگلستان شد.

پس از مرگ حسن علی خان در تهران، حیدر علی خان پسر سوم میرزا محمد علی خان در شیراز وکیل الدوله انگلیس شد.

میرزا حسن علی خان نواب هنگامی که منشی سفارت انگلیس در تهران بود، دو نفر از برادرزاده های خود را (عباس قلی خان و حسین قلی خان) که پسران جعفرقلی خان بودند، با خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان برای تحصیل به لندن فرستاد. این دو نواب که تذکره انگلیس داشتند و هم به تابعیت دولت ایران افتخار می کردند، پس از مراجعت به ایران به خدمت دولت انگلیس مشغول شدند، میرزا عباس قلی خان منشی سفارت انگلیس شد و حسین قلی خان به خدمت وزارت خارجه ایران درآمد. این دو برادر در حوادث انقلابات مشروطیت در تهران و ولایات، برقراری رژیم مشروطه، خلع محمد علی شاه از سلطنت تا جنگ بین المللی اول نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند. عباس قلی خان در دوران خدمتش در سفارت انگلیس دو نقش عمده بعهده داشت:

۱- شخصاً گزارش هایی برای سفیر انگلیس تهیه می کرد که در نامه ها و انواع راپورت های هفتگی، ماهانه و سه ماهه مورد استفاده قرار می گرفت. بعلاوه او در جمع آوری اطلاعات روزانه برای سفارت و همچنین تهیه اسناد و مدارک نیز فعالیت می کرده است.

۲- هنگامیکه وزیرمختار انگلیس و یا یکی از کارکنان سفارت با صدراعظم وزراء یا سایر مقامات دولتی ملاقات می کردند، عباس قلی خان در این ملاقاتها شرکت می کردو به علت اعتماد و وثوق فراوانی که سفارت انگلیس به او داشت وی را مأمور تنظیم و نوشتن صورت مذاکرات می کردند. درحالیکه انگلیسیها در کار تهیه اسناد و گزارشها و نقل گفتگوها، اعتمادی به گفته غیر انگلیسی ندارند، با این حال عباس قلی خان نواب در اکثر مذاکرات مهم شرکت داشته است. چنانچه در شب سی ام اوت ۱۹۰۷ م ۱۳۲۵ هـ که سر سسیل اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس در تهران بعد از رفع کدورتها به دیدن اتابک می رود عباس قلی خان را همراه می برد. اسپرینگ رایس در گزارش قتل اتابک که روز بعد واقع شده می نویسد ... افتخار دارم صورت مجلس مذاکرات آن شب را که بوسیله عباس قلی خان (مترجم مخصوص سفارت) تنظیم گردیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم دارم ...

در حوادث استبداد صغیر و دخالت انگلیسیها در کار مشروطیت ایران، نقش عباس قلی خان به وضوح بیشتری نمودار می گردد. در این دوره، سفارت انگلیس که از به ثمر رسیدن مشروطیت امکان بیشتری پیدا کرده است، همه عوامل خود را وارد معرکه نموده، از وجود آنها برای پیش بردن مقاصد سیاسی و انقلابی استفاده می کند. یکی از عوامل بسیار مؤثر عباسقلی خان بود که گزارشها و نظرات او از نظر صحت در ردیف گزارش دیپلماتهای انگلیسی بشمار می رفت و وزیرمختار انگلیس در تهران برای تأیید نوشته هایش از نام او استفاده می کرد. چنانچه در گزارش بسیار محرمانه شماره ۲۵۹ مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶) وزیرمختار انگلیس در تهران که بنظر می رسد گزارش سالانه

او باشد می نویسد ... از گزارش ضمیمه که توسط اسامارت تنظیم گشته و عباس علی خان نواب و چرچیل آنرا دیده و تأیید کرده اند ...

شاید تأثیر همین عملیات و نفوذ عباس قلی خان بوده که محمد علی شاه وی را یکی از دشمنان خود می دانسته و در گفتگوهای رسمی از او به زشتی یاد می کرده است. جرج چرچیل در گزارش روز اول ژوئیه ۱۹۰۸ (۳۰ جمادی الاول ۱۳۲۶) که برای وزیرمختار انگلیس تهیه کرده درباره گفتگویش با محمدعلی شاه می نویسد ... شاه مجدداً گفت: از دیدن من خوشحال است اما نواب (عباس قلی خان) دیوانه محض است! در این باره اظهار نظر نکردم و شرفیابی پایان یافت ...

برای نشان دادن اهمیت مقام عباس قلی خان در سفارت انگلیس، این نکته شایان توجه است که در آن هنگام در سفارت انگلیس، چندین منشی و مترجم ایرانی بودند، ولی مقام عباس قلی خان نواب از همه آنها بالاتر و والاتر بود.

روزی که عباس قلی خان مرد، هشتصد هزار لیره از خود باقی گذاشت که همه به نفع حسین قلی خان نواب برادرش ضبط شد، زیرا عباس قلی خان صاحب اولاد نبود. حسین قلی خان نواب با داشتن گذرنامه انگلیسی در زمان سفارت علاء السلطنه ابتدا به سمت نیابت سفارت ایران در لندن تعیین گردید. اما هنگام تأسیس اداره انحصار دخانیات (رژئی) به دستور انگلیسیها خدمت وزارت خارجه را ترک کرد از لندن به تهران آمد و مأمور کمپانی رژئی در شیراز شد. پس از لغو امتیاز رژئی، مجدداً به عضویت وزارت امور خارجه ایران درآمد و بار دیگر به لندن رفت. علاء السلطنه که وزیر امور خارجه شد، حسین قلی خان به تهران آمد و در وزارت خارجه رئیس اداره دول غیر همجوار گردید.

در جریان استبداد صغیر او به عضویت کمیته سری که فراماسونهای ایران آن را اداره می کردند درآمد. ملک زاده درباره این کمیته می نویسد: کمیته سری انقلاب از شانزده نفر رهبران مشروطه که اسامی آنها در پانین ذکر می شود، تشکیل شده بود: ملک المتکلمین، سید جمال الدین اصفهانی، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، سید محمدرضا مساوات، سید حسن تقی زاده، حکیم الملک، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل الدین اردبیلی، معاضد السلطنه، میرزا سلیمان خان میکده، حسین قلی خان نواب، میرزا علی اکبر خان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داود خان علی آبادی، ادیب السلطنه، نصرت السلطان. محل این کمیته در خانه حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) تشکیل می شد. اعضای آن قبل از طلوع آفتاب متفرق می شدند جالب توجه است که ملک زاده دستور قتل اتابک و فرمان قتل محمد علی شاه و اجرای آن را به هیأت مجریه تحت ریاست حیدر عمو اوغلی، بدستور همین کمیته سری می دادند. این کمیته سری با توجه به محل تشکیل آن و نامه ای که در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۶۱ لژ گراند اوریان فرانسه به نگارنده نوشته، بدون شک مرکز لژ فراماسونی بیداری ایران وابسته به گراند اوریان بوده است. در این نامه پانیتیر دبیرکل گراند اوریان می نویسد: لژ بیداری ایران در تهران در روز ۶ نوامبر ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هـ) تشکیل شده و برای اولین بار در سالنامه ۱۹۱۳ میلادی (۵۱۳۳۲) گراند اوریان د فرانس ذکر از تشکیل لژ مذکور نام برده شده است. محل این لژ در خیابان پستخانه کوچه جلیل الدوله نمرة ۸ و روز ملاقات برادران شنبه هر هفته می باشد.

پس از عزل محمد علی شاه از مقام سلطنت، حسین قلی خان نواب مجدداً وارد خدمت دولت ایران شده و به مقامات عالییه رسید. او در سال ۱۳۲۸ هـ ۱۹۱۰ م به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد. چون در این موقع تذکره انگلیسی داشت، دولت روسیه با انتخابش به وزارت خارجه ایران مخالفت و اعتراض کرد و در نتیجه او ناچار شد ظاهراً ترک تابعیت انگلیس را بنماید. حسین قلی خان سپس دو دوره نماینده مجلس شورای ملی شد.

در دوران جنگ بین المللی اول حسین قلی خان نواب با کمک سید حسن تقی زاده به سفارت ایران در برلن منصوب شد. خان ملک ساسانی می نویسد: ... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسین قلی خان نواب وزیرمختار ایران در برلن بوده، اما برای چه انگلیسیها در موقع جنگ ایشان را به برلن فرستادند، خود یکی از مسائل مهم سیاست بین المللی است که در جای خود نوشته شده است ... همانطوری که دانشمند فقید اظهار نظر کرده اند، سفارت او در بحرانی ترین ایام و هنگامیکه آلمانها با انگلیسیها در ایران در حال نبرد پنهانی و علنی بودند، حائز اهمیت فراوان است.

آنان که اعمال انگلیسیها را همیشه با سوء ظن می نگرند، عقیده دارند که انتخاب او در آن موقع حساس به مقام سفارت ایران در برلن بیشتر به منظور کسب اطلاع از اعمال و افعال آلمانها در ایران و به نفع انگلیس و به ضرر آلمانها بوده است. چه آلمانها در دوران جنگ اول در شرق نزدیک تا هندوستان همه جا با انگلیسیها در نبرد و ستیز بودند و سعی داشتند زمینه انقلاب و شورش در مستعمرات و مستملکات انگلیس و کشورهای نظیر ایران که تحت نفوذ و سیطره آنها بود، برپاکنند.

آخرین وکیل الدوله در خانواده نواب

آخرین وکیل الدوله انگلیس از خانواده نواب غلامعلیان نواب هندی بود. در آغاز جنگ بین المللی اول، حیدرعلی خان که وکیل الدوله انگلیس در شیراز بود وفات یافت. ژنرال کنسول انگلیس در شیراز غلامعلی خان پسر محمد حسن خان نواب را به سمت وکیل الدوله و مقرری که در حق دیگران پرداخت می شد، بعنوان منشی مخصوص و وکیل الدوله انتخاب کرد. غلامعلی خان در دوران جنگ جهانی اول و در مجموعه مبارزات انگلیسیها با آزادیخواهان فارس، سران عشایر و آلمانها خدمات ذیقیمتی به انگلیسیها کرد. در یکی از روزها که سوار بر اسب بود و بطرف کنسولخانه می رفت چند نفر او را هدف گلوله قرار دادند و او در دم جان سپرد و بدین ترتیب دوران مزدوری نواب هندی با سمت وکیل الدوله انگلیس پایان یافت.

وکیل الدوله های انگلیس در کرمانشاه

از روزی که دولت انگلیس و اداره کنندگان انگلیسی حکومت هندوستان متوجه اهمیت ایران و خلیج فارس برای حفظ مرزهای هند شدند، سعی کردند بین النهرین و مغرب ایران را زیر نفوذ خود داشته باشند. به همین جهت فارس، کرمانشاهان و بنادر ایران در خلیج فارس، از جمله مناطقی بود که می بایستی همه اطلاعات و اخبار نقاط مختلف این استانها به لندن، کنسولگری انگلیس در تهران و دهلی برسد. همانطور که انگلیسیها در فارس از خانواده نواب بعنوان وکیل الدوله استفاده می کردند، در کرمانشاه نیز به وجود چنین خانواده ای احتیاج داشتند. ولی سیاستمداران انگلیسی خوب می دانستند که خانواده های اصیل و قدیمی ایران حاضر به جاسوسی و یا پذیرفتن نمایندگی سیاسی برای آنها نمی شدند، بهمین جهت در صدد برآمدن یک خانواده عرب را از بین النهرین به ایران کوچ دهند و از وجود آن برای اعمال نظرات و اجرای مقاصد استعماری خود استفاده کنند.

برای انجام این منظور سر رالینسون انگلیسی هنگامیکه از بغداد به ایران می آمد حاج آقا خلیل عرب را همراه با ثروت فراوانش با خود به کرمانشاه آورد و وکیل الدوله کرمانشاه شد. پس از وی فرزندش حاج محمدحسن جانشین پدر شد و اخبار و اطلاعات موردنیاز انگلیسیها را به بغداد و کنسولخانه تهران می فرستاد. لرد کرزن در کتاب ایران و مسأله ایران در این باره چنین می نویسد: تمام مسافران انگلیسی از حاج آقاخلیل و فرزندش محمد حسن وکیل الدوله به نیکی یاد کرده اند و از آن تاریخ که سر رالینسون آنها را از بغداد به ایران برد تا کنون خدمات برجسته ای این خانواده به انگلیس انجام داده اند و چون دارای نشان سی.ام.جی از دولت انگلستان بودند فوق العاده به خود می بالیدند.

حسین سعادت نوری می نویسد ... به استناد مطالب مندرج در کتاب تحریم تنباکو بازرگانان و علمای تهران تلگراف خود را که علیه کمپانی رژی انگلیس بود، به حاج محمدحسن وکیل الدوله مقیم کرمانشاه مخابره می کردند. حاج محمدحسن وکیل الدوله نیز مطالب این تلگراف را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره می نمود و وی شخصاً این تلگراف را به سامره نزد میرزای شیرازی می برد و جواب می گرفت...

پس از درگذشت حاج محمدحسن، لقب وکیل الدوله انگلیس پس از دوازده سال به حاج میرزا عبدالرحیم که او نیز بعداً لقب خان بهادری گرفت واگذار شد. حاج میرزا عبدالرحیم خان که تا ۱۹۱۰ م ۱۳۲۸ ه وکیل الدوله بود، در ۱۳۲۱ ه ۱۹۰۳ م درگذشت. یکی از فرزندان ذکور او با دختر آقا محمد باقر بهبهانی امام جمعه کرمانشاه ازدواج کرد. از این ازدواج دو پسر به نامهای هدایت الله پالیزی و عنایت الله دهیان باقی ماند.

هدایت الله پالیزی در دوره های ۱۵ و ۱۶ نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت و یک دوره هم سناتور شد.

وکیل الدوله انگلیس در بندر لنگه

یک وکیل الدوله دیگر انگلیس که سالها در بنادر ایران سمت نمایندگی سیاسی و کنسولی دولت انگلستان را داشت، در بندر لنگه می زیست و بنام آقا بدر وکیل الدوله معروف بود.

اسماعیل نوری زاده بوشهری که یکی از احرار جنوب و نویسنده چهار کتاب معروف درباره خلیج فارس و اسرار نهضت جنوب می باشند، معرفی جالبی درباره آقا بدر وکیل الدوله انگلیس به عمل آورده اند که بسیار شنیدنی است. نوری زاده عقیده دارد که این آقا بدر که سالها سمت کنسولی انگلیس در بندر لنگه را بعهده داشت، تا خاتمه جنگ بین المللی اول در سواحل جنوبی ایران با داشتن سمت کنسولی و وکیل الدوله ای به دولت صاحب خود خدمت می کرد و از هیچگونه آزار و اذیت به مردم این سامان خودداری نمی نمود. از این اسناد بسیار جالبی که نوری زاده در دست دارد، یکی واگذاری جزیره بوموسی از طرف این شخص به دولت انگلیس می باشد.

روزی که او این جزیره را در اختیار دولت انگلیس گذاشت، در جزیره مذکور مأموران دولتی ایران حکومت می کردند ولی آقا بدر وکیل الدوله طی نامه ای این جزیره را به دولت انگلستان بخشید. جزیره بوموسی ۵ کیلومتر طول و ۴/۵ کیلومتر عرض دارد و عمق دریا در ساحل این جزیره هفت قامت (فادوم) می باشد. با اینکه این جزیره متعلق به دولت ایران بوده و هست، با این حال حاکم محل بی اجازه دولت ایران استخراج خاک سرخ (اکسید دوفر) جزیره را به یک انگلیسی بنام (گاردن ویلی) واگذار کرد. قبلاً خاک سرخ بوموسی بوسیله حاج حسن بن سمیه تبعه ایران مقیم بندر لنگه استخراج می شد و تجارت خانه رابرت ونکھوس آلمانی نیز آن را به کشور آلمان صادر می کرد.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، مرحوم مهدی ملک التجار بوشهری حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس، پرچم ایران را در آنجا برافراشت و نیز میسیون بلژیکی که گمرکات جنوب را اداره می کرد، یک رنیس گمرک به بوموسی اعزام داشت. ولی در همین حال ناگهان آقا بدر وکیل الدوله نامه ای را که ذیل آن عنوان کنسول افتخاری مشاهده می شد، به ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر فرستاد و به او اطلاع داد که برای تصرف جزیره و استخراج و حمل خاک سرخ آن اقدام کنند.

کنسول انگلیس در جواب آقا بدر نامه زیر را به او نوشت:

عالیجاه عزت همراه آقا بدر رقعہ مورخ ۵ نوامبر ۱۹۰۲ م (۱۳۲۱ ه) آنجناب رسید در باب استعمالیه که نمودید اعلام می دارد که مقصود از خاک سرخ (گلک) چیزست که آن را خاک آهن خام می نامند و گلک قرمز که به اصطلاح محلی آنرا (مفر) می گویند، همان خاک سرخ است. حالا زحمت کشیده اطلاع مطلوب را با اسرع مایکون بفرستید تا به اداره وزارت خارجه لندن ایفا شود.

به تاریخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۱ مطابق ۱۶ نوامبر ۱۹۰۲ سکرتری اول کنسولگری بهیه انگلیس بوشهر (سکیره)

آقا بدر که در عالم خیال جزیره بوموسی را به دولت انگلیس بخشیده بود، موفق شد سالها خاک سرخ این جزیره را به شرکت‌های انگلیسی بفروشد ولی با آغاز جنگ جهانی دوران ریاست آقا بدر بسرآمد. وقتی جنگ جهانی آغاز شد، حکومت هندوستان یکی از پزشکان انگلیسی را بنام کنسول انگلیس مقیم بندر لنگه به دولت ایران معرفی کرد. او که دکتر

جانستون نام داشت در بالا خانه منزل مسکونی آقا بدر وکیل الدوله، دفتر کنسولگری انگلیس و همچنین مرکز طبابت دایرکرد. آقا بدر روزها پس از ملاقات دکتر جانستون به قهوه خانه ای که در زیر محل کنسولگری انگلیس قرار داشت می رفت و به آزار و اذیت مردم می پرداخت.

در سال ۱۲۹۸ هـ ۱۸۸۰ م دولت ایران در صدد برآمد حاکمی به بندر لنگه اعزام دارد. در زمستان آن سال محمود دریا بیگی از طرف حکمران کل بنادر، با صد نفر تفنگچی به بندر لنگه رفتند. همینکه حاکم وارد این شهر شد، سیل شکایت از طرف مردم علیه آقابدر سرازیرگردید. روزی نبود که عده ای شاکمی به دارالحکومه نروند و از مظالم آقا بدر در گذشته شکایت نکنند. تضرع و زاری مردم به تدریج تفنگچیان حاکم را برانگیخت تا آقا بدر و برادرانش را به قتل برسانند.

سه نفر از تفنگچیان حاکم که بازماندگان دلیران تنگستانی بودند و کینه انگلیسیها را به دل داشتند از شنیدن شرح مظالم آقا بدر تحریک شده، یک روز صبح که آقا بدر و برادرانش در قهوه خانه مشغول کشیدن قلیان بودند، او و دو برادرش را کشتند. ضاربین بلافاصله به قلعه حکومتی رفته با کمک سایر تفنگچیان در صدد دفاع از قلعه حکومتی برآمدند. دکتر جانستون که چند تفنگچی داشت، چون نمی توانست در مقابل یکصد تفنگچی مقاومت کند، روز بعد با یک قایق بادی به طرف بوشهر رفت تا گزارش حادثه را به ژنرال کنسول انگلیس و حاکم کل بنادر بدهد. ضاربین آقا بدر و ده تفنگچی دیگر وقتی از خبر حرکت کنسول انگلیس مطلع شدند، آنها نیز شبانه به بندر شیبکوه رفته، از آنجا به دشتستان و دلووار و دهات مسکونی خود رفتند و از مجازات فرارکردند. ژنرال کنسولگری انگلیس هم از اعزام مجدد دکتر جانستون به لنگه خودداری کرد و بدین ترتیب برای همیشه عنوان وکیل الدوله انگلیس در بنادر منسوخ و این دستگاه تعطیل و منحل گردید.

فرقه اسماعیلیه

اسماعیلیه فرقه ای از مذهب شیعه است که معتقدان به آن، امامت را پس از امام جعفر صادق (۱۴۸ هـ . ق) حق پسر بزرگ او اسماعیل بن جعفر می دانند و آخرین امام شیعه را هم اسماعیل می دانند. اسماعیلیه در قرن دوم هجری قمری تأسیس شد. از دیدگاه اسماعیلیان افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند (ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می یابند و دیگر، اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند.) و مریدان این فرقه به درجات منظمی استوار بودند که از درجه پایین به بالا عبارت بودند از:

۱- مستجیب (تازه وارد به گروه) ۲- مانون، ۳- داعی، ۴- حجت، ۵- باب و ۶- امام.

گویا تشکیل شبکه فراماسونری در قرن هفدهم از این فرقه نشأت گرفته است.

فاطمیان، اعقاب جریان اسماعیلیه، قریب به سه قرن در مصر و منطقه خاورمیانه و مناطق نزدیک به دریای مدیترانه حکومت کردند. پس از اضمحلال و فروپاشی دولت فاطمی، مرکز سیاسی و جغرافیایی اسماعیلیه از مصر به کرانه‌های ایران و سوریه انتقال یافت. در این میان سران فرقه جهت کسب قدرت سیاسی، اقدام به ترورهای گسترده ای در سطح سران حکومتی از جمله خواجه نظام الملک طوسی نمودند که داستان قلعه الموت و پناه گرفتن حسن صباح و فداییان وی در آن، در تاریخ ثبت شده است. فرقه اسماعیلیه از اواسط قرن ششم فعالیت خود را در ایران آغاز کرد. در ابتدا اسماعیلیه به صورت یک جنبش سیاسی- دینی در ایران برضد نظام خلافت عباسی در صحنه ظاهر شد و امامان گروههای مختلف اسماعیلیه بطور پنهانی برای ایجاد یک جنبش واحد و گسترده اسماعیلی بطور موروثی فعالیت می کردند. اسماعیلیان خراسان تا سال ۴۸۷ هـ - ۱۰۹۴ م تحت رهبری حسن صباح قرار گرفته بود. حسن صباح که سیاست مستقلی در پیش گرفته بود در آن زمان انقلاب گسترده ای را بر ضد حکومت ترکان سلجوقی تدارک می دید و موفق شده بود دولت مستقلی در قلب قلمرو سلجوقی تأسیس نماید.

حسن صباح در الموت را در سال ۴۸۳ هـ ق فتح می کند و ستاد فرماندهی خود قرار می دهد (در الموت در سال ۲۴۶ هـ . ق توسط یکی از مالکان جستانی دیلم و علویان مازندران ساخته شده بود). حسن صباح در این زمان به عنوان حجت اعظم رابطه میان پیروان و امام اسماعیلی شد و توانست اندیشه های خویش را به جای نظر امام که عامه اسماعیلیان بدو معتقد بودند جلوه دهد. او معتقد بود که برای اجرای احکام، مردم به رهبر و امام نیازمندند.

دولت قدرتمندی که حسن صباح در دوره الموت ایجاد کرد با تاکتیک های مختلف، قدرت خود را در سراسر قلمرو سلجوقی حتی خارج از آن توسعه داد و بصورت یک دولت مستقل درآمد. از خصوصیات حسن صباح زهد، پاکدامنی و دینداری افراطی وی بود تا حدی که دو پسر خود را به جرم شرابخواری و قتل اعدام می کند، وی حدود صد سال زندگی می کند و دوران اقامت او در الموت از زمان ورود تا مرگش در سال ۵۱۸ ه. ق سی و پنج سال طول کشید.

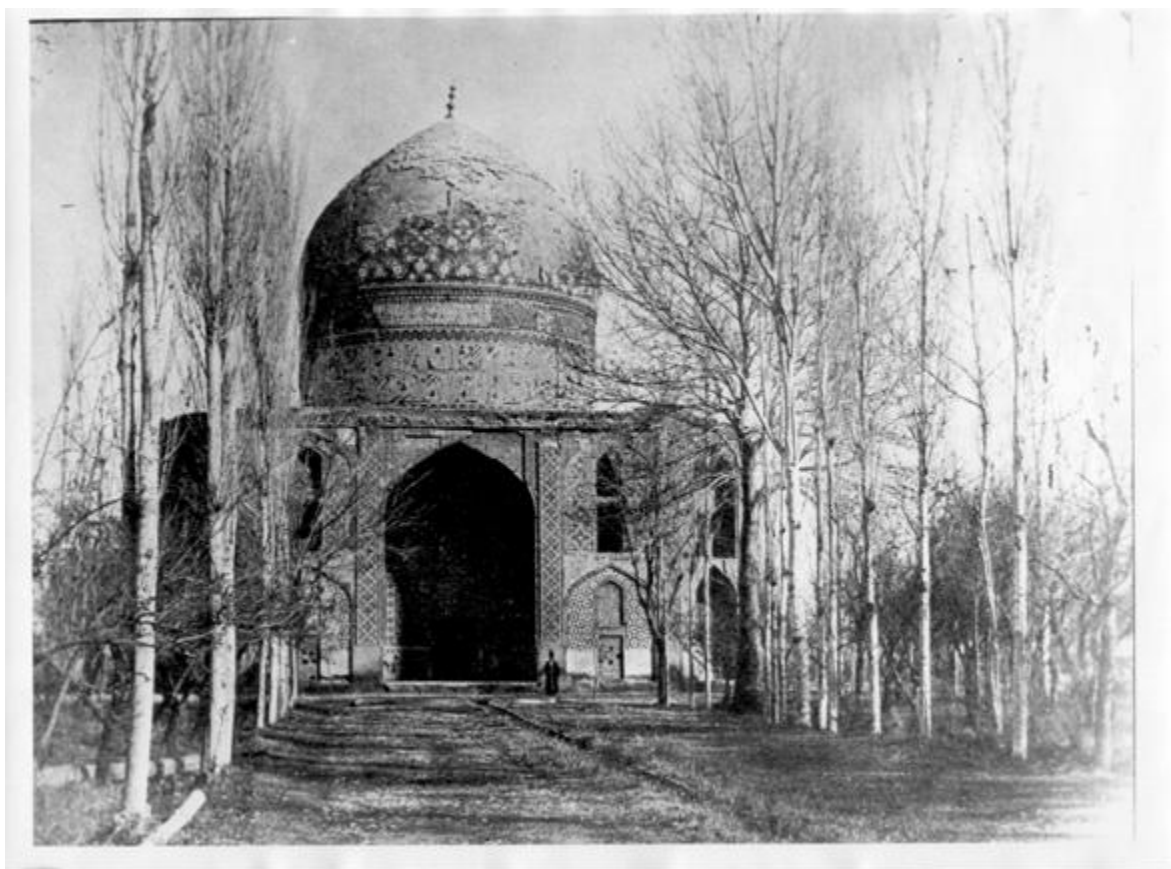
اسماعیلیه بعنوان انقلابی ترین فرقه شیعه با اهدافی سیاسی؟ دینی معطوف به براندازی خلافت عباسیان و استقرار حکومت امامان اسماعیلی بود.

حسن صباح که بنیانگذار فرقه اسماعیلیه نزاری بود زبان فارسی را در این شاخه رواج داد و فدائیان نزاری را پرورش داد.

فرقه اسماعیلیه پس از شیعه دوازده امامی دومین جماعت بزرگ شیعه مذهب را تشکیل می دهد که در بیش از بیست و پنج کشور در آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکای شمالی پراکنده اند.

ناصر خسرو قبادیانی، حجت معروف اسماعیلیه که نقش اساسی در ترویج کیش اسماعیلی در قرن پنجم را داشت، همزمان با انقراض سلسله ترکان غزنوی و روی کار آمدن ترکمانان سلجوقی در خراسان فعالیت خود را آغاز کرد. اسماعیلیه خراسان (ایران) به اسماعیلیه جدید و نزاریه معروفند و علت آن این است که خلیفه (امام) مستنصر ابتدا پسر بزرگ خود نزار را به امامت برگزید ولی بعداً او را عزل کرد و پسر دیگرش مستعلی را انتخاب کرد. بعد از مرگ مستنصر بین نزار و مستعلی رقابت درگرفت و اسماعیلیه افغانستان، عراق و ایران، برخلاف اسماعیلیه شام و مصر و آفریقا، که امامت مستعلی را قبول کردند، همچنان به امامت نزار احترام قائل شدند.

بعد از کشته شدن نزار، نوه اش را پنهانی به دژ الموت بردند و پروراندند و به وسیله حسن صباح به نشر اسماعیلیه نزاری پرداختند. فدائیان فرقه اسماعیلیه نزاری در آنزمان در خراسان و عراق اضطراب بوجود آوردند و حتی یک دفعه صلاح الدین ایوبی و همچنین یک بار امام فخر رازی را تهدید کردند و خواجه نظام الملک طوسی وزیر و هم قزل ارسلان را به قتل رساندند و در جنگهای صلیبی، بعضی از امیران مسیحی را هلاک کردند. بعد از سقوط الموت به دست هلاکوخان در سال ۶۵۴ ه. ق با وجود تصریح جوینی در تاریخ جهانگشای، به قلع و استیصال رکن الدین خورشاه و اولاد او ائمه اسماعیلیه جدید بطور مستمر و متواری در آذربایجان و عراق و فارس همچنان فعالیت کردند. این فرقه، تا ظهور آقاخان محلاتی، مطابق یکی از روایات خودشان هجده تن امام داشته است که فهرست نام و تواریخ و سنین آنها در کتابهای اسماعیلیه آمده است. در افغانستان نیز این فرقه توسط خانواده سید نادرشاه (سید شاه ناصرنادری و سید منصور نادری) اداره می شد.



آقاخان محلاتی:

از سیصد سال قبل تاکنون، خارجی‌ان همیشه به فرقه‌های مذهبی در ایران و خاورمیانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمرده‌اند. از جمله این اقلیتها تشکیل فرق مختلف بابی و بهائی و همچنین فرقه اسماعیلیه را می‌توان نام برد. چنانکه می‌دانیم پس از ایجاد دو دستگی میان پیروان سید علی محمد باب (صبح ازل) به ریاست ازلیان و میرزا حسینعلی بهاء الله به ریاست فرقه بهائی رسیدند. بطوریکه در اسناد و مدارک بایگانی عمومی انگلیس و بایگانی عمومی هند دیده می‌شود و همچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند، این دو فرقه در بدو تأسیس از پشتیبانی خارجی‌ان برخوردار بوده‌اند.

لرد کرزن

سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب ایران و مسأله ایران تصریح می‌کند: صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌نمود و درعین حال روسها هم از وی حمایت می‌کردند. چنانکه تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری، دربار سلطنتی روس از هیچگونه کمک و جانبداری از بهائیان مضایقه نمی‌کرد و در مقابل قبرس، عشق آباد کانون بهائیان شد.

ولی با سقوط حکومت تزاری و تسلط انگلیسیها بر سرزمین فلسطین و تنزل مقام و موقعیت و کاهش سازمان ازلیان، انگلیسیها لقب سر را به پیشوای بهائیان دادند و کوشیدند چنین وانمود کنند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند. اما به تدریج بهائیان که توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند، به جانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در آمریکا، در این سرزمین پهناور به فعالیت پرداختند و از انگلیسیها روی برتافتند. در این میان انگلیسیها هم از اسماعیلیه و خانواده پیشوایان این فرقه مذهبی جانبداری بی دریغ می کردند و هم از نفوذ خانواده آقاخان در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می بردند.

حال که به نقش فرقه های مذهبی اشاره کوتاهی کردیم، بد نیست که از آقاخان اول نیز نامی ببریم و خوانندگان ارجمند را با این نام که توأم با سلسله وقایع عظیمی در جنوب ایران است بهتر و بیشتر آشنا کنیم: نخستین سخن را از محمود محمود می آوریم که درباره آقاخان نوشته است: این مرشد زاده محلاتی در لباس زهد و تقوی و عمامه سبز سیادت، به تحریک خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود، و بالاخره پس از شکست پی در پی از قشون ایران به هندوستان راه یافته در آن مملکت با مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز هم از آن ارشاد متمتع می شوند. فتنه هائی که در این تاریخ در ایران روی داد همه آنها مربوط می شود به مسافرتی که محمدشاه به طرف هرات نمود ...

فتنه بزرگی که در لباس روحانیت و به منظور آشفتن اوضاع جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد، بدست سید محمد حسن الحسینی معروف به آقاخان پسر شیخ خلیل الله رئیس فرقه اسماعیلیه صورت گرفت. شاه خلیل که جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ هـ ق. ۱۸۱۶ م در یزد به دست جماعتی از هنگامه طلبان کشته شد و آقاخان پسر ارشد او که در سال ۱۲۱۹ هـ ق. ۱۸۰۱ م دنیا آمده بود و در آن هنگام سیزده سال بیش نداشت جانشین پدرش شد و درصدد انتقامجویی برآمد، در این هنگام فتحعلی شاه که متوجه خطر دین سازی در کشور شده بود درصدد استمالت آقاخان برآمد و یکی از دخترانش را به عقد او درآورد و بیت، هزار تومان به او وجه نقد داد و موقتاً فتنه را خاموش کرد.

در دوران سلطنت محمد شاه، بنا به پیشنهاد قائم مقام، او به حکومت کرمان منصوب شد اما هنگامیکه محمد شاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان به خطر افتاد، انگلیسیها آقاخان را تحریک به انقلاب و طغیان علیه محمد شاه کردند ولی سرکوب شد. از آن زمان آقاخان همواره با دولت ایران در کشمکش بود و در آخرین درگیری هایش برای تصرف سیرجان از فتحعلی خان قرباغی بیگلربیگی سخت شکست خورد.

فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست او باخبر شد، سعید خان بلوچ را با توپخانه و مهمات فراوانی از راه قندهار و سیستان به کمک قوای آقاخان فرستاد. اما شکستهای پی در پی، قوای او را به کلی متلاشی کرد تا جائیکه درصدد برآمد از راه بندرعباس و عربستان به هندوستان فرار کند. او در حین عقب نشینی، خود را به شمیل رسانید ولی در آنجا نیز از قوای دولتی ایران شکست خورد. فرمانفرمای هندوستان و سایر انگلیسیها برای نجات جان او اقدام کردند و راولپنسون را که در این ایام در قندهار بود، مأمور رسانیدن او به هند نمودند. آقاخان در نیکهده ۱۲۵۷ هـ ق. ۱۸۴۱ م وارد قندهار شد و بطوریکه می نویسد: خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند.

راولپنسون درصدد برآمد آقاخان را مأمور تسخیر هرات و سپس نامزد پادشاهی افغانستان کند. او موافقت لرد مکناتن را که در کابل بسر می برد با طرح خود جلب کرد، ولی قیام مردانه وزیر محمد اکبرخان پسر دوست محمدخان و شکست سختی که وی به قوای انگلیس وارد آورد، موضوع تصرف کابل به وسیله آقاخان را به کلی منتفی کرد. متعاقب این وقایع او از ایران به هندوستان عزیمت کرد و بساط خود را در آنجا گسترده و به بسط نفوذ انگلیس در سند کمک فراوان کرد.

هنری یول دانشمند انگلیسی در مقدمه ای که بر کتاب مارکوپولو نوشته است می نویسد: ... آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه ای که از حکومت انگلستان دریافت می کرد حسن خدمتی نسبت به ژنرال نوت در قندهار و همچنین سر ناپیر در سند انجام داد.

دکتر فریدون آدمیت می نویسد: همینکه آقاخان به سند رسید، دوباره به ارجاع خدماتی گماشته شد، زیرا تسخیر نقشه هرات جامه عمل نبوده بود و باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت می گرفت. حقا که این روحانی شاید خدمات بزرگی به دولت انگلیس کرد.

آقا محمد علی خان بلوچ که از سرداران وطن خواه بود با سپاه آقاخان به جنگ پرداخت و آقاخان وقتی با مقاومت سردار محمد علی خان مواجه گردید، برادر دیگر خود را که سردار ابوالحسن نام داشت، به کمک محمد باقرخان فرستاد.

محمدشاه وقتیکه از هجوم برادران آقاخان مطلع شد قوای کافی به کمک سردار محمد علی خان فرستاد و سرانجام در سال ۱۲۶۲ ه ق. ۱۸۴۵ م برادران آقاخان را شکست سختی داد و متواری ساخت.

بعد از فرار آقاخان از ایران و پیوستن او به اردوی انگلیس در قندهار، و رفتن وی به هند، دولت ایران استرداد او را به موجب معاهده ۱۲۲۹ ه ۱۸۱۴ م خواستار شد ولی انگلیس قبول نکرد.

پس از فوت محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه آقاخان نیز با اجازه فرمانروای هندوستان از کلکته به بمبئی بر می گردد. و در این زمان کلنل شیل وزیرمختار انگلیس در نامه ای اجازه ورود آقاخان را به ایران از امیرکبیر می خواهد، در بار اول امیرکبیر پاسخی نمی دهد و بعد از چندین نامه ارسالی از سفارت انگلیس در تهران، سرانجام امیرکبیر موافقت می کند که از راه بوشهر به ایران برگردد نه کرمان و بلوچستان. اما انگلیسیها می خواستند او را در شرق ایران مستقرکنند و او را سرحددار هندوستان و یا پادشاه بلوچستان و سیستان و کرمان نمایند برای همین بود که آنها راضی به این کار نشدند.

پس از اینکه امیرکبیر به تحریک انگلیسیها و خاتم مهدعلیا کشته شد، بار دیگر مسأله مراجعت آقاخان به ایران مطرح گردید. این بار آقاخان با فرستادن هدایای قیمتی برای شاه و صدر اعظم و همچنین فرستادن فیل و زرافه به دربار سعی کرد تا شاید اجازه مراجعت از راه بلوچستان و کرمان و سکونت در این قسمت از ایران را بدست آورد. ولی حتی میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری که از سرسپردگان انگلیسیها بود نتوانست اجازه ورود او

به ایران را از راه بلوچستان بدهد.

آقا خان وقتی از همه جا مایوس شد، تصمیم به اقامت در بمبئی گرفت و همه عمر را در آنجا گذراند و یکی از ارکان سیاست انگلیس در هندوستان شد.

همزمانی گسترش اسماعیلیه و ایجاد فرقه‌های بهائیت و بابیت توسط انگلیس

اسماعیلیه در قرنهای اخیر، دیگر آن گروه سرکش و طاغی که در کوهها و غارها سنگر می‌گرفتند و با ترورهای مخفیانه خویش، رعب بر دل مخالفان می‌افکنند، نیستند بلکه دستور کار خود را بر مبنای انطباق با محیط و تغییرات تاریخی نهاده اند. اما نکته قابل تأمل آنکه، همزمانی قدرت گرفتن و گسترش اسماعیلیان در قرن اخیر با بروز و ایجاد فرقه‌های استعماری بهائیت و بابیت در ایران مصادف بوده است و نزدیکی شعارها و آموزه های بهائیت و اسماعیلیان مدرن، کاملاً محسوس است و هرگز نمی تواند اتفاقی باشد. در سال 1830 از طرف ناصرالدین شاه، به آقا حسینعلی شاه، امام چهل و ششم اسماعیلیان لقب افتخاری و موروثی آقاخان اعطا شد و این خود نشانگر نفوذ اسماعیلیان در دربار قاجار می‌باشد. آقا خان سوم یعنی سر سلطان محمدشاه که 72 سال رهبری فرقه اسماعیلیه را برعهده داشت، مشهورترین شخصیت این فرقه به شمار می‌رود. او بود که با پایه گذاردن نهادها و مؤسسات اقتصادی و فرهنگی در شبه قاره هند، بنیان شبکه توسعه آقاخان را نهاد. اما سلطان محمدشاه آقاخان سوم که از دربار انگلیس، لقب اشرافی سر

گرفته و در شکل‌گیری تاریخ معماری هند نقش مهمی ایفا نموده بود، در دوره استعمار هند توسط انگلیس، نماینده اعزامی هند به میزگردهای لندن بود.

سر سلطان محمد شاه، از سال 1937 تا 1939، رئیس جامعه ملل گردید. جامعه ملل، شکل اولیه سازمان ملل فعلی بود که توسط قدرتهای بزرگ و فاتح جنگ جهانی اول تأسیس شد ولی با شروع جنگ جهانی دوم و حمله ارتش رایش به لهستان و شوروی، جامعه ملل از هم فروپاشید. در این میان، سنت حضور در مجامع بین‌المللی در فرقه اسماعیلیان ادامه یافت و فرزند ارشد سلطان محمدشاه، یعنی پرنس علی خان بعدها به عنوان سفیر پاکستان در سازمان ملل برگزیده شد. شایان ذکر است امام فعلی فرقه اسماعیلیه، پرنس کریم آقاخان می باشد که به عنوان چهل و نهمین امام موروثی اسماعیلیه، ارتباط نزدیکی با دولت انگلیس و رژیم اسرائیل دارد.

نوسازی و گسترش فرقه اسماعیلیه در قرن اخیر

نوسازی و گسترش فرقه اسماعیلیه در قرن اخیر همزمان با شکل‌گیری فرقه‌های استعماری بهائیت و بابیت در ایران بوده است. نزدیکی شعارها و آموزه‌های بهائیت و فرقه اسماعیلیه مدرن، کاملاً حساب شده و تحت یک مدیریت پشت پرده می‌باشد.

در اسفند ماه سال ۱۳۸۳، کنفرانسی تحت عنوان بررسی راهکارهای توسعه در کشورهای جهان سوم در شهر لندن و از طرف دانشگاه آقاخان برگزار گردید که از جمله میهمانان ویژه این کنفرانس، می‌توان به یک مقام سابق دولت ایران نیز اشاره کرد که گویا جهت گذراندن فرصتی مطالعاتی در انگلستان به سر می‌برد. از آنجا که شبکه توسعه آقاخان فعالیت‌های گسترده‌ای را در سطح بین‌الملل و همچنین حکومت اسلامی در حال اجرا دارد، خبرگزاری مهر اقدام به تبیین بخشی از سوابق سیاسی و فرهنگی سران این فرقه، میزان نفوذ و تاثیرگذاری آنان در سازمانهای بین‌المللی، معرفی گروه رسانه‌ای آقاخان، منابع مالی و معاملات تجاری شاخه اقتصادی این فرقه با شرکتهای چند ملیتی می‌نماید.

گستره اقتصادی و رسانه‌ای فرقه اسماعیلیه

(دیدار آقاخان با مبارک، پوتین، ماندلا، کریستین نخست وزیر کانادا، مشرف و کرزای)

در حال حاضر یک شرکت زنجیره‌ای بین‌المللی به نام صندوق توسعه اقتصادی آقاخان به عنوان محور اقتصادی این فرقه مشغول سرمایه‌گذاری و اجرای طرح‌های اقتصادی در اقصی نقاط جهان می‌باشد. کارمندان این شرکت در حال حاضر 18 هزار نفر و سرمایه آن بیش از یک و نیم میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

گفته می‌شود که این شبکه همچنین، گروه رسانه‌ای گسترده‌ای را تحت کنترل دارد که در نیل به شاخه‌هایی از فعالیت‌های آن اشاره می‌شود:

- گروه رسانه‌های نیشن Nation شامل سه روزنامه و دو هفته‌نامه و یک شبکه تلویزیونی و همچنین یک شبکه رادیویی که در آفریقای شرقی و منطقه مدیترانه به جذب مخاطب و اشاعه آموزه‌های اسماعیلی مشغول است.

- اهداف ذکر شده برای شبکه فرهنگی - رسانه‌ای آقاخان به گفته گردانندگان آن مواردی از قبیل: تقویت جامعه مدنی، توسعه روستایی و آموزش زنان و دختران، آموزش کلان با تأسیس دانشگاهها و آکادمی‌های مختلف در سراسر جهان و... می‌باشد.

- از دیگر اهداف شبکه آقاخان، شناسایی و جذب استعداد‌های درخشان کشورهای مسلمان و ارائه بورس به نخبگان آنان است تا به گفته مقامات این فرقه، در آینده بتوانند فرهنگ کشورهای مسلمان را منطبق با اقتضانات تمدن غرب و گفت‌وگو مدرن شکل دهند.

- بخش فرهنگی شبکه آقاخان نیز اخیراً مسئولیت مرمت و بازسازی آثار تاریخی افغانستان و تاجیکستان را جهت نفوذ در افکار عمومی و نخبگان فرهنگی این دو کشور، تدارک دیده است.

- این فرقه همچنین همکاری و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای با بنیاد راکفلر، بنیاد فورد، دانشگاه هاروارد و شرکت مایکروسافت آمریکا، وزارت تعاون و توسعه اقتصادی آلمان، آلکاتل و بوئینگ، بنیاد شل انگلیس، صندوق توسعه اجتماعی ژاپن، بانک اسکوشیای کانادا، سازمان تعاون کلیساهای هلند، کانتون سوئیس، همکاری و روابط نزدیک با دولت‌های ایالتی گجرات و راجستان و ماهاراشترا، دهلی هند، جمعیت تنظیم خانواده پاکستان، سازمان باستان‌شناسی سوریه و قزاقستان، حکومت ولایت خودمختار کوهستان بدخشان تاجیکستان و همکاری مستقیم با دولت افغانستان و تانزانیا و سوریه و فیلیپین را عملی نموده است. از سوی دیگر، فرقه آقاخان، با انتشار کتابچه‌ای تحت عنوان شبکه توسعه آقاخان اقدام به تشریح تاریخچه و اهداف اقتصادی - فرهنگی و اجتماعی خود در میان بیش از پنجاه کشور و در قالب صدها شرکت و مؤسسه اقتصادی و فرهنگی نموده است که در بخشی از آن چنین آمده است: شبکه توسعه آقاخان، متشکل از گروهی از سازمانهای غیرمذهبی، بین‌المللی و خصوصی است که در جهت بهبود فرصت‌ها و ارتقای شرایط زندگی مردم در مناطق در حال توسعه جهان، تلاش می‌کند که در این راستا سالانه حدود 230 میلیون دلار فعالیت‌های غیرانتفاعی را در دستور کار خود قرار داده است. و همه این فعالیتها در جهت استمرار و افزایش استعمار جهانی در کشورهای عقب مانده و در حال رشد مسلمان می‌باشد.



ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه، معروف به سلطان صاحبقران و بعد شاه شهید، از شاهان دودمان قاجار ایران بود. وی در سال ۱۲۴۷ هجری قمری در تبریز بدنیا آمد. خبر درگذشت پدرش محمدشاه را در سال ۱۸۴۹ میلادی هنگامی که در تبریز بود شنید، سپس به یاری امیرکبیر به پادشاهی رسید و بر تخت طاووس نشست. برای بازپس‌گیری مناطق شرقی ایران از دست انگلیسیها، به‌ویژه منطقه هرات کوشش کرد ولی پس از تهدید و حمله انگلیسی‌ها به بوشهر ناچار به واپس‌نشینی شد. نخستین بار در ۱۸۷۳ میلادی به اروپا سفر کرد. او نخستین پادشاه ایران بعد از اسلام بود که به اروپا سفر کرد. آوردن دوربین عکاسی به ایران از جمله کارهای اوست. در آستانه مراسم پنجاهمین سال تاجگذاری در سال ۱۳۱۳ هجری قمری به دست میرزا رضای کرمانی در حرم شاه عبدالعظیم ترور شد.

فرهاد میرزا معتمد الدوله

مسئله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه‌های بیگانه و حمایت دولتهای بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که در طول تاریخ قاجار بارها مشکلات و دردهای فراوان و پیچیده‌ای برای دولتهای وقت ایران فراهم ساخته و در همه حال این مسئله چون سلاحی مؤثر، برای حفظ و تأمین مصالح بیگانگان بکار رفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود پناهندگان برای ارباب

دولت ایران استفاده کرده و زماتی با حمایت از ایشان صفحه وقایع را به کلی به نفع خود برگردانیده اند و هنگامی هم از این مسأله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم کردن تصمیمات دولت ایران بهره برداری نموده اند. ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار می بود از این راه بوده است.

فرهاد میرزا پسر یازدهم ولیعهد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه است که در جمادی الاول ۱۲۳۳ هـ ۱۸۱۷ م متولد شد. و از شاهزادگان فاضل و دانشمند قاجاریه بوده است. فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۰ هـ ۱۸۳۴ م به حکمرانی خوزستان منصوب شد و تا سال ۱۲۵۲ هـ ۱۸۳۶ م بر این کار باقی بود. در این سال به تهران احضار گردید و در التزام رکاب محمدشاه به گرگان رفت. در سال ۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م چون محمد شاه عازم جنگ هرات بود او را به عنوان و سمت نایب السلطنه در تهران گماشت و خود عازم هرات گردید. در سال ۱۲۵۵ هـ ۱۸۳۹ م هم که محمد شاه به اصفهان مسافرت می کرد (۱۴ شوال) باز فرهاد میرزا به نیابت پادشاه در تهران به رسیدگی امور پرداخت و در سال ۱۲۵۶ هـ ۱۸۴۰ م به سمت نایب الایاله فارس منصوب شد. و چون نصر الله خان کشیکچی باشی حکمران فارس درگذشت فرهاد میرزا مستقلاً به حکمرانی فارس انتخاب گشت و آغاز به کار کرد.

مقارن این احوال بین ایلات قشقایی و قبایل ممسنی اختلافات و زد و خورد هائی روی داد و فرهاد میرزا برای سرکوبی آنها و آرامش منطقه، خود به میان قبایل مزبور رفت و آنها را سرکوب کرد و قلعه های طوس و نوذر را که در محال ممسنی می بود ویران ساخت و پس از برقراری امنیت در آن مناطق و ناحیه کوه کیلویه، در ربیع الاول ۱۲۵۷ هـ ۱۸۴۱ م به شیرزا بازگشت. این قدرت و شایستگی فرهاد میرزا و همچنین مقام فضل و دانش وی و نیز حسن تدبیر و درایتی که او در اداره امور فارس از خود نشان می داد، احتمالاً یکی از جهات و عللی بود که انگلیسیها را به او متوجه ساخته و اگر تیرگی روابط او و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم وقت را هم که برخی بدان اشاره کرده اند، صحیح بدانیم، این گمان بیشتر قوت می یابد که انگلیسیها او را زیر نظر داشته اند. به هرحال ظاهراً از این روزها بود که عمال انگلیسی رفته رفته فرهاد میرزا را به جمع خود کشیدند، تا جائیکه روابط او با آنها در سال ۱۲۵۹ هـ ۱۸۴۳ م به گوش دربار تهران رسید.

مؤلف ناسخ التواریخ در این خصوص بطور اشاره می نویسد: جماعتی از اعیان فارس، در حضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهائی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده کارداران دولت بیم کردند که مبادا از میانه فتنه انگیزد و با دولتی که سالها طریق مؤالفت سپرده اند مورث مخالفت شود. لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان ماتی را با سواری چند از مردم ماتی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را به حضرت آورد و میرزا نبی خان امیر دیوان را به جای او به حکومت فارس فرستادند.

اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد که در خلال این ایام یعنی از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ فرهاد میرزا دو بار به سفارت انگلیس پناهنده شد و مکاتباتی که بر سر پناهنده شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردید ثابت می کند که موضوع به وخامت کشیده بود، تا جائیکه وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا به سفارت انگلیس می روند، سفیر انگلیس خطی به روی زمین در مقابل ایشان می کشد و می گوید:

هرکس از این خط تجاوز کند او را به قتل خواهیم رساند !

در سال ۱۲۶۸ بوسیله عده ای پیروان باب سوء قصدی نسبت به جان ناصرالدین شاه صورت گرفت که در این حادثه مغرضین عباس میرزا، برادر او را که از سال ۱۲۶۴ تحت حمایت انگلیسیها بود متهم کردند. ناصرالدین شاه او را به بغداد تبعید کرد و احتمالاً فرهاد میرزا در این قضیه با عباس میرزا متهم شد زیرا در نامه ای که سر جستن شیل وزیرمختار انگلیس به تاریخ ۲۹ محرم ۱۲۶۹ یعنی سه ماه بعد از سوء قصد مزبور به میرزا آقاخان نوشت معلوم می گردد که درست مقارن همان روزها، فرهاد میرزا مورد بی مهری شاه واقع شد و ناصرالدین شاه دستور داده بود او را به طالقان تبعید کنند و در نتیجه فرهاد میرزا از بیم جان به سفارت انگلیس پناهنده شد.

اگرچه در این نامه نكری از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا به میان نیامده است، ولی تقارن واقعه تبعید این دو نفر از عواملیست که این گمان را بوجود می آورد. بخصوص که چندی بعد هم این مسأله به خودی خود مورد بحث و گفتگوی دولت ایران و سفارت انگلیس واقع گردید از طرفی در گزارشی که سفارت فرانسه در ایران، به تاریخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ ربیع الاول ۱۲۷۱) به

دولت متبوع خود فرستاده، به صراحت از این همکاری و ارتباط و بعد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس صحبت شده است.

اسناد مزبور، حاوی شرح سماجت های نماینده انگلیس به طرفداری از فرهاد میرزا و مدافعات دولت ایران براساس اثبات این حقیقت است که فرهاد میرزا یک نفر از اتباع دولت ایران است و صدور اجرای هر حکمی درباره او درحد اختیارات دولت ایران می باشد. ولی ویلیام ظلمسن برای اثبات حرف خود موضوع تبعید فرهاد میرزا را یک نوع بی احترامی بزرگ به دولت انگلیس تعبیر می کرد و تلاقی این بی حرمتی را بر نمه خود واجب می دانست.

این وقایع درست مقارن ایامی است که چارلز موره سفیر جدید انگلستان تازه به تهران وارد شده بود و این چارلز موره همانست که دولت انگلیس او را برای تیره کردن روابط سیاسی دولتین به تهران فرستاده بود تا زمینه قطع روابط دولتین را فراهم سازد و نتایج مطلوب به نفع دولت انگلستان بدست آید و او هم با وسایل و حیل فراوان بالاخره کار دولتین را به قطع روابط کشانید و پرچم سفارت را پائین آورد و با هیأت سفارت از ایران خارج شد و به دنبال او کشتی های جنگی انگلستان به خلیج فارس وارد شدند و به بنادر بوشهر و محمره (خرمشهر امروز) حمله بردند و قوای نظامی آنها تا اهواز در خاک خوزستان پیش آمدند و بالاخره عهدنامه پاریس مبنی بر انتزاع افغانستان از ایران، به دولت ایران تحمیل گردید، (۷ رجب ۱۲۷۳) بنابراین هنگامی که این مقدمات و این سیر وقایع را در نظر بیآوریم، آیا نباید چنین استنباط کرد که میان قضیه فرهاد میرزا و سیاست چارلز موره ارتباط و بستگی هائی بوده است شاید روزی با بدست آمدن اسناد و مدارک دیگری این نظر تأیید شود.

بهرحال قدر مسلم اینکه در همین روزها نامه ای از لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس به تهران رسید و چارلز موره مفاد آن را بدینگونه تعبیر نمود که اولیای دولت انگلیس سخت آزرده اند و این رفتار را نوعی بی احترامی به مقام امپراطوری انگلستان می دانند و در مورد التزامی هم که فرهاد میرزا به تشویق خاطر و برحسب صلاح خویش به دولت ایران سپرده و در آن قید کرده بود دیگر مرادده ای با سفارت انگلیس نخواهد داشت، چارلز موره اظهار می داشت دولت ایران این التزام نامه را به جبر و فشار از فرهاد میرزا گرفته است نه با رضای خاطر. بالاخره فرهاد میرزا که مدتی آلت سیاست انگلیسیها شده بود، از سفارت انگلیس و حمایت دولت انگلستان بیرون آمد و باز در سلک خدمتگزاران دولت ایران قرار گرفت و غنله او پایان یافت. از این پس دیگر در کتابهای تاریخی کراراً به نام فرهاد میرزا بر می خوریم که گاهی به دریافت نشان میرنجی و حمایل مخصوص (در سال ۱۲۷۶) و یا نشان طلا از مرتبه اول با حمایل امیر تومانی (در سال ۱۲۷۸) و یا لقب معتمد الدوله مفتخر گردیده است همچنین زمانی به حکومت برخی از ولایات و ایالات ایران مأمور شده (در سال ۱۲۷۸ به حکومت خوزستان و لرستان و حکمرانی کردستان و همدان به سال ۱۲۸۴) و بسیاری مناصب و مشاغل دیگر، تا اینکه سرانجام به سال ۱۳۰۵ قمری درگذشت.

دخالت مستقیم انگلیسی در امور شیعیان

در مطالب گذشته شمه ای از روابط برخی از علماء با انگلیسیها را ذکر کردیم. آنچه که قبلاً یادآور شدیم، مستند به اسناد وزارت خارجه و مدارک دیگری بود. اینک با استفاده از چند کتاب دیپلماتهای انگلیسی، نکات تاریک دیگری از نفوذ و فعالیت مأموران سیاسی و دولتی انگلیسیها را روشن می کنیم. از جمله دو کتاب مستند درباره (موقوفات اود هند) است، که نگارنده را در طریق دیگری از نحوه نفوذ انگلیسیها در کشورهای مسلمان رهنمون می کند. مندرجات این کتب فعالیتهای پنهانی انگلیسیها را آشکار می کند، و نشان می دهد که در این راه چگونه عالیترین احساسات و مقدسات مردم مسلمان به بازی گرفته می شود.

این دو کتاب در لندن و به زبان انگلیسی منتشر شده است. مؤلف یکی از این کتابها شخصی است بنام جون هولیستر که کتاب خود را تحت عنوان شیعه در هند نوشته است و دیگری میس بل دیپلمات انگلیسی است که سالها در سفارت بریتانیا در بغداد انجام وظیفه می کرد، و شغل سیاسی اش حفظ ارتباط با دستجات مختلف در بین النهرین بود. متعاقب وصول این دو کتاب، چهار جلد کتابی که جعفر خلیلی محقق شیعه و برادر عباس خلیلی قدیمی ترین روزنامه نگار ایرانی در عراق منتشر کرده به تهران رسید. دو جلد از کتاب خلیلی درباره نجف و مجلدات دیگر به کربلا و سامره اختصاص دارد. تحقیقات عمیق خلیلی درباره اعتاب مقدسه آنقدر ارزنده و گرانبهاست که جا دارد ایرانیان آنها را مطالعه کنند. نکته شایان توجه آن است که در این کتب اسناد و مدارک فراوانی درباره ارتباط اهل عامه با انگلیسیها و پرداخت حقوق و مستمری به آنها وجود دارد.

سند شماره ۲۳۵۱۶ وزارت خارجه انگلیس ضمیمه شماره ۳۰ سفارت انگلیس در ایران گزارش شماره ۱۷۸ تهران ۱۰ جولای ۱۹۰۶

تلگراف از مستر ای گرانت داف به سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس وصول به لندن ۱۰ جولای ۱۹۰۶.

از یکی از روحانیون طراز اول تهران principal priest (یا پیشوای روحانیون تهران) پیامی دریافت داشته ام، مبنی بر اینکه مردم حاضرند دولت فطی را سرنگون سازند و بنابراین اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در نظر دارد به او مساعدت مالی کند، حالا وقت آن فرارسیده است. چنانچه تصویب بفرمائید به او پاسخ خواهم داد که سفارت انگلستان به هیچ وجه قادر نیست از هر نهضتی که علیه دولت کنونی باشد، پشتیبانی کند. مالاها ممکن است در سفارت پادشاهی انگلستان تحصن بجویند که در آن صورت باعث ناراحتی زیادی خواهد شد. آیا می توانیم با روسها تفاهمی حاصل کنیم تا وسیله عزل وزیر کنونی فراهم شود یا نه زیرا تا وقتیکه دولت فطی بر سر کار است اوضاع بهبود نخواهد یافت. احتمالاً شاه از اوضاع حقیقی اطلاعی ندارد.

سند شماره ۲۳۵۱۶ نمره ۳۱ وزارت خارجه انگلیس

جواب سر ادوارد گری به گرانت داف لندن به تهران نمره ۹۲ ۱۱ جولای ۱۹۰۶ - پیشنهاد مندرج در تلگراف شماره ۱۷۸ مورخ دیروز شما به منظور عزل وزیر اعظم که فقط از طریق دخالت در اوضاع داخلی ایران امکانپذیر است، یقیناً مشکلاتی را بوجود خواهد آورد و این مشکلات چنانست که دولت روس طالب آن است و نه ما.

پیشنهاد جوابیه شما به ملاها نیز بدینوسیله تصویب می گردد.

در گزارش های متعدد دیگری نیز که مسنولان سفارت انگلیس از تهران به وزارت خارجه متبوع خویش در لندن فرستاده اند، درباره مراجعات مکرر بعضی از کسانی که کسوت روحانیت بر تن داشتند و ملاها با اعضاء سفارت برای گرفتن کمکهای نقدی و حمایت سیاسی اشارات فراوانی وجود دارد. در پاره ای از این گزارشها، مسنولان سفارت مطالبی را عنوان نموده اند که هنوز هم مایه شرمساری است.

میرعلینقی خان

یکی دیگر از کسانی که نام او در هنگامه هرات و در اسناد دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس، زیاد برده شده است، میرعلینقی خان است که مردی مفسده جوی و از عهد فتحعلی شاه منشأ فتنه و فساد و شر بوده است. وی از اواخر سلطنت فتحعلی شاه تا هنگام انعقاد قرارداد صلح پاریس یکی از عواملی بوده که سفارت انگلیس برای ایجاد حوادث، مبارزه قلمی و ارسال یادداشت، از وجود او استفاده می کرده است.

خدمات این جیره خوار خانن، به دولت انگلستان آنقدر ارزنده بود که نخست وزیر انگلستان به او یک حلقه انگشتر الماس هدیه داد. استویک شارژ دافر انگلیس می نویسد: ... این میرعلینقی خان سالها بود که تحت حمایت دولت انگلیس بود و خدمات برجسته ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین و رضایت فوق العاده لرد پالمستون صدر اعظم و وزیر خارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر قدردانی ها یک حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده بودند ...

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بغلت ارتباط پنهانی که با خارجیان داشته و در کارهای غیرقانونی شرکت می کرد، شاه تصمیم گرفت او را به بین النهرین تبعید کند. مأموران دولتی به او ابلاغ کردند که آماده سفر باشد. او هم بظاهر، امر شاه را اطاعت کرد. ولی روزی که می بایست از تهران خارج شود، از منزلش مستقیماً به سفارت انگلیس رفت و خود را در پناه بیرق انگلیس معرفی کرد. و هنگامیکه چارلز موره سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد، میرعلینقی جیره خوار فاسد و شرور خود را تحت حمایت سفارت فرانسه قرار می دهد.

خانواده شوشتری

یکی از خانواده های مشکوک که از هندوستان به ایران مهاجرت کرد و در همه دوران سلطنت محمدشاه و سی سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حوادث تأسف آوری برای دربار، دولت و مردم ایران بوجود آورد، خانواده شوشتری بود. این خانواده که بازماندگان آن در یک قرن اخیر در ایران مصادر امور مختلف مملکتی و اجتماعی بودند بنامهای شوشتری، جزایری، عون، عون جزایری و غیره نامیده شده اند. در بین افراد این خانواده، اهل عمامه، دانشمند، وزیر، نماینده مجلس، وابستگان مؤسسات دولتی، معلم و بازرگان وجود داشته و دارند.

در سالهایی که سیاست شوم استعماری انگلستان متوجه ایران و سایر ممالک مجاور هندوستان شده بود و زعمای این کشور درصدد تضعیف کشورهای شرق و نفوذ در این مناطق برآمده بودند، کارگردانان و متخصصان امور هندوستان عده ای از عوامل سرسپرده خود را از آن کشور به ایران و سایر مناطق فرستادند. عوامل مخفی و علنی انگلیسیها، زمانی در جمعیت اهل عمامه و دیانت و فقر و درویشی بودند و گاهی به لباس سیاح، طبیب، کشیش و بازرگان در می آمدند. عواملی که بدین ترتیب و بنام مذهب به ایران اعزام شدند، از روز ورود به مرزها، قیافه کریه و نفرت آور خود را نشان داده و آنچه توانستند به ارباب خدمت کردند.

یکی از خانواده هائی که بنام عالم و در جمعیت اهل عمامه به ایران اعزام شدند، سه فرزند ذکور از خاندان شوشتری بودند. به موجب اسناد دولتی ایران، سید عبدالحسین شوشتری که در ایران اقامت داشت، نامه هائی به محمدشاه نوشته و استدعا کرد که عمویش سید مصطفی شوشتری مقیم حیدرآباد دکن را به ایران احضار کند و او را مشمول عنایات خود قرار دهد.

پس از ورود سید مصطفی شوشتری به ایران، اولین تقاضائی که از محمدشاه کرد، برقراری مقرری سالانه برای خود و اولاد و حتی سید عبدالحسین برادرزاده اش بود، که از سالها قبل در تهران اقامت داشت. محمدشاه که شاید تحت تأثیر عوامل انگلیسی قرارداشت، برای هریک از آنها تیول و مقرری سالیانه ای بدین شرح تعیین کرد:

۱- مستمری سید عبدالحسین ۱۲۰۰ تومان

۲- مستمری آقا سید عبدالله ۱۴۵۰ تومان

۳- مقرری آقا سید محمد ۳۵۰ تومان

۴- مستمری آقا سید مصطفی در وجه سید عبدالله ۱۲۰۰ تومان

محمدشاه برای برقراری تیول و مقرری سالانه فوق الذکر، فرمائی صادر کرد و به وسیله مکنیل وزیرمختار انگلیس در تهران برای سید مصطفی که به ایران آمده بود فرستاد.

پس از مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه قاجار، سید مصطفی نامه ای به شاه و امیرکبیر نوشت و استدعای اضافه تیول و مقرری خود را کرد. صدر اعظم در چهارم جمادی الثانی ۱۲۶۶ ۱۸۴۹ م در جواب او نوشت: مبلغ ۱۵۰۰ تومان انعام در وجه شما پرداخت شد، به شرطی که در خدمتگزاری مضایقه ننمایید. اما سید مصطفی به جای ابراز تشکر از شاه و صدر اعظم، نامه ای به وزیرمختار انگلیس نوشته، خود را تبعه و خدمتکار دولت فحیمه معرفی و تقاضا کرد اقدامی برای وصول مطالبات گذشته او بشود.

آخرین سند دخالت

آخرین سندی که نشان دهنده حمایت علنی انگلیسیها از بازماندگان خاندان شوشتری است، نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ م (ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ) می باشد. در این نامه، سفارت انگلیس از دولت ایران می خواهد تا حسین جزایری (عون الملک) دوم را به سمت کمیسر دولت در باتک شاهنشاهی منصوب کند. بطوریکه می دانیم، دولت ایران برای کنترل کارهای بانک، یکی از کارکنان مورد اعتماد را بنام کمیسر مأمور خدمت می کرد. با وجودی که در سال ۱۹۲۰ دولت ایران مقتدر الملک را بعنوان کمیسر مأمور بانک کرده بود، با این حال سفارت انگلیس تقاضای تعویض او را می کند، زیرا مقتدر الملک برای جلوگیری از سوء استفاده ها با نقل و انتقالات ارزی، که همگی به ضرر ایران و به سود انگلیسیها بود، موافقت نمی کرد. مخالفت کمیسر ایران با سوء استفاده انگلیسیها موجب عصبانیت سفارت انگلیس شد و به همین جهت برای انتصاب کسی که مورد اعتماد و حافظ اسرار آنها باشد عون الملک جزایری را به دولت ایران پیشنهاد کردند.

جنگ دوم و نفت

مورخ الدوله سپهر چنین می نویسد: در جنگ بین المللی اخیر اگر دیپلماتهای انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار می کردند، از طریق مسالمت می توانستند، موافقت دولت ایران را برای استفاده از راه آهن سرتاسری بدست بیاورند، و بدون آنکه متحمل مخارج قشون کشی شوند و خاک وطن ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه قرار دهند به مقصود برسند!

آنها در قضیه نفت جنوب نیز بطور ناشیانه رفتار نمودند بطوریکه نفت و آبروی خود را توأمآ از دست دادند و بعد از قطع روابط سیاسی هرگاه از طرف حریف ایرانی آنها بعضی خبط ها نمی شد هنوز پارک خیابان فردوسی و باغ بیلاقی قلهک خالی از سکنه افتاده بود.

تصور نشود که نگارنده ادامه قطع روابط سیاسی با دموکراسی بزرگی چون انگلستان را مفید می دانستم، زیرا با تمام قلب تصدیق داشتم که طبقه حاکمه انگلستان در آستانه سخت ترین آزمایش، هرگز از آینده نومید نشده و اصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی و افکار اقلیت و آزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته است من فقط آرزو داشتم که دیپلماسی انگلیس پس از تجدید عهد معتقد شود که اهمیت ایران به کوه و دشت و یا آب و درختان نیست، بلکه بسته به ساکنین آنست و تا موقعی که آنان حسن خویش را گذاشته از دولت ایران به ملت ایران ثابت نکنند منافع و مصالح حقیقی آنها در این کشور از گزند حوادث مصون نخواهد ماند.



استعمار بریتانیا و دودمان علم

سر پرسی سایکس در سفرنامه خود درباره خاندان علم می نویسد:

این خانواده اگرچه نسب نامه ای ندارند، ولی خود را از اعقاب عرب های خزاعی یا خزیمه می دانند که رئیس آنها، طاهر نوالیمینین، وسائل جلوس مأمون را به مسند خلافت فراهم نموده است. پدران امیر (علم خان حشمت الملک) از بحرین به این حدود مهاجرت نموده و بتدریج زمام قاین و نه بندگان را بدست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه قاننات در تصرف این خانواده بود و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده اند...

صرفنظر از این انتساب دور و دراز به طاهر نوالیمینین، که سایکس نیز آن را بطور مشکوک و مشروط بیان داشته، مسلم است که بنیانگذار این دودمان اشرافی، اسماعیل خان خزیمه، در اواخر صفویه و اوائل سلطنت نادرشاه افشار، از سال ۱۱۴۴ هـ. ۱۷۳۱ م. حکومت قاین و فراه را بدست داشته و سپس از سال ۱۱۴۶ هـ (۱۷۳۳ م) به حکومت کهکیلویه و بهبهان رسیده است. معهذاً، تاریخ واقعی این دودمان با بلوای امیر علم خان (اول)، پسر اسماعیل خان خزیمه، آغاز می شود. او که نامش در تاریخ به عنوان چهره ای خونخوار ثبت شده، در دوران انقراض افشاریه به ترکتازی در خطه شمال شرقی و شرق ایران پرداخت و دعوی سلطنت نمود و در توطئه کور کردن شاهرخ افشار دست داشت و بسیاری از قدرتمندان منطقه را به قتل رسانید و اشخاصی مانند جعفرخان، رئیس ایل کردمیانلو را کور نمود.

صرفنظر از این پیشینه، که پایگاه سیاسی دودمان علم را در کنار صدها حکومت محلی دیگر در دوران فوق الذکر نشان می دهد، اقتدار واقعی آنان با جنگهای ایران و انگلیس بر سر هرات آغاز شد، که به این حکومت محلی جایگاهی ویژه در استراتژی منطقه ای بریتانیا داد.

اختلاف ایران و انگلیس بر سر حاکمیت هرات در ۲ مرحله شعله ور شد. مرحله نخست در زمان محمدشاه قاجار بود که جنگهای ۱۲۵۳ هـ (۱۸۳۷ م)؟ ۱۲۵۸ هـ (۱۸۴۲ م) میان ایران و انگلیس را پدید آورد. قشون ایران، هرات را به تصرف درآورد و دولت بریتانیا، که سلطه ایران را بر هرات مغایر با اهداف استراتژیک خود می دانست، به بوشهر حمله برد و تهدید کرد که اگر ایران از هرات دست برندارد جنوب ایران را اشغال خواهد کرد. مرحله دوم، در دوران ناصرالدین شاه قاجار بود که در پی تصرف هرات توسط ایران (۱۸۵۶/۵۱۲۷۳ م؟ ۱۸۵۷/۵۱۲۷۴ م) مجدداً قشون انگلیس، جنوب را به اشغال خود درآورد. این ماجرا با معاهده ننگینی که فرخ خان امین الدوله کاشی، فراماسون سرشناس، به عنوان نماینده دولت ایران و با وساطت میرزا ملکم خان امین الدوله کاشی، با دولت بریتانیا در پاریس به امضاء رسانید، پایان یافت و ایران از کلیه حقوق خود در هرات چشم پوشید. در این دوران حکومت منطقه حساس قاننات با امیر اسدالله خان علم (حسام الدوله) بود.

در پی این حوادث، استعمار بریتانیا در راستای استراتژی منطقه ای خود توجه خویش را به نواحی شرقی ایران، بویژه خراسان و سیستان، معطوف داشت و هیئت های متعدد به ریاست سرهنگ سی. ای. استیوارت و سرهنگ یون اسمیت به بررسی مستقیم منطقه پرداختند.

گزارش استیوارت در سال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) به؟ وایت هال؟ تقدیم شد و مبنای تدوین استراتژی جدید بریتانیا در شرق ایران قرار گرفت. اساس این استراتژی، با توجه به آشفتگی حکومت مرکزی قاجار و نفوذ روسیه تزاری در آن، تبدیل حکومت محلی قاین به مرکز ثقل سیاست بریتانیا در منطقه و بهره گیری از خاندان علم به عنوان پایگاهی قدرتمند بود. در نتیجه، دولت بریتانیا پیوندهای پنهانی با امیر علم خان سوم (حشمت الملک) برقرار ساخت و چنین مقرر داشت که با پول انگلیس یک ارتش محلی زیر فرمان حشمت الملک علم تأسیس شود و به عنوان مشت آهنین بریتانیا نظم منطقه را تأمین کند و در عین حال سدی در برابر توسعه طلبی روسیه تزاری به حریم امپراتوری بریتانیا باشد. در پی این سیاست، خاندان علم سلطه بی رقیب خود را بر سراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و با سرکوب یا تطمیع سران طوایف آن خطه (ایلات زعفرانلو، شادلو، جلالی، افشار و غیره) به یک دولت واقعی خودمختار بدل شد. این نقش خاندان علم، با القاء عمال انگلیس در دربار، توسط شاه قاجار به رسمیت شناخته شد و در سال ۱۲۹۱

ه.ق / ۱۸۷۴ م ناصرالدین شاه رسماً امیر علم خان حشمت الملک را به منصب امیرتوماتی (سرلشکری) قشون خودمختار خود رساند! بدینسان، خاندان علم نقش یگانه و منحصر به فردی در ایران بدست آورد.

امیر علم خان حشمت الملک در سال ۱۳۰۹ ه.ق / ۱۸۹۱ م از سوی ناصرالدین شاه شمشیر مرصع مکمل به الماس خلعت گرفت و مدت کوتاهی بعد درگذشت. پس از او پسر بزرگش محمد اسماعیل خان (شوکت الملک اول) به حکومت قاین رسید و در سال ۱۳۲۲ ه.ق / ۱۹۰۴ م با مرگ او حکومت قاین و ریاست این دودمان مقتدر را برادر کوچکش امیر ابراهیم خان علم (شوکت الملک دوم) بدست گرفت.



سید جمال الدین اسدآبادی

از تاریخ و محل تولد او اطلاع درستی در دست نیست و منابع گوناگون برخی او را زاده اسدآباد همدان و گروهی متولد افغانستان می‌دانند. در این‌که در کجا بزرگ شد و کجا تحصیل کرد هم گفته یکسانی در دست نیست و گاه تحصیلات او را در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد گفته‌اند و گاه در کابل. بعدها شیخ محمد عبده که از نزدیکان او در مصر بود شرحی از زندگی او داده که بر پایه آن سیدجمال در هجده‌سالگی به هند رفته و بعد برای حج به مکه و کشورهای عربی سفر کرده و باز به افغانستان بازگشته است. بالاخره از راه هند و حجاز به استانبول رفت در آنجا به تبلیغ اندیشه‌های خود در اصلاح امور اجتماع پرداخت. مخالفت شیخ‌الاسلام بزرگ عثمانی حسن فهمی افندی او را ناچار به ترک استانبول و عزیمت به مصر کرد.

در مصر با استقبال برخی مقامات دولت روبرو شد و شروع به تدریس و تبلیغ کرد. بسیاری از نویسندگان و روشنفکران مصر از او بهره بردند و شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر او را همچون استاد خود می‌دانست. درحقیقت جمال الدین اسد آبادی در سال ۱۲۸۶ ه.ق (۱۹۰۷) به دستور انگلیسیها برای تبلیغات اسلامی به مصر می‌رود چرا که یکی از پروژه‌های استعماری انگلیس استعمار مذهبی کشورهای مسلمان می‌باشد. او اسلام سیاسی را در مصر مطرح می‌سازد و باعث هیاهوی فراوان در میان مسلمانان می‌گردد. در این زمان خدیو پادشاه مصر او را اخراج کرده و به استانبول می‌رود. در محرم ۱۲۸۷ برای دومین بار به مصر سفر می‌کند.

ریاض پاشا وزیر اعظم مصر شیفته وی می‌گردد و از سید جمال الدین می‌خواهد که در مصر اقامت نماید. سید در منزل خود در مصر شروع به تدریس فلسفه و فقه می‌کند و بعد محل تدریسش به دانشگاه الازهر منتقل می‌شود. او در سال ۱۲۹۶ وارد محفل فراماسون ها می‌شود. او انجمن حزب الوطنی را در مصر تأسیس می‌کند. سپس به هند می‌رود. مدتی او را در کلکته زیر نظر

حکومت انگلیسی هند نگاه داشتند. در بمبئی و بعد در حیدرآباد سکونت می‌گزیند؛ در آنجا رساله‌ای در رد نیچریه (ناتورالیسم) می‌نویسد و در همین ایام بنیان انجمنی سری به نام (عروه) را بنا می‌نهد. در سال ۱۳۰۰ از هند به لندن می‌رود.

بعد از مدتی به پاریس می‌رود و در آنجا به فردی ملقب به ابونظاره که نشریه‌ای را در مبارزه با استبداد مصر به راه انداخته بود، کمک نموده و مقالاتی منتشر می‌سازد. در لندن و پاریس مورد توجه مقامات سیاسی اروپا بود و با نشر مقالات اندیشه‌های خود در مورد اتحاد اسلام را می‌پراکند. در سال ۱۳۰۲ ه.ق به دعوت پلنت نویسنده معروف و نماینده سیاسی انگلیس به لندن می‌رود تا با چرچیل وزیر اعظم بریتانیا درباره مسائل اسلام و چگونگی ایجاد استعمار مذهبی در جهان گفتگو نماید بالاخره به حجاز سفر کرد و در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۰۳ ه.ق از بوشهر به ایران وارد شد و به تهران رفت و در خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب ساکن شد. چند بار با ناصرالدین‌شاه ملاقات کرد و از ضرورت جرای قوانین اسلامی سخن گفت ولی شاه سخنان او را نپسندید و پس از مدتی امر به اخراج او از ایران کرد. از راه مازندران به قفقاز و بعد به مسکو و پترزبورگ رفت.

در سفری که به مونیخ رفت با ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان ملاقات داشت و به دعوت آنان دوباره به ایران بازگشت. مدتی در شاه‌عبدالعظیم بود که باز به دستور شاه با افتضاح او را بیرون کردند. به بغداد و بصره سپس به اروپا رفت. در سال ۱۳۱۰ ه.ق سلطان عبدالحمید او را به استانبول دعوت کرد و امیدوار بود از نفوذ او برای اداره کشورهای اسلامی امپراطوری عثمانی بهره‌گیری. او به مدت چهار سال و چهار ماه در استانبول مقدمات اتحاد مسلمین را دنبال می‌کند. در آنجا میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و خبیرالملک به تشویق او به نشر مطالب علیه شاه و اتابک پرداختند. پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه به دست میرزا رضای کرمانی که از مریدان او بود، دولت ایران خواستار تحویل او شد ولی مقامات عثمانی نپذیرفتند.

پس از مدتی از چشم سلطان افتاد و مواجب او را قطع کردند و با فقر زندگی می‌کرد تا این‌که به سرطان فک مبتلا شد و او را جراحی کردند و در ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول درگذشت. آثار و افکار او نقش مهمی در جنبش مشروطه ایران و بوجود آمدن اخوان المسلمین و در نتیجه رشد استعمار مذهبی در کشورهای مسلمان داشت. به همین جهت است که در حال حاضر در حکومت اسلامی لژ فراماسونری دولتی بنام سید جمال الدین اسدآبادی ثبت گردیده است.

اخوان المسلمین

برادری اسلامی، یک سازمان مخفی که به شدت عمل اعتقاد داشت، دست کم در شکل کنونی خود در سال ۱۹۲۰ در مصر بوسیله حسن البنا معلم مدرسه و کارمند سفارت انگلیس در قاهره با کمکهای مالی دولت انگلستان بوجود آمد و مسجد محل آمد و شد آنها در اسماعیلیه توسط کمپانی آبراهه سونز که امور آن زیر نظر روچیلدا سرمایه دار یهودی انگلیسی بود، اداره می‌شد. برای چه انگلستان دست به چنین اقدامی زد؟

می‌توان بطور اجمال گفت ایجاد اخوان المسلمین و اقدامات اعضای آن انجمن ناشی از فکر عرضه شده در اواخر قرن پیش، از سوی مرکز امپریالیست‌های موسوم به میزگرد بود که بعداً انستیتوی سلطنتی آرنولد تونین بی‌که ظاهراً به مسائل بین‌المللی می‌پرداخت آن را سرپرستی کرد. اجرای مرحله اول را خواستند در مصر و ایران آزمایش کنند و بدین لحاظ انجمن فراماسونها نیز نقش واسطه را برعهده گرفتند و لژ اسکاتلند با سید جمال الدین اسدآبادی و یار و همراه او محمد عبده تماس حاصل کرد و هر دو تر؟ دگرگونی اسلام را عرضه نمودند.

حسن البنا در سال ۱۹۴۹ بوسیله پلیس مخفی ملک فاروق، برادر زن نخستین محمدرضاشاه، به قتل رسید اما دنباله کار آنها ناتمام نماند چنانکه در حدود سال ۱۹۵۰ در مصر نزدیک به دو میلیون عضو یا طرفدار داشتند ولی عملیات آنها از هدایت و ارشاد و نطق و سخنرانی تدریجاً به جانب اقدامات شبه نظامی گرایش پذیرفت و آنچه اینک در خاورمیانه می‌گذرد پایه و اساسش به تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ باز می‌گردد.

پرچم یا علامت اخوان المسلمین: قرآن، دو شمشیر و اولین کلمه قرآن (انه لقرآن کریم) در بالای علامت و (و اعدوا) در پایین علامت است.

انگلیسیها نخستین بار در قرن پیش اولین تشکیلات اسلامی بنیادگرا را بوجود آوردند و آن را سلفیه نام گذاشتند یعنی بازگشت به اصل و یا پیشینیان. برای انگلیس اعتقاد به روش اولیگارشویی بهترین وسیله جهت زیر نظر داشتن و بازرسی عقاید در آسیا خصوصاً در خاورمیانه بشمار می رفت. هدف این بود که بین اسلام بطور مطلق و کامل با فلسفه و افکار محمد غزالی توسی متفکر ایرانی قرن یازدهم (که با دست خویش اکثر کتابهای مهم بوعلی شرف الملک حسین بن عبدالله ابن سینا را به آتش انداخت و یا با ابونصر فارابی دانشمند دیگر ایرانی به دشمنی پرداخت) پیوندی حاصل گردد. وقتی فکر و مفهوم نوسازی کاملاً جا افتاد آن وقت درصدد یافتن عوامل اجرائی بر آمدند و در اواخر سالهای بیست خلق و ایجاد اخوان المسلمین در خاورمیانه و کشورهای دیگر وسعت یافت و این سازمان توانست نقش حیاتی بمدت بیش از سی سال در جهت سیاست انگلستان در نزاع بین اسرائیل و دیگر کشورهای بازی کند و هنوز هم بازی پایان نگرفته و شکل دیگری از آن عرضه شده ...

تبلیغات ضد یهود انجام گرفته توسط اخوان المسلمین یک عامل اساسی است برای آنکه از اتفاق میان عرب و یهود جلوگیری شود زیرا این کار خلاف منافع دولت انگلستان است و از سوی دیگر آنچه از کلمه جهاد غربی ها برداشت می کنند جنبه های تند و حاد کلمه است که بعضاً آن را با تروریسم برابر می سازند در حالیکه جهاد ممکن است در داخل انسان باشد و به آن باید معنای مبارزه با نفس عماره یا دیگر منکرات را هم افزود و تنها این نیست که با غیر مسلمان یا مسلمان جنگید. این کلمه در زبان فرانسوی بویژه در اشد حالت بکار می رود.

درحقیقت اخوان المسلمین تنه تنومند درخت استعمار مذهبی می باشد که توسط استعمارگران آبیاری می شود و هدف آن ایجاد بحران در مسیر منافع انگلیس و اسرائیل می باشد در حکومت اسلامی نه تنها خمینی بلکه بسیاری از روحانیون نجف و قم از اعضای شبکه مثلث استعماری که قبلاً اشاره کردیم (صهیونیسم، فراماسونری و اخوان المسلمین) می باشند.

سیاست اصلی اخوان المسلمین علاوه بر تقویت ارتجاع و خرافات مذهبی، ایجاد تنش و بحران در منطقه برای منافع درازمدت اسرائیل به منظور ایجاد اسرائیل بزرگ می باشد (croissant fertile). در حال حاضر حجتیه که تا مغز استخوان نیروهای نظامی و حکومتی نفوذ کرده است در ارتباط مستقیم با مثلث استعماری و در نتیجه عوامل اسرائیلی و انگلیسی می باشد. البته باید اشاره شود که انگلیس نه تنها امواج سیاسی مذهبی و سیاسی اجتماعی را بوجود می آورد بلکه بر موجهای خود جوش در حال حرکت هم به طریقی سوار شده و سعی می کند آن را به نفع خود به ساحل برساند. در این طرح و برنامه ریزی هر گروه خاصی که توسط انگلیس بوجود می آید از هدف و تاکتیک خاص برخوردار می باشد. برای مثال در ایران، فدائیان اسلام، فرقه اسماعیلیه، حجتیه، مجاهدین خلق و ... ، همچنین در خارج از ایران، حماس، حزب الله لبنان، جهاد اسلامی، القاعده و ... همه شاخه هایی از اخوان المسلمین می باشند ولی با مأموریت های تعیین شده متفاوت.

از زمان تشکیل اخوان المسلمین، فعالیت های این گروه پس از خاورمیانه در اروپا رشد پیدا کرده است. افکار رادیکال اخوان المسلمین بر زندگی سیاسی در خاورمیانه تأثیرگذار بوده است. ولی در حال حاضر اروپا به محلی برای رشد تفکرات اسلامی تبدیل گشته و بسیاری از اعضای اخوان المسلمین و طرفدارانش را در خود جای داده است. آلمان و سپس فرانسه به لحاظ موقعیتشان بیش از هر جای دیگری پذیرای موج مهاجران بوده اند و اخوان المسلمین بیشترین قدرت سیاسی را در این کشورها دارند و در حال حاضر بطور قانونی در مصر فعالند.

محمد مهدی عاکف هفتمین رهبر اخوان المسلمین در مصر می باشد. جماعت اخوان المسلمین در حدود بیست نماینده در مجلس مصر دارد .



مظفرالدین شاه

پس از ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا رضای کرمانی (بفرمان انگلیسیها) در شاه عبدالعظیم در سال ۱۳۱۳ قمری برابر با ۱۲۷۵ شمسی (۱۸۹۶ میلادی)، مظفرالدین میرزا ولیعهد که حکمران آذربایجان بود بر تخت نشست. در زمان وی انقلاب مشروطه با هدایت انگلیسیها در سال ۱۳۲۵ قمری برابر با ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی) به وقوع پیوست. البته ناصرالدین شاه در ابتدا (در سال ۱۸۵۷م) امیرمحمدقاسم ملقب به امیرنظام فرزند جیران را که پنج سال بیشتر نداشت با موافقت روس و انگلیس به ولیعهدی برگزیده بود ولی او در خردسالی می میرد و بدین ترتیب ولایت عهدی به مظفرالدین میرزا می رسد. او پس از کشته شدن پدرش ناصرالدین شاه، و پس از نزدیک به پنجاه سال ولیعهد بودن، شاه شد و از تیریز به تهران آمد. او نیز مانند ناصرالدین شاه چند بار با وام گرفتن از کشورهای خارجی به سفرهای اروپائی رفت. در جریان جنبش مشروطه برخلاف کوشش‌های صدراعظم‌هایش میرزا علی اصغرخان امین السلطان (اتابک اعظم) و عین‌الدوله، با مشروطیت موافقت کرد و فرمان مشروطیت را امضا کرد.

پس از آنکه مظفرالدین شاه به تخت سلطنت نشست طبق رسوم متداول آن زمان، وزیران مختار کشورهایی که در ایران نماینده داشتند مانند انگلیس، روس، فرانسه، آلمان، اتریش، ایتالیا، هلند، بلژیک، آمریکا و سفیر دولت عثمانی، به منزله شناسائی سلطنت او به حضور رسیدند.

بالوا وزیرمختار فرانسه می گوید که وزیرمختار روسیه پرتزوو برشاه نفوذ بسیاری داشت و در یک گفتگو به شاه می گوید که بدون حمایت روسیه نمی تواند سلطنت کند، وزیرمختار فرانسه در پایان می نویسد که سیاست ایران فعلاً در دست روسیه است ولی سفارت انگلستان بهیچ وجه نقشی در وقایع ندارد.

در تاریخ چهارم ژوئیه ۱۸۹۶ بالوا وضع ایران و شاه را در برابر اعضای خانواده اش و رشوه خواری و دزدی تشریح می کند و می نویسد: در مدت ۲۸ سال که حکمران آذربایجان بود، بی پول به تهران بازگشت و اندوخته ای نداشت چرا که طماع و خسیس نبود درحالیکه دیگر برادرانش ظل السلطان و نایب السلطنه هر یک سرمایه های هنگفت بدست آوردند. مظفرالدین شاه مردی است با حسن نیت و نیکخواه و قصد خدمت دارد ولی باید دید که می تواند برنامه هایش را اجرا کند.

پس از مرگ قوام الدوله مظفرالدین شاه طی دستخطی در ماه محرم ۱۳۱۴ وزارت امور خارجه را هم به امین السلطان صدر اعظم می سپارد، البته بالوا طی گزارشی به پاریس، می گوید که قوام الدوله از هنگام تصدی خود به وزارت امور خارجه نقشی در کارها نداشت و وظایف او را در همان زمان هم امین السلطان انجام می داد.

در گزارشی که بالوا در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۹۶ شماره ۴۷ به پاریس می فرستد می گوید: با وجود نیات عالی شاه که قابل بحث نیست، آینده ایران را تاریک می بینم. اعلیحضرت در یک حالت ناتوانی روحی و فکری به سر می برند که با سلامت وی ارتباط مستقیم دارد و او بسیار بیمار است. و در پانزدهم مارس ۱۸۹۷ در گزارش شماره ۳۲ به وزارت امور خارجه فرانسه می نویسد: شاه بسیار مریض است، وزیران معتقد هستند که باید ولیعهد از تبریز به تهران بیاید که در صورت فوت شاه فوری کارها را قبضه کند و قرار است مسئولیت وزیر اعظم به امین الدوله پیشنهاد شود، ولی دوستان عقیده دارند که او آمادگی قبول این مسئولیت سنگین را ندارد و اگر کارها درست صورت نگیرد، بخت زیادی برای بازگشت امین السلطان با کمک روسها می باشد.

محمد علی میرزا ولیعهد، حاکم آذربایجان یکی از بی رحمتترین و پرازادترین افراد خاندان قاجار به حساب می آمد و آدمکشی و حتی غارت مردم برای وی اهمیتی نداشت، در زمان او آذربایجان، هرگز آسایش ندید و دانماً دچار گرفتاری و آشوب بود، از جمله ماجرای کمبود غله و گران شدن نان، هرچند که عامل اصلی آن، نظام العظما بود، که برحسب تصادف جد پدری همسر محمدرضا پهلوی (فرح دلیا) بود. به همین دلیل درگیری های اجتماعی در تبریز بوجود آمد و به علاوه ماجرای ارمنی بود که پناهنده به سفارت روس شده بود و اغتشاش فراوان در تبریز بوجود آورد و بناچار مظفرالدین شاه امین الدوله را به صدر اعظمی انتخاب می کند ولی در اثر بی کفایتی او دوباره امین السلطان به این منصب گمارده می شود.

در یازدهم اوت ۱۸۹۸ میلادی کاردار جدید سفارت فرانسه کنت دارلو Conte DARLOT طی تلگرافی وزیر امور خارجه فرانسه را آگاه می سازد که امین السلطان به مقام صدر اعظمی ایران منصوب گردید.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۰۶ یعنی کمتر از یک ماه قبل از مرگ مظفرالدین شاه وزیر مختار انگلیس در تهران به ؟ سر ادوارد گری ؟ وزیر امور خارجه، تلگراف شماره ۳۶۱ ابلاغ می دارد: بیماری شاه با تورم قلب وخیم تر شده، ولیعهد محمد علی میرزا با یک هزار سرباز پیاده و حدود دو هزار سرباز سواره و افراد توپخانه وارد زنجان شد. پول جمع آوری شده برای بانک ملی به شصت هزار لیره رسیده و به موجب دستور نمایندگان مجلس سه هزار لیره بین سپاهیان تقسیم گردیده است، به دلیل مخالفت محمد علی میرزا با مشروطه به نظر ما پادشاهی اش دوام نمی آورد.

قبل از مرگ مظفرالدین شاه ولیعهد به تهران رسیده بود و شاه به ولیعهد دستخطی ابلاغ می فرماید که از تاریخ پنجشنبه چهارم ذی القعدة ۱۳۲۴، او اختیارات تامه در اداره مملکت دارد. روز نهم ژانویه ۱۹۰۷ دکو وزیر مختار فرانسه در تهران به شماره ۲ به پاریس تلگراف کرد: مظفرالدین شاه روز هشتم ژانویه ساعت ۱۱ شب دار فانی را وداع گفت.

مشیر الدوله صدر اعظم در ۲۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ برابر با ۹ ژانویه ۱۹۰۷ به سفارتخانه ها نوشت: با نهایت تأسف و تألم به حضور عالی عرض می کند که در شب چهارشنبه ۲۴ ماه جاری ساعت پنج و نیم شب اعلیحضرت شاهنشاه، به دعوت حق لبیک گفت و روحش به آسمانها پرواز کرد.

میرزا نصرالله خان نانینی معروف به مشیرالدوله (صدراعظم مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار) با ورود به خدمات اداری مورد توجه امین السلطان قرار گرفت و پس از درگذشت میرزا محسن خان مشیرالدوله، لقب او را به میرزا نصرالله خان دادند. امین السلطان او را به وزارت خارجه منصوب کرد. در آغاز جنبش مشروطه و پس از عزل عین الدوله، صدراعظم شد. امضای فرمان مشروطیت در زمان صدارت او صورت گرفت. پس از مرگ مظفرالدین شاه نیز صدراعظم بود تا این که محمدعلی شاه دوباره امین السلطان را به جای او صدراعظم کرد. در امضای قرارداد داریسی شرکت داشت. میرزا محسن خان مشیرالدوله (بیرنیا) و میرزا حسین خان مؤتمن الملک (بیرنیا) پسران او بودند.

کتابخانه درفش کاویانی



محمد علیشاه تا پیش از پادشاهی با لقب محمدعلی میرزا فرمانروای آنرآبادگان بود. در زمان او بود که میرزا آقاخان کرمانی و یارانش را به گناه کشتن ناصرالدین شاه قاجار از عثمانی به قاجارها سپردند و محمدعلی میرزا نیز ایشان را سربرید و پوست سر کاه اندودشان را برای پدر تاجدارش به تهران فرستاد. وی از روز تاجگذاری سر مخالفت با مشروطه را گذاشت، در روز تاجگذاری نمایندگان مجلس را دعوت نکرد. پس از آن به ستیز با مشروطه پرداخت و پس از چندی کش و قوس سرانجام شمشیر را از رو بسته و دستور به توپ بستن مجلس را داد. آنگاه تنی چند از مشروطه خواهان سرشناس چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین و تنی دیگر را کشت و یا به بند کشید و دیگران را نیز به گریز واداشت. ولی سرانجام مقاومت کسی به نام ستارخان در یکی از کویرهای شهر تبریز و آنگاه پیوستن بختیاریه‌ها، دانشکها، مجاهدان قفقاز، محمد ولی خان تنگابنی و مردم گیلان و ... به گشوده شدن تهران و گریختن محمدعلی میرزا به سفارتخانه روسیه و پناه جستن به خاک این کشور انجامید. پس از چیرگی مشروطه خواهان بر کشور و گریز شاه به سوی روسیه؛ مجلس پسر او را به شاهی گماشت و حتی یک پول ماهیانه نیز برای محمدعلی میرزا پرداخت کرد. ولی با این همه محمد علی میرزا چندی بعد، باز در اندیشه بازگشت به شاهی افتاد و با سپاهی که فراهم کرده بود به ایران تاخت ولی سخت شکست خورد و آن پول ماهیانه را نیز باخت. پس از برتخت نشستن محمد علیشاه، در روز ۱۸ ژانویه رئیس جمهوری فرانسه فالی بر به تلگراف شماره ۹۴ برای محمدعلی شاه پیام تبریک فرستاد و ابراز خشنودی کرد که روابط دو کشور گسترده شود و منافع مشترک هر دو محفوظ بماند. البته محمد علی شاه در روز ۱۷ ژانویه بر تخت شاهی نشست.؟ محمد علی شاه یک تلگراف پاسخ در ۲۵ ژانویه به ریاست جمهوری فرانسه فرستاد و گفت: از هم اکنون می توانم اطمینان بدهم نهایت مساعی را بکار خواهم برد تا روابط دو کشور را صمیمانه تر و نزدیک تر سازم.

در عین حال به دلیل اینکه محمد علیشاه اعتقادی به مشروطه و مجلس نداشت و توسط روس و انگلیس برای برکناری وی برنامه ریزی هایی در حال تدارک بود، در این زمان؟ دوهارت ویگ؟ وزیر مختار روس و سر شیل اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس، هر دو از دولت‌های خویش دستور گرفتند که هرچه زودتر باید یکی از پسران شاه که خودش مایل است بعنوان ولیعهد معرفی شود.

انقلاب مشروطه و دسیسه های انگلیس

فلسفه جنبش پادشاهی مشروطه سال ۱۲۸۹ در شرایطی صورت گرفت که هم آخوندها و هم شاه در جامعه قدرتمند بودند و روابط و ضوابطی در عملکرد آنها نسبت به مردم وجود نداشت. انگلیسیها با جنبش پادشاهی مشروطه و قانون اساسی آن، قدرت ملایا و شاه را در حکومت بر مردم تقسیم کردند و در مجلس شورای ملی و سنا همواره اکثرأ فراماسونها منصوب می شدند که در آنجا دفاع از منافع و حقوق ملت و میهن اهورانی خبری نبود.

البته جنبش پادشاهی مشروطه توسط دو دسته از عوامل انگلیسی ها فراهم آورده شد، يك گروه نواندیشان اروپا دیده، که به دنبال مشروطه پادشاهی اروپایی بودند که دانش آنها از فرهنگ و مذهب و جامعه آن روز مردم ایران کم بود و از قدرت مذهبیهون بی اطلاع بودند و گروه دوم که بزرگتر هم بودند، ملایان و اهل عمامه بودند که پیشگامی را هم انگلیسیها به ایشان دادند از جمله بهبهانی، طباطبایی، خراسانی، حاجی تهرانی و حاج شیخ مازندرانی که پادشاهی مشروطه را بدانسان که در اروپا بود نمی خواستند، البته ذکر این نکته لازم است که صرفنظر از آخوندستیزی روشنفکرانی مثل میرزا آقاخان کرمانی، هیچ مشروطه خواهی کمترین تصوری از ضدیت با شریعت در نظام پادشاهی مشروطه ارانه نداده است و اکثر آنها عقیده دارند مشروطیت کاملاً منطبق با اصول اسلامی است که این نیز افکار استعمارگران و عوامل آن است که با شریعت می توانند مردم را به هر سو که می خواهند بکشانند.

برای همین بود که در اصل اول متمم قانون اساسی پادشاهی مشروطه، مذهب رسمی ایران، اسلام و طریقه حقه، اثی عشریه شد و اصل دوم متمم قانون اساسی بر نظارت مجتهدان در اقدامات و تصمیمهای مجلس و امر قانونگذاری تاکید نمود، در نتیجه جنبش پادشاهی مشروطه قانونی کردن و تثبیت قدرت مذهبیهون در جامعه بود. در غیاب يك گروه میهن پرست و سیاستمدار، همراه با چند انسان خوش نیت اغفال شده و سه چهار فقره اهل عمامه و فرصت طلب که هرگز با مفهوم ملیت و هویت ملی آشنا نبوده اند قانون اساسی پادشاهی مشروطه نوشته شد، که در آن مذهب، اساس روابط انسانها را تعیین می کرد.

در سالهای پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، وجود او بصورت معضلی برای استعمارگران جلوه می کرد، در آن دوران روس، انگلیس و عثمانی هریک به نحوی از پادشاهی که قریب پنجاه سال بر تخت سلطنت تکیه زده بود و حرص و آزش پایان نداشت، نا امید شده بودند.

وزیرمختار فرانسه در تهران ماری رنه شاونی دوبالوا که به سبب درازای اقامت در ایران عنوان مقدم السفراء یافته بود، در باب قتل ناصرالدین شاه نوشت: قاتل میرزا رضای کرمانی یک مرد انقلابی از طرفداران سید جمال الدین اسدآبادی و ملکم خان است. سید جمال اسد آبادی و ملکم خان از اعضاء شبکه فراماسونری انگلوفیل بودند که گویا به فرقه اسماعیلیه که توسط انگلیسیها تقویت شده بود هم وابستگی داشتند.

میرزارضای کرمانی با خواهر میرزا باجی، منشی مخصوص امینه اقدس همسر محبوب شاه ازدواج کرده بود و توسط او توانست به کاخ سلطنتی آمد و شد کند و از طریق نفوذ خواهر زن خود نزد حاج محمد حسن کمپانی، مشهور به امین الضرب مشغول به کار شد. وقتی ژولیوس رویتز و فابیوس بوتال یکی انگلیسی و یکی فرانسوی در مقام بدست آوردن امتیاز راه آهن در شمال ایران ناحیه بین محمود آباد و آمل بودند در یک سفر که به منظور بازرسی محل و بررسی امر صورت گرفت حاج امین الضرب، سید جمال الدین اسد آبادی و میرزا رضای کرمانی را همراه برد که بدین ترتیب بین آنان آشنایی و دوستی حاصل شد.

در منزل امین الضرب که بعداً لقب مهدی را برگزید با سید جمال الدین اسد آبادی آشنایی بیشتر حاصل کرد و بعدها یکی از طرفداران پر و پا قرص اخوان المسلمین شد. پس از اخراج اسد آبادی به دستور ناصر الدین شاه در ژانویه ۱۸۹۱، میرزا رضا کرمانی فعالیت های ضد سلطنتی خود را همچنان ادامه داد، به همین سبب بازداشت و شکنجه شد، ولی او مقاومت و تحمل کرد و حتی نام یکی از آشنایان خویش (اعضای شبکه فراماسونری) را لو نداد تا سرانجام بر اثر نفوذ دوستانش که در شبکه فراماسونری مقام و منزلتی داشتند از زندان خلاص شد. میرزا رضا کرمانی همچنان بر علیه ناصرالدین شاه دست به اقداماتی می زد تا سرانجام به شاه عبدالعظیم رفت و در روز جمعه اول ماه مه ۱۸۹۶ ناصرالدین شاه را به قتل رسانید.



میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان در ۱۲۴۹ ه.ق در جلفای اصفهان بدنیا آمد و در سال ۱۳۲۶ ق. پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی، در سونیس از دنیا رفت.

در دوره ناصرالدین شاه، به نسبت پیروان سایر مذاهب غیراسلامی، ارمنی ها در ادارات دولتی دوره قاجار بیشتر جا باز کرده بودند و خصوصاً بواسطه آشنائی با زبتهای فرانسه و انگلیسی، در وزارت امور خارجه و یا سفارتخانه های بیگانه در تهران به کار اشتغال داشتند در میان آنان میرزا ملکم خان (ارمنی) که از عوامل فراماسونری انگلیس بود، نقش فعال در انقلاب انگلیسی مشروطه در ایران ایفا کرد. وی در سالهای متعددی در مناصب دولتی و خصوصاً سفارت ایران در استانبول، سفارت کبرای ایران در انگلیس و بالاخره در ایتالیا کار کرد. ملکم خان از اولین اثر مکتوب خود بنام کتابچه غیبی تا آخرین اثر رسمی اش بنام ندای عدالت، اسلام و احکام اسلامی را تنها راه چاره دردهای ایران برشمرد و سعی او تماماً در بالا بردن مقام اهل عمامه برای بدست گرفتن فرمان هدایت مملکت بود. او همه تنوری و پیشنهادات خود را بر پایه اسلام نهاد (استعمار مذهبی) و این روش را به دفعات متعدد به سیاستمداران انگلیس پیشنهاد کرد. از اینجا در می یابیم عملکرد مجاهدین ارمنه و نقش آنها را در انقلاب مشروطه که اکثر آنها از ارمنه ساکن ایران نبودند، بلکه از روسیه به ایران آمده بودند.

از مهمترین وجوه انقلاب راستین مشروطه، وجه ناسیونالیستی آن می باشد، بنابراین فعالیت ارمنه و تفنگ بدستان ارمنی در انقلاب مشروطه دلیلی به جز نقش محرک انگلیس نداشت.

مبارزات مستقیم ارمنه ابتدا در جنگهای تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان و سپس نقش اساسی آنها در شهر رشت به سرپرستی بیهم خان، منجر به فتح تهران و برقراری به اصطلاح مشروطه دوم گردید.

در این حال مشاهده می شود ارمنی های فاتح در این زمان مسنول انتظامات تهران شدند، البته نقش ارمنه را در روزنامه نگاری و هدایت فکری مشروطه خواهان، نباید فراموش کرد. البته نویسندگانی همچون حاج زین العابدین مراغه ای، عبدالرحیم طالبوف، میرزا

فتحعلی آخوند زاده، میرزا آقاخان کرمانی و سید جمال الدین اسدآبادی که همگی از اعضای فراماسونری انگلیس بودند زمینه های به اصطلاح مشروطه خواهی را فراهم آوردند.

سر آرتور هاردینگ

سر آرتور هاردینگ از سال ۱۹۰۱ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ در ایران مقام وزیرمختاری داشت و از نزدیک در تقسیم وجوه موقوفه هند در ایران و بین النهرین نظارت داشت.

او در کتابی که نوشته است در مورد پرداخت مقرری چنین می نویسد: این بودجه در دست من یک اهرم قوی بود که باعث شد بین من و روحانیون ایران روابط حسنه ایجاد شود (وجوه اوقاف اود که توسط پادشاه اود پرداخت می شد که صرف تحصیل محصلین شیعه شود) و هر عملی که می خواستیم در ایران و بین النهرین به راحتی انجام می گرفت. این بودجه قادر به حرکت هر بار سنگینی بود که در مقابل ما قرار می گرفت.

سر آرتور هاردینگ در شش سال مأموریت خود در ایران و توسعه مبارزات پنهانی روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق نفوذ، حوادث گوناگونی را بوجود آورد که از آن جمله می توان کوشش در راه استفاده اقتصادی و سیاسی از ایران، انعقاد قرارداد نفت جنوب، دامن زدن بلواها و ایجاد انقلابات در سراسر ایران و تشکیل انجمنهای مخفی و ایجاد انقلاب مشروطه برای از بین بردن نفوذ روسیه در دربار مظفردالدین شاه و جانشین کردن طرفداران، عمل و خبردهنده ها و جاسوسان انگلیس در مجلس و سازمانهای دریاری و دولتی ایران را نام برد. چرا که ایجاد دو فراکسیون در مجلس اعتدالیون و دمکرات (که هر دو گروه از عوامل انگلیس بودند) و نزاع و مجادله ظاهری مابین آنها برای نشان دادن وجود اندیشه و افکار متفاوت مابین آنها و نمایان ساختن روحیه دمکراسی بوده است. باید گفت که انگلیس همواره، مخالف و موافق یک اندیشه، یک دولت، یک حکومت را در دست داشته و با آن توانسته است هر مسیری را خواسته است ترسیم نماید و اکنون هم در ایران از گروه محافظه کار و اصلاح طلب برای نشان دادن وجود اپوزیسیون و پوزیسیون در ایران برای خنثی کردن حرکت های خودجوش واقعی استفاده می کند.

(همچنانکه اکنون مشاهده می شود اپوزیسیون ستون پنجم هم در خارج فعال است و سد راه نیروی واقعی و میهن پرست که برای براندازی اقدام می کنند، می باشد. از آن جمله می توان همه رادیوها و تلویزیون ها را نام برد که کلمه ای در مورد براندازی حکومت جبار اسلامی ذکر نمی کنند و از جنبش براندازی حمایت نمی کنند.)

انقلاب مشروطه که توسط جماعت انگلوفیل انجام شد برای این بود که رقبای خود را مانند روسیه، فرانسه، بلژیک، سوئد، آلمان که هر یک سهمی از این مرز پرگوهر می برند، از ایران بیرون راند. برای مثال گمرکات ایران دست بلژیکیها اداره می شد، پلیس ایران را سوئدی ها اداره می کردند، روسها، قزاقها و قوای سلطنتی را فرماندهی می کردند و فرانسه به؟ اشاعه و تعلیم فرهنگ خود یعنی استعمار فرهنگی مشغول بود که در این میان کلان، کلان میراث فرهنگی ایران را به یغما برد و به فرانسه منتقل کرد و آنها را در جهان نیز بفروش رسانید.

انقلاب به اصطلاح مشروطه در سالهای ۱۲۹۰ - ۱۲۸۴ شمسی (۱۹۱۱-۱۹۰۵م) صورت گرفت و باعث شد که انگلیس صد در صد بر سرنوشت میهن ما چیره شود و با همیاری رجال خائن توانست درهای توسعه و ترقی و مدرنیته و همچنین دمکراسی و مردم سالاری را بر روی میهن ما مسدود سازد. انگلیس توانست با همکاری شبکه فراماسونری خود، انقلاب فرانسه، عثمانی، روسیه و ایران را رهبری کند. هر کدام مبحثی است که به آن اشاره خواهد شد.

(تشکیل فراماسونری فرانسه در ۲۶ ژوئن ۱۷۷۳ به نام لژ خاور بزرگ فرانسه و اولین انقلاب فرانسه در زمان لونی شاتزدهم با به تصرف درآوردن زندان باستیل در سال ۱۷۸۹ صورت گرفت و در سال ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ انقلابات بعدی فرانسه با هدایت شبکه فراماسونری بوقوع پیوست.

ژان ژک روسو، نویسنده انقلابی فراماسون فرانسه (۱۷۷۸-۱۷۱۲) یکی از عوامل اصلی محرک انقلاب فرانسه بشمار می رود.)

در ژوئیه سال ۱۹۰۶ مردم که از اعمال وزیر اعظم، عین الدوله خسته شده بودند و می دیدند، جان و مال آنها همه روزه در معرض تباهی است یک عده پانزده هزار نفری بعنوان عدالتخواهی به سفارت انگلیس رفتند. در آن زمان انگلیس بصورت پادشاهی مشروطه اداره می شد، و انگلیسیها توسط چند تن از ایرانیان که در دوره ناصرالدین شاه رانده شده بودند، به این مردم تفهیم کردند که باید مشروطه خواهی کنند و رژیم مشروطیت چیست و چه می گوید. از آن پس کلمه عدالت رهاشد و لغت مشروطیت جای آن را گرفت.

- در بهار سال ۱۳۲۱ ه. ق (۱۲۸۲ ه. ش) با دسیسه عوامل فراماسونری انگلیس، بازاریان تبریز در اعتراض به مسنولان بلژیکی گمرک ایران بازار را بستند و خواهان اخراج مسیو پریم مسنول گمرک آذربایجان شدند.

- در اسفند ۱۲۸۳ ه. ش عکس مسیو نوز رئیس گمرک ایران که با عبا و عمامه توسط انگلیسیها برداشته شده بود منتشر شد، اهل عمامه آن را بعنوان توهین به اسلام تلقی نمودند و مردم را بر علیه مسیو نوز شوراندند. اهل عمامه های مزدبگیر انگلیس در شاه عبدالعظیم متحصن شدند و ضمن تقاضای لغو تعرفه گمرکی خواستار استعفا نوز شدند، همراه با این جریان به دلیل احتکار عده ای از بازاریان و سرمایه داران انگلیس در شهرها اعتراضات عمومی گسترش یافت.

- ۲۰ آذر ۱۲۸۴ ه. ش در تهران چند تاجر قند برای احتکار قند و ایجاد نارضایتی مردم توسط حکومت شلاق خوردند و همین عمل نخستین انفجار هماهنگ شده عمومی را در انقلاب مشروطه انگلیسی تبار بر می انگیزد.

- در ۲۲ آذر ۱۲۸۴ ه. ش دوباره اهل عمامه و بازاریان وابسته در شاه عبدالعظیم متحصن می شوند و خواستار هشت اصل می گردند، و آنها عبارتند از:

۱- عزل مسیو نوز وزیر گمرک و مالیه ۲- عزل علاء الدوله حاکم تهران ۳- عزل عسکر گاریچی راهدار قم ۴- بازگرداندن میرزا محمد رضا مجتهد تبعیدی کرمانی به موطن خویش ۵- بازگرداندن مدرسه مروی و موقوفات آن به متولی باشی سابق آن ۶- لغو دستور کاهش مستمری کارمندان ۷- بنای عدالتخانه با رعایت احکام اسلامی در تمام شهرهای ایران ۸- اجرای قانون اسلام بدون تبعیض درباره تمام مردم.

در این شرایط در اثر فشار هدایت شده، شاه مجبور می شود با خواست هشت گانه بالا موافقت کند ولی شورش در تهران و شهرهای دیگر ادامه پیدا می کند، در شیراز در اثر درگیری مردم با حکومت عده ای به شاه چراغ و قنسولخانه (کنسولگری) انگلیس پناهنده می شوند. در تهران ۱۹ تیر ۱۲۸۵ ه. ش مأمورین دولتی، شیخ محمد واعظ اصفهانی را که مردم را به شورش وا می دارد دستگیری کنند ولی مردم او را از چنگ سربازان در می آورند و در نتیجه تیراندازی سربازان یک سید طلبه کشته می شود. بازار تعطیل و مردم و طلاب به رهبری سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی و فضل الله نوری در مسجد جامع تحصن می کنند، در فردای آن روز در اثر تیراندازی سربازان، یک سید کشته می شود، درگیری به صحن مسجد کشیده شده و عده ای از مردم و سربازان کشته و زخمی می شوند، فشار سربازان باعث می شود که متحصنین مسجد را ترک کرده و به طرف قم برای تحصن در آنجا رهسپار شوند.

- اعتراضات و شورش همگانی هدایت شده انگلیسی، بحران حکومتی و اجتماعی را تشدید می کند، دولت عین الدوله سقوط می کند و مقام صدارت به مشیرالدوله که شخصی انگلوفیل بود داده می شود.

- در انتها با فشار انگلیسیها و شورش هدایت شده مردم در فاصله ۱۴ تا ۱۸ مرداد ۱۲۸۵ ه. ش مظفردین شاه فرمان مشروطه را صادر می کند.

تشکیل مجلس موقتی و مقدماتی برای تدوین نظامنامه انتخابات از جمعیت اهل عمامه و سران جنبش و عده ای از وزیران و درباریان آغاز می شود که همگی از حقوق بگیران انگلیس بودند. پس از دو ماه شورش و کشمکش در تمام ایران و اصلاحاتی در فرامین شاهی، مجلس شورای ملی در ۱۳ مهر ۱۲۸۵ ه. ش با حضور ۵۷ نماینده طبقات مختلف در کاخ گلستان در حضور شاه افتتاح و شروع به کار می کند.

قانون اساسی تدوین و در ۹ دی ۱۲۸۵ ه. ش (۱۴ نیقده ۱۳۲۴ ه. ق) امضاء شد.

ده روز پس از امضاء قانون اساسی، مظفرالدین شاه در ۱۹ دی درگذشت و محمد علی میرزا بجای او نشست. شاه جدید، میرزا علی اصغر اتابک را که سه سال پیش از صدارت معزول و به اروپا رفته بود به کشور فراخوانده و او را به نخست وزیری برگمارد.

بخشهایی از روحانیون به رهبری شیخ فضل الله نوری تحت عنوان شریعت خواهی یعنی رعایت احکام اسلامی در قانون اساسی در مخالفت با مشروطیت در ۳۰ خرداد ۱۲۸۶ ه. ش در شاه عبدالعظیم متحصن می شوند.

میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم با کمک روحانیون مخالف مشروطیت دست به توطئه چینی می زند ولی در هشتم شهریور ۱۲۸۶ ه. ش بدست یکی از انقلابیون کشته می شود و ناصرالملک صدارت را به عهده می گیرد.

مجلس جدید التاسیس شورا در آذر ۱۲۸۶ ه. ش بودجه دربار را سیصد هزار تومان کسر و به پانصد هزار تومان کاهش داد و شهریه زنان ناصرالدین شاه را قطع کرد. این تصمیم مجلس که مورد تأیید ناصرالملک رئیس الوزراء وقت قرار گرفته بود محمد علیشاه را به خشم آورد. وی تحت فشار روسیه و پاره ای از روحانیون بود که مجلس را منحل کند. نمایندگان مجلس را احضار و به آنان در مورد کاهش بودجه دربار اخطار کرد و گفت که از حدود خود تجاوز کرده اند. ناصرالملک که خشم شاه را دید از سمت خود کناره گیری کرد.

احتشام السلطنه رئیس مجلس برای اقامه شکایت از این وضعیت نزد شاه رفت که شاه دستور داد او و برادرش را که همراه وی بود شلاق زدند و در همان جا (کاخ گلستان) بازداشت کردند. محمد علیشاه سپس ناصرالملک مستعفی و وزیران کابینه اش را خواست و آنان را هم کتک زد و بازداشت کرد.

بیست و سوم آذر ۱۲۸۶ ه. ش اوپاش و متعصبین مذهبی با رهبری پنهانی رجال درباری و حمایت علنی شیخ فضل الله نوری پس از یک حمله مسلحانه ناموفق به مجلس در میدان توپخانه چادر می زنند ولی سرانجام محمد علیشاه تسلیم شد و قسم نامه را امضاء کرده و آشوبگران پراکنده می شوند. در این کشمکش روسیه برای منافع خود از محمد علیشاه حمایت می کند و انگلیس از مشروطه خواهان تا به امضاء رسیدن موافقت نامه استعماری بین روسیه تزاری و انگلیس برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ بین آنها در اوت ۱۹۰۷ میلادی.

- پرتاب نارنجک به طرف محمد علیشاه در تاریخ نهم اسفند ۱۲۸۶ ه. ش از جانب مشروطه خواهان انگلوفیل صورت می گیرد، ولی شاه جان سالم به در می برد.

محمد علیشاه پس از مذاکرات با نمایندگان دولت روسیه و طرح یک سلسله توطئه ها در چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ ه. ش به قصد کودتا در باغشاه ساکن می شود.

دوم تیرماه ۱۲۸۷ ه. ش فرمان به توپ بستن مجلس توسط محمد علیشاه صادر می شود و به این ترتیب مشروطیت پس از قریب بیست ماه و بیست روز کشمکش تعطیل می شود و دوران معروف به استبداد صغیر آغاز می شود و با این عمل سیاست روس از انگلیس در ایران پیشی می گیرد.

در حقیقت انقلاب مشروطه جنگ مابین منافع انگلیس یعنی حرکت مشروطه خواهان، و منافع روس یعنی عکس العمل مشروعه خواهان مانند شیخ فضل الله نوری (که مشروطیت را مغایر با مشروعیت اعلام کرده بود)، شاه و تعدادی از دولتیان بود. در انتها می بینیم که با به توافق رسیدن روس و انگلیس، مشروطه مشروعه به امضاء می رسد. به این ترتیب احکام شرعی عملاً ناظر بر تصویب و اجرای قوانین دولتی و اجتماعی می گردند.

لفظ مشروطه مشروعه بدین جهت در این گاهنامه عنوان شده است که با به تصویب رساندن الحاقی دو اصل اول و دوم متمم قانون اساسی و هماتطور که اشاره شد احکام شرعی عملاً ناظر بر تصویب و اجرای قوانین دولتی می گردند. به این طریق بود که مشروطه مشروعه در ایران و به قولی انقلاب مشروطیت به وقوع پیوست.

باید اشاره شود که در هر جامعه نواندیشان و آزاداندیشانی بطور خود جوش پرورش می یابند که زمینه ساز تحولات، بهبود و توسعه در آن محیط و در آن جامعه می باشند. این روند مثبت که باعث تغییر روابط و ضوابط کهنه جامعه می باشد منجر به پیشرفت، رفاه، و آزادی بیشتر در آن جامعه می گردد.

اما در ایران حرکت این میهن پرستان و فرزندان نواندیش میهن اهورایی همواره توسط خائنین مزدور خنثی شده است و نتوانسته اند مسئولیت خطیر خود را برای آزادی، آبادی و سرافرازی میهن خود به انجام برسانند، ولی در بعضی از کشورها که این روند فرهنگی اجتماعی سیر طبیعی خود را طی نموده است، توانسته است جامعه ای نو، مدرن و رفاهی با افکاری ارزنده در جهت پیشرفت روزافزون در آن کشورها بوجود آورد.

- در تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ ه. ش پس از یک دوره مبارزات مسلحانه، مشروطه خواهان به کمک انگلیس بر تهران چیره می شوند و دوران سلطنت محمد علیشاه به پایان می رسد.

- در تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ ه. ش مجلس عالی که پس از فرار محمد علیشاه به سفارت روسیه تشکیل شده بود، وی را از سلطنت خلع و پسر وی احمد شاه را به پادشاهی برگزید و در اینجاست که سیاست انگلیس بر روسیه چیره می گردد.

- در زمان تشکیل مجلس دوم در سال ۱۹۰۹ میلادی دو فراکسیون به اصطلاح رقیب اعتدالیون و دمکرات که متعلق به احزاب اجتماعیون و دمکراتیون عامیون بودند در سال ۱۹۰۸ تشکیل شده بودند بوجود آمد. حزب اعتدال که رهبری فکری آن در دست سید محمد طباطبائی بود، جناح راست و محافظه کار مشروطه خواهان را جمع کرده و از حمایت فئودالها، اهل عامه، اعیان و اشراف و شاهزادگان و بازاریان برخوردار بوده و در مجلس دوم دارای اکثریت بود. برخی از دیگر اشخاص این فراکسیون عبارت بودند از: سید احمد بهبهانی، علی محمد دولت آبادی، صدرالعلماء، محمد علی خان نصرت السلطان، ناصرالاسلام گیلانی، مرتضی قلی خان نائینی که لیدر فراکسیون بود، ذکا الملک، معتمد خاقان، محمد تقی بنگدار، محمد تقی رزاز و علی اکبر دهخدا (که همراهی اش با این فراکسیون تعجب دیگران را همراه داشت). از مشروطه طلبان مشهور سپهسالار اعظم (تنکابنی)، ستارخان و باقرخان هم از این فراکسیون پشتیبانی می کردند. ارگان حزب اعتدالیون روزنامه انقلاب بود.

حزب دمکرات که جناح رادیکال مشروطه خواهان را دور خود جمع کرده بود خواستار انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی؟ و تقسیم املاک بین رعایا و مخالف تشکیل مجلس اعیان بود. رهبر واقعی آن سید حسن تقی زاده بود که با عده ای از همفکران خود چون محمد رضا مساوات، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، شیخ محمد خیابانی، حیدر عمو اوغلی، رسول زاده، ابوالضیاء، جلیل اردبیلی، میرزا محمد نجات، احمد قزوینی، محمد علی خان تربیت، نویری و تعدادی دیگر، حزب دمکرات به قولی روشنفکران و تحصیلکرده ها را تشکیل داده بودند که در مجلس دوم در اقلیت قرار داشتند و دارای بیست نماینده بودند که ارگان این حزب روزنامه ایران نو نام داشت. (ایجاد دو فراکسیون (گروه) رقیب که هر دو از یک منشأ سرچشمه می گیرند سیاست کلی و در دستور کار انگلیسیها بوده است، این عمل را نه تنها در مجلس دوم بعد از مشروطه به کار گرفتند بلکه در زمان پهلوی ها و مخصوصاً در زمان حکومت اسلامی به گونه بسیار زیرکانه ای اجراء کردند و از دوجناحی وانمود کردن حکومت اسلامی بهره بیشمار برده اند).

- در شرایطی که محمد علیشاه هم از درگیری های سه جانبه سیاسیون که عبارت بودند از طرفداران روس، انگلیس و آزادیخواهان واقعی به تنگ آمده بود او با همراهی شیخ فضل الله نوری عده ای را علیه مجلس در اطراف آن جمع می کند و به درگیری با مجلسیون و مدافعان آن می پردازد و با بمبی که یاران سید حسن تقی زاده و حیدر عمو اوغلی به کالسکه حامل محمد علیشاه انداختند وی به مقابله جدی با مجلس پرداخت و به باغشاه رفت و بریگارد قزاق را برای مقابله با مجلس آماده کرد.

به توپ بستن مجلس

بالاخره با فرستادن کلنل لیاخوف فرمانده بریگارد قزاق حمله به مجلس را آغاز کرد. لیاخوف با نیروهایش مجلس را محاصره کردند و ساختمان مجلس و مدرسه سپهسالار را به توپ بستند. عده زیادی از مدافعان مجلس در این حمله کشته شدند. محمد علیشاه، لیاخوف را به حکومت نظامی منصوب کرد و به تعقیب نمایندگان و دیگر آزادیخواهان پرداخت. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی ارداقی را در باغشاه پس از شکنجه در برابر محمد علی شاه کشتند.

شکست در تهران

پس از حمله به مجلس و دستگیری و اعدام عوامل انگلیس، جنبش انگلیسی مشروطه خواهی با شکست روبرو شده بود. بسیاری از آنها مخفی شدند و برخی به خارج از ایران رفتند. در اینجا سیاست روس بر انگلیس پیروز شد.

قیام در تبریز

پس از حمله به مجلس و پخش خبر آن، در شهرهای دیگر ایران، شورشهایی برخاست. مردم تبریز با شنیدن خبرهای تهران به هواداری از مشروطه و مخالفت با محمد علیشاه برخاستند. شاه نیروهای دولتی را برای سرکوب تبریزیان به آنجا فرستاد. ستارخان، باقرخان و حیدر عمو اوغلی به بسیج مردم و سازماندهی نیروی مسلح برای مقابله نیروهای دولتی دست زدند. گروهی از ایرانیان قفقاز نیز به مردم تبریز پیوستند و به مجاهدان قفقاز معروف شدند. علی موسیو و حیدر عمو اوغلی و یارانشان هم دسته مجاهدان تبریز را تشکیل دادند. محمدعلیشاه از تزار روسیه نیکلای دوم درخواست کمک کرد و تبریز به محاصره نیروهای روس و نیروهای دولتی درآمد.

بختیاری و گیلان

در اصفهان اعتراضات به بست نشینی عده ای انجامید و با پیوستن بختیاری ها کار بالا گرفت. صمصام السلطنه ایلیخان بختیاری مزدور انگلیسی با نیروی مسلح زیادی به اصفهان وارد شد. برادر او علی قلی خان سردار اسعد نیز از اروپا به اصفهان آمد.

در رشت انقلابیون گیلان به مقر حکومت حمله کردند و با کشتن آقاخان شهر را گرفتند.

در تهران هم دوباره کوشش ها بالا گرفت. بالاخره نیروهای گیلان به فرماندهی سپهدار اعظم از شمال و نیروهای بختیاری که همواره از عوامل سرسپرده انگلیس محسوب می شوند، به فرماندهی سردار اسعد از جنوب به سمت تهران آمدند و در نزدیکی تهران به هم پیوستند.

فتح تهران

نیروهای مجاهدین گیلان و بختیاری در ۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ هجری قمری وارد تهران شدند و شاه و اطرافیانش به سفارت روس پناه بردند. انقلابیون مجلس عالی تشکیل دادند و محمد علی شاه را از سلطنت خلع کردند و ولیعهد او احمد میرزا را به تخت نشاندند و در اینجا انگلیس سیاست خود را بر ایران استوار کرد.

- هشتم رجب ۱۳۲۸ ه. ق آیت الله سید عبدالله بهبهانی یکی از رهبران مذهبی انقلاب به اصطلاح مشروطه ترور شد. از این واقعه جناح راست مشروطه خواهان سوءاستفاده کرده و فراکسیون رادیکال را تحت فشار قرار می دهد و سید حسن تقی زاده را که مشروطه خواه اروپایی مسلک بود را متهم به ترور بهبهانی می کنند.

به بهانه ایجاد امنیت و آرامش، مجلس در رجب ۱۳۲۸ ه. ق (۱۹۱۰) پیشنهاد هیئت وزراء را برای خلع سلاح آزادیخواهانی که در پی ایجاد مشروطه واقعی بودند و از ترکیب نمایندگانی که از طرف انگلیس در مجلس گمارده شده بودند راضی نبودند و سر به شورش نهاده بودند، به تصویب رساند و متعاقب آن پلیس به فرماندهی پیرم خان ارمنی و کمک نیروهای مسلح بختیاری شروع به خلع سلاح مشروطه خواهان واقعی نمودند، که در این بین تیری به پای ستارخان سردار ملی اصابت کرد.

انگلیسیها برای تحت فشار قراردادن نیروهای واقعی مشروطه در اواخر سال ۱۹۱۱ در جنوب، و روسیه در شمال ایران، نیروهای مسلح خود را پیاده کردند (بعد از عقد قرارداد تقسیم ایران) و مجلس بسته شد و در این زمان آزادیخواهان واقعی قلع و قمع گشتند چرا که بوجود آمدن مشروطه واقعی در قوانین مملکتی و دارا بودن یک مجلس با نمایندگان منتخب مردم نه به نفع روسیه و نه انگلیس بود.



● مشروطه‌خواهان پای دیگ‌های پلوی سفارت انگلیس

گزارش گازت دولوزان فرانسوی در مورد شروع انقلاب مشروطه

GAZETTE DE LAUSANNE 24/07/1909

در این تاریخ وزیرمختار فرانسه طی بررسی انقلاب مشروطه ایران در گزارشی به پاریس چنین می نویسد:

در ژوئیه سال ۱۹۰۶ مردم که از اعمال وزیر اعظم، عین الدوله خسته شده بودند و می دیدند، جان و مال آنها همه روزه در معرض تیاهی است یک عده پانزده هزار نفری بعنوان عدالتخواهی به سفارت انگلیس رفتند. در آن زمان انگلیس بصورت پادشاهی مشروطه اداره می شد، و انگلیسیها توسط چند تن از ایرانیان که در دوره ناصرالدین شاه رانده شده بودند، به این مردم تفهیم کردند که باید مشروطه خواهی کنند و رژیم مشروطیت چیست و چه می گوید. از آن پس کلمه عدالت رهاشد و لغت مشروطیت جای آن را گرفت.

- مظفردین شاه نخست درصدد برآمد مقاومت کند ولی از ترس دشمنی های اهل عمامه که توسط انگلیسیها از مواجب اود برخوردار بودند، تسلیم شده و وزیر اعظم را برکنار ساخت و در تاریخ ۵ اوت ۱۹۰۶ با تأسیس پارلمان موافقت کرد.

- در هشتم ژانویه ۱۹۰۷ پنجمین پادشاه سلسله قاجار مرد و زمام یک دولت تازه را بدست مرد سی و پنج ساله ای سپرد که بی تاب بود تا از قدرت مطلقه و عالی موجود در یک کشور شرقی لذت ببرد. اما زود سرخورد. فرصت طلباتی که در رأس آنها شاهزاده نایب السلطنه، عمو و پدرزن شاه قرارداشتند، شروع به سم پاشی نمودند و بدین سان در نخستین روزهای سلطنت پادشاه جدید جنبش های ضد سلطنت در تهران، تبریز و رشت بالا گرفت. در این میان اهل عمامه در میان گود بودند که از قم و کربلا و نجف رهبری می شدند و منبرهایی بود که صدای آزادی سر می داد که آنها همگی از مواجب موقوفه اود برخوردار بودند.

در ۱۷ مارس مشیرالدوله صدراعظم انگلوفیل برکنار می شود و صدراعظم پیشین علی اصغرخان معروف به اتابک اعظم به جای او گمارده می شود.

اتابک اعظم مشغول بکار می شود و اعتماد مجلس را جلب می کند ولی در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ پس از پایان یافتن جلسه مجلس شورای ملی، هنگامیکه وی از آستانه پارلمان می گذشت هدف تیر یک ماجراجو قرار گرفت. انگلیسیها در میان مردم شایعه کردند که قتل بدستور محمد علیشاه بوده است. پانزده روز پس از قتل اتابک اعظم مشیرالدوله به علت خونریزی مغزی می میرد و مردم می گویند که شاه او را مسموم کرده است.

در ۲ اکتبر ۱۹۰۷ کمیته ای مرکب از شاهزادگان، کارمندان عالیرتبه دولت، سران نظامی، اهل عمامه و مرتجعین تشکیل شد و رسماً شاه را آگاه ساختند که اگر از مشروطیت جاتبداری نکند و با مجلس کنار نیاید، از پشتیبانی آنها برخوردار نخواهد بود و شاه به ناچار در هشتم اکتبر پیوستگی خود را با مشروطه طلبان اعلام داشت و سوگند وفاداری از جانب خودش و نسل های آینده اش یادکرد.

- در ۲۶ اکتبر ۱۹۰۷ دولت تازه ای از طرف مجلس معرفی و شاه آن را تأیید نمود، این دولت صد در صد انگلیسی توسط ناصرالملک دانش آموخته اکسفورد دارای (M. A) اداره می شد که جز وزیر داخله اش بقیه وزیران درس خوانده اروپا بودند.

- در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ شاه به مجلس رفت و سوگند وفاداری خود را تکرار کرد.

- در ۲۲ نوامبر عوامل تحریک کننده شاه که عبارت بودند از شاپشال روس، سعدالدوله و امیر بهادر، اختلال در مجلس و دولت را شروع کردند و ناصرالملک نخست وزیر به کاردار انگلیس گزارش داد که دولت با وجود داشتن اتکاء و اعتماد کامل در مجلس، ناتوان از کار و فاقد توانایی است. مخالفت شاه و مجلس و دولت بالا گرفت.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ نطق های شدید اللحنی در مساجد و میدان های عمومی ایراد شد و اهل عمامه علناً شاه را متهم به خیانت کردند، مردم تحریک شده به جانب مجلس هجوم بردند و در میدان بهارستان اجتماع کردند، دولت استعفاء داد ولی شاه نپذیرفت.

- فرمان احضار ناصرالملک داده شد و زجر و شکنجه شد. وزیران همگی در کاخ توقیف بودند، بازارها بسته شد، طرفداران شاه میدان توپخانه را اشغال کردند و محله های مهم را گرفتند.

سفارت انگلستان که از توقیف ناصرالملک آگاه شده بود مداخله می کند و بهانه اش این بود که نخست وزیر دارای نشان صلیب بزرگ از درجه سن میشل و سن ژرژ است. نخست وزیر نجات یافت و به اتفاق نماینده انگلیس با همکاری اش کاخ را ترک می کند و همان شب به جانب اروپا عزیمت می کند.

- روز ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ نمایندگان روس و انگلیس به کاخ رفتند و شاه را از خطری که در کمینش بود، در صورتیکه مشروطیت و همکاری با مجلس را نپذیرد، آگاه ساختند. و باز شاه اطمینان صریح داد.

شاه که پس از کودتای شکست خورده اش از قصر خارج نشده بود، در ۲۸ فوریه ۱۹۰۸ تصمیم گرفت از شهر بیرون برود. دو بمب بر اتومبیل او افکنده شد که آنرا خرد کرد و تنها احتیاط باعث شد شاه نجات پیدا کند، چرا که شاه در کالسکه بعدی سوار بود.

- گزارش وزیرمختار جمهوری فرانسه آقای استیفن پیشون S.PICHON

تهران، ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۹، شماره ۱۰۱:

وقتی من نامه شماره ۹۶ را تمام کردم، شاه هنوز اطلاعی از برکناری خویش و تصمیم انقلابیون مبنی بر تعیین جانشین او نداشت و من نوشتم که او به زحمت خواهد توانست به جدایی از فرزند محبوبش رضایت بدهد.

عصر روز جمعه ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ پس از اعلام سلطنت احمد میرزا، سپهدار و سردار اسعد به کاردار سفارت روسیه اطلاع می دهند که فردا به سفارت روس خواهند آمد تا مراتب را به آگاهی شاه مخلوع برسانند.

شاه در نهایت اندوه به آقای سابلین SABLIN وزیرمختار روسیه پیشنهاد کرد یکی دیگر از پسرانش را بدین سمت انتخاب کنند و سرانجام از جا برخاست و گفت می خواهد با همسرش مشورت نماید، آنگاه در را گشود و ملکه را پشت در، درحالی که به حرفها گوش می داد یافت. ملکه خطاب به آقای سابلین گریه کنان و بی پروا سخنانی دال بر شتمتت سیاست روس که بی جهت با وعده ها و امیدهای نابخای خود موجب چنین اوضاعی شده اند، ادا کرد.

پس از آن شاه جویای وضع خودش در روسیه شد و قرار شد با یک اسکورت سیصد نفری از قزاق به روسیه تبعید شود.

- شرایط به تخت نشستن احمد میرزا که دوازده سال پیش نداشت بسیار دشوار بود. عضدالملک به سمت نایب السلطنه مشغول کار شد. در داخل جنگ و نزاع و ستیز (هوادران روسیه و انگلیس) و خزانه خالی، حقوق کارکنان دولت پرداخت نشده، سر رسید وام های بیشمار رسیده و محل پرداخت وجود ندارد. در زمینه خارجی با وساطت دولت فرانسه سیاست تفاهم بین روس و انگلیس برقرار شده و هرکس سهم خویش را برداشته بود. ایران را هم به دو منطقه نفوذ در سال ۱۹۰۷ تقسیم کرده بودند و منطقه ای را هم که جز بیابان خشک و خالی نبود، بعنوان بی طرف اعلام داشته بودند، شمال متعلق به روسیه، جنوب هم متعلق به انگلیسیها بود. یعنی منطقه ای در شمال خط اصل از قصر شیرین به اصفهان- یزد - گردنه نوالفقار (به روس تعلق داشت)، بلوچستان و سیستان و افغانستان و خلیج فارس که حافظ هندوستان بود بعلاوه خطی که از گردنه نوالفقار- بیرجند یزد ? به بندرعباس منتهی می شد منطقه انگلیسیها اعلام شد و منطقه خارج از این دو محدوده بیطرف اعلام گردید.

احمد شاه

در سال ۱۹۱۳ پس از محمد علیشاه، احمد شاه دوازده ساله به سلطنت می رسد. تا روزی که احمدشاه به سن بلوغ رسید، مجلس، نیابت سلطنت را به عضدالملک و سپس به ناصرالملک داد که در افسورد تحصیل کرده بود و در آنجا با لرد کرزن و سر ادوارد گریاشنا شده بود.

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شروع می شود و چند هفته بعد از آن مجلس سوم بوسیله مستوفی الممالک صدر اعظم تشکیل می شود. (مجلس اول بعد از انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ در زمان صدر اعظمی مشیرالدوله تشکیل شد. در سال ۱۹۰۷ بعد از به توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلیشاه توسط قزاقها، مجلس بسته شد و بعد سپهسالار دوباره آن را گشود. مجلس دوم در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۹ به ریاست مستوفی الممالک در روزهای نخستین به تخت نشستن احمدشاه تشکیل می شود و مجلس چهارم در سال ۱۹۱۸ زمان نخست وزیر و وثوق الدوله آغاز شد و این مجلس می بایست قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیسیها منعقد می کرد، در نتیجه نامزدهایی که از پشتیبانی وثوق الدوله و انگلیسیها برخوردار بودند انتخاب شدند.)

اعلام ولیعهدی سلطان احمد میرزا

در روز ۲۶ ژانویه ۱۹۰۷ مقارن با عید قربان، در طی سلام عام که در کاخ سلطنتی برگزار شد، فرمان پادشاه مبنی بر تعیین ولایت عهد قرانت گردید. آقای کو وزیرمختار فرانسه در گزارش شماره ۱۳، به تاریخ ۳۱ ژانویه نوشت:

قوانین دربار قاجار، ولیعهد را فقط به اینکه پسر ارشد باشد منوط نمی کند بلکه این پسر باید هم از بطن شاهزاده قاجار و همسر رسمی او باشد، بدین لحاظ پسر بزرگ محمدعلیشاه، اعتضاد السلطنه که از یک زن صیغه ای است نمی توانست به این مقام برسد، از اینروی سلطان احمد میرزا که مادرش ملکه جهان دختر عموی شاه است بعنوان ولیعهد برگزیده شد و وزیرمختار روس و انگلیس نیز حضورداشتند .

محمدعلیشاه گرچه با موافقت روس و انگلیس بر تخت پادشاهی تکیه زد ولی دوران پادشاهی او اندکی بیش از دو سال به درازا کشید و تمامی آن در جنگ و گریز با پارلمان، دولت و انقلابیون مشروطه خواه هدایت شده انگلیسی سپری شد. او بازیچه دست سیاست روس بود و با به توپ بستن مجلس و گردن زدن مخالفان خود نتوانست در مقابل سیاست انگلیس تاب بیاورد و بناچار به همراه همسر و فرزندان در زرگنده به سفارت روسیه پناه برد و به محض آنکه کالسکه وی و ملکه نور جهان وارد محوطه سفارت گردید پرچمهای روس و انگلیس بعنوان پذیرش پناهندگی او به اهتزاز درآمد و از اینرو ۱۶ ژانویه ۱۹۰۹ در تاریخ ایران بصورت لکه ننگی باقی ماند.

روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۹ با مقدمه سازهایی از پیش تهیه شده، نمایندگانی از مردم و دولت انگلیس در سفارت روس حضوریافتند و خلع رسمی از سلطنت محمدعلیشاه و گزینش سلطان احمد، فرزندش را بجای او اعلام داشتند. شاه، تازه بالغ بود و دوازده سال بیشتر نداشت و چندی پیش تازه او را ختنه کرده بودند و حاضر نمی شد از پدر و مادر خویش جدا شود و تاج پادشاهی را بپذیرد و بهمین دلیل درطول سلطنت شانزده ساله اش چندین بار خواست از پادشاهی کناره گیری کند ولی وزیران مختار روس و انگلیس مانع شدند و حتی تهدید کرده بود اگر مانع او بشوند لباس زنانه می پوشد و شبانه از کاخ می گریزد و یا خودش را می کشد.

در روزهای ۲۹، ۳۰ و ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ با آنکه دولتی به ریاست مستوفی الممالک تشکیل شده بود که دستور انتخابات هم صادر کرده بود، معهذاً مفاخرالملک و شیخ فضل الله نوری که از همیاران محمدعلیشاه بودند توسط عوامل انگلیس محاکمه و اعدام شدند.

مجلس به وزیر جنگ مأموریت داد که برای سر محمدعلیشاه سابق یکصد هزار تومان جایزه تهیه کند، ولی کنسول روسیه اعتراض می کند چرا که محمدعلیشاه نشان از دولت تزاری دارد و نباید مورد ایذاء قرارگیرد.

در انتها محمدعلیشاه سابق با همراهانش ساعت شش روز ۵ اکتبر با قطار وارد اودسای روسیه می گردد و مورد استقبال ژنرال کلبار Kaulbars فرمانده نیروی عالی و یک تن مأمور تشریفات وزارت خارجه روسیه واقع می شود و به کوچه گوگول محل اقامت خود می رود.

احمدشاه و برادرش محمدحسن میرزا ولیعهد کار بخصوصی در مملکت ندارند، زیرا نایب السلطنه مشغول همه کارهاست. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۰ عضدالملک دار فانی را وداع می گوید و مجلس شورای ملی که در حال حاضر صد در صد انگلیسی است ناصرالملک را بجای نیابت سلطنت بر می گزیند.

ناصرالملک تحصیلکرده آکسفورد، جزء وزارت دوران محمدعلیشاه، مدتی هم نخست وزیر شد و بعد مورد غضب قرارگرفت و به کمک وزیرمختار انگلیس از تهران گریخت و در حال در مقام نیابت سلطنت، همه کاره مملکت شده است.

نخستین کار نایب السلطنه جدید، تغییر دولت بود بنابراین در ۳ نوامبر ۱۹۱۰ دولتی به ریاست حسن مستوفی الممالک تشکیل می دهد و حسین قلی خان نواب (انگولفیل) وزیر امورخارجه می شود، ولی هنوز در این هنگام ناصرالملک در پاریس بسر می برد و در ۱۵ فوریه ۱۹۱۱ وارد تهران می شود و ده روز بعد سپهدار را به ریاست دولت و مأمور تشکیل کابینه بر می گزیند و وی محتشم السلطنه را وزیر امور خارجه می کند.

در اوایل ماه مه نشریه انگلیسی منچستر گاردین شرحی در مورد ناصرالملک نایب السلطنه و سیستم پارلمانی دو حزبی (اعتدالیون انقلابیون) می نویسد و می گوید نود تن از وكلا طرفدار حزب اول و نود تن طرفدار حزب دوم هستند، و ناصرالملک با قدرت و جدیت می خواهد به هرج و مرج در ایران پایان دهد.

اما در همین احوال ریمون لو کنت Raymond le comte وزیرمختار فرانسه در ایران در ۳۰ ماه مه همین سال گزارش می دهد: نایب السلطنه مشکلات زیادی در پیش دارد و هرچند که انگلیس و به ظاهر روس از او پشتیبانی می کنند و تخلیه قزوین از نیروهای روس بر وجهه وی نزد مردم افزوده است، ولی منازعات فارس و آذربایجان همچنان باقی

است. وزیرمختار فرانسه در تهران گزارش های مفصل دیگری هم به وزیر امور خارجه خویش می نویسد و نظرخواهی می کند و در این شرایط اداره کل امور سیاسی وزارت خارجه فرانسه برای او یادداشتی ارسال می نماید.

یادداشت اداره کل امور سیاسی وزارت خارجه فرانسه به وزیرمختار فرانسه در تهران

پاریس، ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱

یادداشت برای وزیر: فرانسه در ایران هیچ نوع منفعت خاصی چه در باب سیاست و چه در زمینه اقتصادی ندارد و بدین جهت هیچ گونه فعالیت جدی در جهت روابط تجاری بکار نمی برد و اگر به مسأله سیاست داخلی این مملکت توجه می کند، صرفاً بدین منظور است تا حوادث و وقایعی را که می تواند در زمینه روابط سیاسی این دولت با انگلستان و روسیه مؤثر باشد دنبال کند. سیاست ما بنابراین مبتنی بر آنست که در این سرزمین محبت مردم را جلب نماییم و آنها را با تمدن و فرهنگ خود آشنا کنیم و از این رهگذر نفوذ معنوی و فرهنگی خود را از ورای هموطنانمان که نیروی خویشتن را در اختیار دولت و یا سازمانهای شخصی گذاشته اند، گسترش دهیم.

گو آنکه میدان این فعالیت ها بعلت اینکه نمی خواهیم خللی به نفوذ روسیه یا انگلیس وارد شود بسیار محدود است زیرا اینان در این سرزمین پهناور بعلت همسایه بودن صاحب منافع خاصی هستند و چون از ما خواسته اند که دست به عصا راه برویم و فعالیت های خود را محدود کنیم بنابراین حقیقت دارد که ما هیچ نوع فداکاری واقعی نمی خواهیم و صدور اقدامات، منحصر است به حفظ موقعیتی که از مدتها پیش در این کشور داشته ایم البته جای گفتن دارد که ما به هیچ چیز بی توجه نبوده ایم و هیچ قراری موجب بی علافگی ما نشده است. معهداً این دلوایسی را داشته ایم که هرگز کاری نکنیم که مشکلاتی برای این دو ابرنیرو فراهم شود یا رقیبی دیگر علیه آنها پا به میدان بگذارد! این روش منطبق است با سیره روس و انگلیس نسبت به ما در سایر کشورها که درحقیقت باید گفت نوعی داد و ستد در این باره است.

وزارت خارجه به مأموران خود دستور داده است که از هر اقدامی که موجب مزاحمت این دو بشود و نفعی دقیق و قطعی برای ما نداشته باشد خودداری نمایند ...

در این رابطه می بینیم که دستگاههای مالی فرانسه از مدتها پیش از رقابت با مؤسسات انگلیس و روس تأسیس شده در ایران دست برداشته اند و طرح های خود را در باب ایجاد نمایندگی هایی در این سرزمین رها کرده اند و اگر فرضاً در طرح های مالی شرکت می کنند زیر عنوان نام اصلی نیست، وانگهی به اقدامات دست دوم اکتفا می نمایند. روسیه و انگلیس وضع خود را نسبت به یکدیگر بر اساس قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ روشن ساخته اند و فرانسه به این اکتفا کرده است که هر نوع دشمنی و خصومت بین آن دو که در رابطه با مسائل و منافع ایران می باشد مرتفع سازد و خصوصاً دلالتی که پیش از جنگ روس و ژاپن بین آن دو پدید آمده بود محو کند و علل ناشی از آن را از میان بردارد و همچنین مانع نبردی بین آنها در آسیا بشود که در نتیجه آن توجه نیروی روسیه به اروپا جلب گردد...

اما روسها که مصمم به بازگرداندن پدر احمدشاه بودند نه تنها دست از تجاوز بر نمی داشتند بلکه کنسول روس در مشهد به ابتکار شخصی خود، حکومت نظامی اعلام می نماید و یکی از دو حرم مطهر حضرت رضا و مسجد گوهرشاد را بمباران می کند بطوریکه گزارش این اقدام وحشیانه در اوایل آوریل ۱۹۱۲ ساعت دو بنا به گزارش شماره ۲۳ کنسولگری فرانسه به پاریس مخابره می شود، ولی دولت روسیه مدعی است که چون طرفداران شاه سابق به حرم حضرت رضا پناه برده بودند او برای اخراج آنها اقدام نموده ولی سربازان روسی پا به داخل حرم مطهر نگذاشته اند.

تقاضای دولت ایران از روس و انگلیس

در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۲ دولت ایران یادداشتی تسلیم دو دولت روس و انگلیس می کند که تلاش دولت ایران در چند سال اخیر میزول نوسازی کشور شده ولی متأسفانه این تلاش به ثمر نرسیده و چون بیش از این نمی شود مملکت را به شکل حاضر نگهداشت، انجام تغییرات و دگرگونی هایی ضروری است بدین لحاظ دولت ایران با تسلیم این یادداشت توجه دوام نیرو را به مسائل زیر جلب می کند:

۱- برقراری نظم و امنیت راههای تجاری، نخستین موضوع پراهمیت بشمار می رود و این کار میسر نیست جز با گسترش ژاندارمری و تشکیل پلیس و ایجاد ارتش بیست و هشت هزار نفری مسلح که فقط هفت هزار تن آن باید در تهران بمانند. دولت ایران برای مورد اول از دولت سوئد و در مورد دوم از دولتهای دست دوم دیگر کمک خواهد خواست، این افسران در تهران ایرانیان را تعلیم خواهند داد و تدریجاً آنها را در تمام نیروهای ایران خواهند گماشت.

۲- برای هزینه های نوسازی و خرید اسلحه و سازمانهای اداری، دولت ایران نیازمند به وام است و باید آن را در شرایط کاملاً اقتصادی دریافت کند، مالیات های فعلی پس از کسر مبالغی که باید جهت وامهای قبلی پرداخت شود تکافو می کند که قرضه ای در حدود ۳۰ میلیون تومان دست کم اخذ شود. دولت ایران از دو ابرنیرو بعنوان پیش پرداخت تا پایان قرارداد رسمی وام مبلغ ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ تقاضا می کند.

۳- حضور نیروهای خارجی در ایران به حیثیت دولت لطمه می زند و مانع آنست که بتواند اعمال قدرت برای حکومت بنماید.

۴- گسترش اقتصاد بازرگانی کشور بدون داشتن راه آهن محال است بنابراین تصمیم دولت شاهنشاهی بر ایجاد خط آهن است که مرزهای آذربایجان را به خلیج فارس ارتباط دهد.

۵- گشایش مجدد پارلمان یکی از نقطه نظرهای دولت است.

۶- استقرار امنیت بخصوص در آذربایجان هدف اصلی دولت بشمار می رود بدین جهت ایران توجه دولت امپراطوری روس را بدین شرح جلب می کند:

(الف) عدم مداخله حاجی شجاع الدوله در حکومت مرکزی آذربایجان

(ب) اداره امور مربوط به شاهسون ها انحصاراً از طریق این حکومت

۷- از آنجا که خبر بازگشت هرچند وقت یکبار شاه مخلوع مانع برقراری نظم و مخل آسایش مردم است از دولتهای روس و انگلیس امضا کننده پروتکل ۱۹۰۷ خواستار است که تضمین کافی و وافی بدهند که هر نوع مساعی شاه سابق را برای بازگشت مجدد به ایران خنثی خواهند نمود.

ولی با این وجود همچنان اوضاع ایران در شرایط نابسامان بسر می برد و کارشکنی های عوامل روس و انگلیس برای ایجاد آرامش و امنیت در ایران ادامه داشت تا اینکه بتوانند نیروهای خود را در ایران نگاه دارند.

به گزارش ۱۵ ژانویه ۱۹۱۳ آقای لو کنت وزیرمختار فرانسه به پاریس، در آذربایجان جنبش تجزیه طلبانه ای به حمایت روس شکل گرفته است که در تبریز توسط شجاع الدوله اداره می شود و او خواستار است که دولت جدیدی به ریاست اسد الدوله تشکیل شود، جای آن دارد که از خود بپرسیم که آیا روسها در اجرای نقشه برکناری ناصرالملک نیستند؟

در این زمان ناصرالملک در پاریس بسر می برد و از عهده اداره کارها بر نمی آید.

اعلام تاجگذاری سلطان احمدشاه

ناصرالملک قراگوزلو نایب السلطنه پس از یک غیبت هجده ماهه در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۳ وارد تهران می شود و در باب تاجگذاری سلطان احمدشاه چنین اعلام می دارد:

من نمی توانستم روزی فرخنده تر و فرصتی مناسب تر از ولادت حضرت پیغمبر پیدا کنم (۱۳ فوریه ۱۹۱۴ - ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲) تا با خوشحالی و مسرت عمیق به تمام سکنه ایران اعلام نمایم که بر اساس ماده ۳۶ قانون اساسی در ۲۷ شعبان آینده (۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴) اعلیحضرت قدر قدرت همایون سلطان احمدشاه قاجار تاجگذاری خواهند کرد و زمام امور کشور را شخصاً بدست خواهند گرفت...

با این وجود ناآرامی ها همچنان ادامه دارد مهمتر از همه محمدعلیشاه که از سلطنت خلع شده است از محل سکونت خود در اودسای روسیه عواملی را بر می انگیزد تا مجدداً به ایران بازگشته و قدرت گذشته را بدست آورد و شگفتا که احمدشاه شاه پچه نیز با او موافق است حتی وی تسهیلاتی فراهم می سازد تا پدرش بازگردد و سلطنت کند. توافق سیاستهای روس و انگلیس در ایران برای تقسیم ایران و بی عنایتی دولت فرانسه در مورد ایران همچنان به هرج و مرج دامن می زد.

در ۱۵ مارس ۱۹۱۰ کنسول فرانسه از بمبئی گزارش می دهد، روزنامه تایمز اف ایندیا در زمینه بازگشت نیروهای روسیه از ایران نوشت که نه تنها نباید این کار صورت گیرد بلکه باید به عده آنها هم افزوده شود بعلاوه انگلستان نیز قوایی در جنوب ایران مستقرسازد و تا زمانی که ایران نتواند نظم را برقرارکند در همانجا بمانند.

روسها به دولت ایران و سفارت انگلیس می گویند وجود ستارخان و باقرخان مانع نظم آذربایجان است و از این رو آنها به فرمان انگلیسیها مجبور می شوند تبریز را به بهانه عزیمت به کربلا روز ۱۹ مارس ۱۹۱۰ ترک گویند.

در این زمان سپهدار رئیس الوزراء در صدد تغییر وزیر خارجه برآمد و در ماه مارس ۱۹۱۰ معاون الدوله که از خاندان غفاری است و پسر دیپلماتی است که در سال ۱۸۵۷ مقابله نامه صلح ایران و انگلیس را به امضاء رسانید (صد در صد انگلوفیل)، به وزارت خارجه برگزید. وی در سال ۱۹۰۳ به سمت وزیرمختار در رومانی (بخارست) و در سال ۱۹۰۸ کمیسر بانک انگلیس شد و سرانجام بجای ملکم خان به مقام وزیرمختار به رم رفت. اما ورود این وزیر در کابینه سبب استعفای وزیران مالیه (وثوق الدوله) وزیر فواید عامه (صنیع الدوله) و در پی آنها وزیر عدلیه (مشیرالدوله) می گردد.

وزیرمختار فرانسه در ۲۶ ماه مارس به پاریس گزارش می دهد:

از یک سو اختلافات درونی دولت ایران و ناهماهنگی دولت روس و انگلیس، از سوی دیگر دولت آلمان بر آن است با هماهنگی با دولتهای اطریش و ایتالیا بر رقبای خود روس و انگلیس در منطقه فاتح شود از این جهت پیشنهاد تأسیس خط آهن تهران بغداد را مطرح می کند و آژانس هاراس خبر می دهد. دولت ایران در مقام گرفتن وام از آلمانهاست و همچنین خبر می رسد که آقای روت نماینده دوپچه بانک در دوم آوریل برای عقد قرارداد به تهران رفته است.

تاجگذاری احمدشاه

جشن های تاجگذاری احمدشاه در روزهای ۲۱ و ۲۲ ماه ژوئیه ۱۹۱۴ صورت گرفت بدین مناسبت روز ۱۸ ژوئیه ریمون لوکنت استوارنامه های جدید خود را تسلیم شاه کرد و روز بیستم احمدشاه، اقامتگاه تابستانی را ترک گفت و به تهران، کاخ سلطنتی آمد تا مراسم تاجگذاری را انجام دهد. خیابان های شهر را چراغانی کرده و در مسیر شاه جدید طاق نصرت بسته بودند. صبح روز ۲۱ ژوئیه شاه به مجلس رفت تا طبق قانون اساسی سوگند یادکند. تالار مجلس را تازه تعمیرکرده بودند و بسیار خالی بنظر می رسید زیرا بر اثر انتخابات که باید ۱۱۶ وکیل برگزینند فقط بیست تن انتخاب شده

بودند آنهم ظرف شش ماه ناچار برای آنکه تالار خالی نماند دربار از وکلای پیشین خواسته بود که به مجلس بیایند مجموعاً عده حاضر نزدیک به پنجاه تن بود.

هیأت های سیاسی برابر تریبون جای گرفتند. طرف راست تریبون شاهزادگان نسل قاجار ایستاده بودند و طرف چپ تریبون روحانیون نشسته بودند. روی تریبون یک مجلد قرآن قرار داشت. پس از یک انتظار طولانی در پشت تریبون باز شد و احمدشاه بطرف قرآن آمد و متن سوگندنامه را زمزمه کرد و بعد بدون هیچ تشریفات از تالار خارج شد. نه نطقی نه صحبتی نه موزیکی، همه ایران مراسم در سه یا چهار دقیقه تمام شد. ساعت چهار بعد از ظهر مراسم رسمی تاجگذاری در کاخ برگزار گردید. در این تالار هم چیز خارق العاده ای نبود و نظیر سایر روزهای مراسم بود. انتهای تالار، تخت طاووس که نادرشاه آنرا از هند آورده است به چشم می خورد که شاه می بایست روی آن چهار زانو بنشیند. وزیرمختار فرانسه در گزارش مفصل شماره ۶۰ تاریخ ۲۶ ژوئیه خود ادامه می دهد: در چپ و راست تخت، کمی عقب تر ملاها روی زمین نشسته بودند، کمی جلوتر طرف چپ شاهزادگان قاجار با اعلام سلطنتی و نشان ها که می درخشید و شمشیرهای مزین به برلیان و یاقوت صف بسته بودند. پهلوی این شاهزادگان وکلای مجلس با قبای مخصوص ایستاده بودند. ناگهان سروصدایی به گوش رسید که می رساند شاه آمده بدون آنکه رئیس تشریفات ورود او را اعلام دارد. پس از پایان این مراسم هیأت دیپلماتیک بطور گروهی در اتاق مجاور به شاه تهنیت گفتند و نایب السلطنه به زبان فرانسوی نطقی مبنی بر پایان مأموریتش ادا کرد و از همه خداحافظی نمود.

هفته ای از مراسم تاجگذاری نگذشته بود که جنگ جهانی اول شروع شد و بدبختی های ایران و ایرانیان در پی آن آغاز گردید. کابینه ها پشت سرهم عوض می شدند و دوام نمی آوردند. نیروهای روس، انگلیس، عثمانی و آلمانی، شمال و جنوب ایران را به اشغال درآوردند. گرچه دولت ایران (شاه و مجلس) اعلام بیطرفی در جنگ نمود، هیچ یک از سران دول به آن اهمیت ندادند. کابینه میرزا محمد علی خان علاءالسلطنه که در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳ تشکیل شده بود، در ۲۱ اوت ۱۹۱۴ جای خود را به مستوفی الممالک داد. او ۹۳ سال داشت. روسها در آذربایجان رسماً حکومت می کردند و مالیات از مردم می گرفتند و دولت مرکزی که می خواست طبق رسوم دیرین، ولیعهد را به تبریز بفرستد مواجه با اشکالات فراوان گردید.

سومین دور مجلس شورای ملی درحالیکه گوشه ای از ایران امن نبود در دسامبر ۱۹۱۴ بطور رسمی با تشریفات گشایش یافت و علاءالسلطنه در ۷ دسامبر مراتب را به اطلاع کنسولگری ایران در پاریس رساند. در نوزدهم مارس ۱۹۱۵ پس از تبادل آراء و گفت و شنودها، ولیعهد وارد تبریز شد. بلیایف کنسول روسیه در تبریز برای استقبال از محمدحسن میرزا تا باسمنج پیش آمد. مسیر ولیعهد را چراغانی کردند و تعطیل عمومی اعلام شد. نیکولا کنسول فرانسه در گزارش ۲۴ مارس ۱۹۱۵ خود اضافه کرد روز بعد طبق برنامه تنظیم شده به دیدار ولایت عهد رفتم و به او شادباش گفتم. در پانزدهم دسامبر ۱۹۱۵ ساعت ۱۲/۲۹ از پتروگراد تلگرام رمز شماره ۱۵۱۰ به وزیرخارجه فرانسه خبرداد: سری- شاه ایران به روسیه گفته است که دیگر در خود نیروی سلطنت کردن نمی بیند و تصمیم گرفته بسود پدر خود (محمدعلیشاه پیشین) که در اودسا بسر می برد کناره گیری و استعفا کند. وی از نیکولا امپراتور روسیه خواسته تا مخفیانه محمدعلی را به تهران بفرستد. او تا قزوین به پیشباز پدرش خواهدرفت. آقای سازانوف در روسیه به شاه توصیه کرده خطانکند و در این مورد با دولت بریتانیا به مشورت پردازد و خودش نیز مراتب را به اطلاع دولت انگلیس رسانده است. استعفای سلطان احمدشاه بطور قطع شکستی برای سیاست روس خواهدبود ولی در فکر آقای سازانوف چنین می گذرد که این کار موجبات جنگ داخلی را در ایران فراهم می نماید که به روسیه اعزام و حضور نیروی زیادی را تحمیل خواهد نمود که در حال حاضر امکان آنرا ندارد. پالنولوگ از تهران در هجدهم دسامبر ساعت ۱۰/۷ بشماره ۸۸ به پاریس تلگراف کرد که وزیرمختار روس با احمدشاه که بنظر می رسد از استعفا منصرف شده ملاقات کرد و از جانب خودش به او تقویت دولت قانونی ایران را در جهت متفقین پیشنهاد کرد. دوران جنگ اول جهانی با بدبختی و فلاکت سپری شد. قحط و غلامه جا را گرفت. روزنامه نگاران و هیأت های مذهبی که به ایران رفته اند گزارش هایی بس غم انگیز از ایران داده اند. در ۱۶ ماه مه ۱۹۱۸ سوگون کنسول فرانسه، از تبریز به شماره ۵۶ به پاریس مخابره می کند که بدبختی و فقر در این منطقه بعد اعلای خود رسیده است.

در تاریخ ۲۰ ماه مه ۱۹۱۸ بشماره ۱۲ وادالا کاردار فرانسه از بندر بوشهر به استغنان پیشون وزیرخارجه فرانسه نوشته است: ... سرنگونی تزاریزم بالاخره به توسعه طلبی دولت روسیه در ایران پایان داد. این کار از سال ۱۸۹۹ آغاز

شده بود ... وقت آنست که حال دولت فرانسه دست به اقداماتی بزند تا در خلیج فارس موفق به تشکیل یک کمپانی حمل و نقل دریایی بشود. تلاشهای بیهوده سابق، نباید ما را از اقدام مجدد بازدارد. من تردید ندارم که تحولات جهانی (فروپاشی دولت تزار، آمدن بلشویک ها، تجزیه عثمانی و شکست متحدین ...) سخت ایرانیها را رنجور خواهد کرد و این ضربه را شاید به سختی تحمل نمایند... اما اضافه کنم بی فکر، غیرمنطقی، مغرور که اکثر ایرانی ها هستند، گمان می دارند این دگرگونی ها و درگیری های بین المللی، استقلال آنان را محفوظ می دارد...

ژنرال داسترویل ضمن خاطرات خویش بهنگام اقامت در جنوب ایران نوشته است که خود شاهد سنگسار کردن دو زن در برابر پستخانه بوده که بر اثر گرسنگی، گوشت یک بچه خردسال خانواده خویش را که مرده بود خورده اند. این ژنرال توسط ستاد انگلیس در ماه ژانویه ۱۹۱۸ به ایران اعزام شده بود تا جانشین ژنرال شور Shore بشود. لو کنت وزیرمختار فرانسه گزارش شماره ۵۱ تاریخ ۱۸ ماه مه خویش را به مسائل امنیت، راهها و آمدوشد نیروهای انگلیس از بادکوبه و تفلیس تا انزلی و همدان و بوشهر می دهد. وابسته نظامی فرانسه یادآور می شود هدف بریتانیا آنست که سدی از قزوین و همدان و رشت در برابر ترکها و آلمانها تا شرق ایران، افغانستان و ماوراء دریای خزر بوجود آورد.

جنگ جهانی اول و اشغال ایران

مردم ایران با سختی ها و نامایماتی که جنگ ناخواسته اول جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ برای آنها به بار آورده بود سالهای پرمشقت را پشت سر گذاشتند. دولت انگلستان که مسائل را طرح ریزی می کرد، برنامه های درازمدت برای ایران می ریخت تا هندوستان پرنعمت را برای خویش حفظ کند و ایران سپر بلای روسها باشد. دیدیم که سلطان احمد میرزا را قیل از رسیدن به بلوغ بر تخت سلطنت نشاند و ناصرالملک قرا گزلو فرزند احمدخان که بعنوان نایب السلطنه دوم برگزیده شده بود، میدان عملیات را برای یک نوجوان بازگذاشت تا هرچه خواهند بکنند!

فقط یادآوری می کنم که میرزا کوچک خان جنگلی در شمال ایران یعنی گیلان و امیر مؤید سواد کوهی در مازندران دم از خودمختاری می زدند. یکی با روسها و دیگری با اطیش و مجارستان پیمان رسمی بسته بودند. کردها نیز در جنوب غربی ایران مناطق مختلف را زیر نظر داشتند و به ویژه آذربایجان را بلعبده بودند، چنانکه شجاع الدین حاکم وقت در پناه روسها حاضر نبود نه تنها از ولیعهد محمدحسن میرزا حرف شنوی داشته باشد، حتی او را به تبریز راه نمی داد و می گفت همچنان خطه را بدون ولیعهد سرپرستی می کند و در حال هم قادر است به کار خویش بخوبی ادامه دهد و نیازی نیست که ولیعهد بیاید و او سمت پیشکاری را پیدا کند.

در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۱۹ وزیرمختار فرانسه در تهران آقای ریمون لو کنت در گزارش شماره ۲۸ خویش به وزیر امور خارجه در پاریس چنین گزارش داد: به مناسبت سال نو ایرانی یک بار دیگر بعنوان مقدم السفر از جانب هیأت های سیاسی مقیم ایران به شاه شادباش گفتم و طی آن از برقراری صلح و پیروزی متفقین سخن راندم. اعلیحضرت از فرصت استفاده کرد و اظهارداشت: امیدوارم کنفرانس صلح، توقعات قانونی ایران را فراموش نکنند...

وزیرمختار فرانسه به دنبال گزارش خود می افزایش بسیار سرگرم کننده است در حالیکه شاه اعتماد خود را به هیأتی که جهت مطالبه حقوق ملت ایران به کنفرانس صلح اعزام داشته ابراز می دارد، تلگرافی که به وزارت خارجه ایران رسیده حاکی است که یکی از اعضای هیأت، مبلغی را که بابت هزینه های جاری هیأت در اختیارش بوده در قمار باخته است! ...

در ۲۸ آوریل آقای بوئن وزیرمختار جدید فرانسه در گزارش شماره ۵ خود به آقای پیشون وزیر خارجه فرانسه اطلاع می دهد که روز پنجم آوریل وارد تهران شده و روز بعد امور سفارت را تصدی کرده است. وی در این گزارش مفصل، چگونگی سفر خویش را شرح می دهد و بخصوص می نگارد چگونه با حمایت قوای انگلیس مستقر در شمال ایران، از جنگلهای گیلان می گذرد و با همراهان خویش به سلامت به منجیل می رسد. در اینجا است که ژنرال شامپانی انگلیسی فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران و سرهنگ استاروسلسکی رئیس دیویزیون قزاق را ملاقات می نماید.

دهم ماه مه وزیرمختار فرانسه در ایران بطور خصوصی به حضور احمدشاه می رسد و در کاخ نیاوران با او دیدار می کند. در این ملاقات شاه اظهار می دارد چون اطمینان داشته که فرانسه در جنگ پیروز می شود از اینرو رقم هنگفتی پول به پاریس حواله کرده است و این کار در ۲۱ مارس سال ۱۹۱۸ صورت گرفته اما مالیاتها و عوارض در فرانسه نظیر دیگر کشورها نیست وانگهی او از هجوم بلشویک ها بسیار نگران و متوحش است...

در این دیدار احمدشاه به وزیرمختار فرانسه تمایل خود را درمورد سفر اروپا از جمله فرانسه ابراز می کند و از نظری که دولت فرانسه دارد استمراج می نماید.

آقای بونن در یک تلگرام رمز به تاریخ سیزدهم ماه مه ۱۹۱۹ به وزیر خارجه فرانسه چنین می نویسد : معایب و محاسن شاه هرچه می خواهد باشد اینک که او تمایل خود را برای این سفر نشان داده، خصوصاً در کشوری که ما هیچ نیروی مادی در اختیار نداریم و در این هنگام که ایران بین امپراطوری روسیه و آلمان درحال نوسان است آیا بهره ای خواهیم برد اگر به او پاسخ منفی بدهیم؟ قطعی است او به انگلیس نیز سفر خواهد کرد اما استقبالی که همواره پاریس از پادشاهان ایران کرده وی را به سفر به فرانسه تشویق می نماید...

روز چهارشنبه ششم ماه اوت ۱۹۱۹ قراردادی بین نخست وزیر ایران و وزیرمختار انگلیس در یک مجلس شکار در کوهستانهای شمال تهران به امضاء رسید که پایه های استقلال مملکت را لرزاند و دنیا را تکان داد. بهتر است آنرا از گزارشی که آقای بونن وزیرمختار فرانسه جهت دولت متبوع خویش نوشته است نقل کنم: روز نهم اوت متن مقاوله نامه ای که هفته پیش بطور سری، در یک مجلس شکار در کوهستانهای شمال تهران، بین ژنرال سر پرسی کاکس وزیرمختار انگلیس و رئیس الوزرای ایران وثوق الدوله، شاهزاده فیروز که در آن هنگام وزیر دادگستری بود و روز بعد به سمت وزیر خارجه تعیین گردید و همچنین شاهزاده صارم الدوله وزیر دارایی (هر دو پسر عموی شاه) به امضاء رسیده بود منتشرشد. آقای مک لین وابسته بازرگانی سفارت انگلستان با دسته چکش در آنجا حضور داشت و به هریک از وزیران ایرانی سهم دلالی آنها را پرداخت: بعدها خود کنسولگری انگلیس اعلام کرد که سهم وثوق الدوله در این معامله سیصد هزار لیره انگلیسی بوده است. جزئیات واقعه به من، روز بعد حادثه از زبان افسر ژاندارمری که بر گروه محافظان وزیران فرماندهی داشت داده شد و وقتی با گوشه و کنایه، مطلب را به شاهزاده فیروز فهماندم درصدد انکار آن برنیامد...

در ششم سپتامبر ۱۹۱۹ کاکس نماینده دولت انگلستان از تهران به کرزن وزیر خارجه بریتانیا اطلاع داد که دو روز قبل، منشی های ایرانی سفارت آمریکا تعداد زیادی ابلاغیه سفارت را به زبان انگلیسی و فارسی بین مجتهدین مهم و رجال دیگر توزیع کرده اند و سفارت فرانسه نیز ابلاغیه ای صادر نمود و طی آن گفته یک کشتی در اختیار هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس قرار داده می شود تا به استانبول عزیمت کنند و دولت فرانسه نیز نشان لژیون دو نور به مشاورالممالک انصاری داده است. کاکس این اقدامات را بخشی از دسیسه های مشترک فرانسه و آمریکا علیه وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ می داند.

با آمدن محمدحسن میرزا ولیعهد از تبریز به تهران جهت نیابت سلطنت، سپهسالار به حکومت آذربایجان منصوب می گردد و در ماه مه کار خود را شروع می نماید ولی با مشکلات عدیده ای مواجه می گردد که سرگون کنسول فرانسه در تبریز آن را طی گزارش شماره ۷۰ تاریخ ۱۶ سپتامبر به آگاهی پاریس می رساند.

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۹ مدیریت اداره امور سیاسی و بازرگانی وزارت خارجه فرانسه به اداره کل تشریفات وزارت خارجه نوشت: افتخار دارد به شرح ضمیمه، رونوشت نامه ای را که وزیر امور خارجه برای وزیرمختار ایران ارسال داشته و مربوط است به اعلام پذیرش رسمی شاه ایران در ابتدای ماه نوامبر تقدیم دارد: جناب آقای صمدخان ممتازالسلطنه در پاسخ درخواست شما افتخار دارم به اطلاع برسانم که دولت جمهوری فرانسه خوشحال خواهد شد بطور رسمی اعلیحضرت پادشاه ایران را در ابتدای ماه نوامبر بپذیرد.

رئیس پلیس پاریس در پنجم اکتبر در ساعت ۸/۳۵ اعلام داشت که شاه ایران با قطار ساعت ۵/۵۵ صبح به اتفاق ۹ تن از همراهانش وارد ایستگاه راه آهن شد و در ششم اکتبر وزیرمختار ایران روز مذکور از رئیس کل تشریفات وزارت خارجه فرانسه وی را آگاه ساخت که سلطان احمدشاه بطور ناشناس وارد پاریس شده، در هتل موريس اقامت گزیده و یک

ماه در آنجا خواهد ماند تا موعد سفر رسمی وی به انگلستان برسد. وی تمایل دارد رئیس جمهور را ملاقات کند و بعلاوه در بازگشت از انگلستان مجدداً به فرانسه بیاید. دولت فرانسه که دل خوشی از انگلستان نداشت درخواست های شاه را تماماً پذیرفت و برنامه هایی برای وی ترتیب داد.

روزنامه ها کماکان مطالبی درباره ایران و قرارداد تحمیل شده می نوشتند و سازمان ملل را نکوهش می کردند. حتی سفارت آمریکا در تهران اعلامیه هایی نشرداد که دولت آمریکا از ایران حمایت می نماید و مخالف قرارداد است. روزنامه لو ماتن *le matin* در دوم ژوئن نوشته بود: قبل از اینکه درخواست ایران مورد توجه قرارگیرد هیأت اجراییه سازمان ملل باید تحقیق کند که وزیر خارجه ایران تا چه اندازه نماینده دولت ایران است و دولت ایران تا چه حد نماینده عقاید عمومی ملت ایران تلقی می گردد.

در ۲۷ ماه اکتبر ۱۹۱۹ اداره سیاسی وزارت خارجه فرانسه به مناسبت سفر احمدشاه به پاریس این یادداشت را تهیه کرد: سلطان احمدشاه هفتمین پادشاه از خاندان ترکمن های قاجار، اکنون ۲۲ ساله است. او در سال ۱۹۰۹ پس از انقلاب آزادیخواهان که قدرت را بدست گرفتند و پدرش را تبعید کردند، بر تخت پادشاهی نشسته است. در زمان خردسالی او دو تن نایب السلطنه داشته است، یکی عضدالملک قاجار و دیگری ناصرالملک کاملاً طرفدار انگلیس، احمدشاه در ژوئیه ۱۹۱۴ تاجگذاری کرد، درست چند روز پس از آغاز جنگ جهانی در تاریخ اول نوامبر، سفیر فرانسه در لندن پل کامیون طی شماره ۸۳۲ نوشت که شاه ایران دیروز وارد لندن گردید و در ایستگاه راه آهن، از او توسط نخست وزیر، بالفور، لرد کرزن، لرد میلنر و مارشال هگ استقبال گردید.

شب ضیافت شامی در کاخ سلطنتی داده شد که دیپلماتها و سفیران در آن شرکت جستند. دربرابر نطق بسیار تملق آمیزی که شاه انگلستان ایراد کرد که امید داشت احمدشاه در پاسخ، اشاره ای به عقد قرارداد ایران و انگلیس بنماید، احمدشاه در پاسخ پادشاه انگلستان به زبان فرانسوی گفت از سالیان دراز پیش آرزو داشتم که از اروپا دیدن کنم به ویژه از سازمانها و نهادهای مستحکم اداری کشور آن اعلیحضرت بازدید نمایم خوشبختانه با پایان جنگ، این فرصت حاصل شد و ضیافت امشب افزون بر اینها مرا امیدوار ساخت که در آینده روابط دوستی دو کشور مستحکم تر خواهد شد چه اساس این روابط بر و داد و منافع مشترک و احترام متقابل نهاده شده است...

در سوم نوامبر ۱۹۱۹ لرد کرزن در شهرداری لندن از احمدشاه و همراهانش پذیرایی کرد و نطق بلیغی ایراد نمود و یادآور شد در دو سال اخیر که شخص احمدشاه زمام مملکت را بدست گرفته است هوش و زکاوت خویش را نشان داده است، معهداً باز هم احمدشاه مطلبی که دلیل موافقت وی با قرارداد باشد ایراد نکرد و سرانجام روز شنبه هشتم نوامبر از انگلستان به بندر کاله در فرانسه بازگشت و با قطار همان روز به پاریس رسید و در هتل موریس واقع در کوچه ریولی ساکن شد. روز چهارشنبه ۲۶ نوامبر هم چنانکه قبلاً برنامه تنظیم شده بود رئیس جمهوری فرانسه (R. POINCARÉ) مجلس شکار قرقاول در کاخ تابستانی رامبویه RAMBOUILL تشکیل داد و به این مناسبت سفیران ژاپن، اسپانیا و بلژیک را هم دعوت کرد.

بونن وزیرمختار فرانسه از تهران به شماره ۲۵۵ گزارش کرد که خبرگزاری رویتر خلاصه ای از بیانات شاه ایران را نشر داده که در مطبوعات ایران بلافاصله بازتاب یافت. رئیس دولت به من اظهارداشت دولتمدان انگلیس از سکوت شاه خیلی ناراضی هستند و بهمین جهت راهی برای جبران مسأله و حل مشکل خواهندجست. معهداً در محافل شایع است که مبالغی هزینه شده و حتی مردم تا آنجا پیش رفته اند که رقم حق و حسابی را که به شاه داده شده اعلام می کنند...

درحالیکه احمدشاه از پاریس به بروکسل سفرکرد در هفتم ماه مارس ۱۹۲۰ وزیرمختار فرانسه از بغداد گزارش فرستاد مبنی بر اینکه مجتهدین نجف هماهنگ با دیگر رؤسای مذهبی مقیم اعیان مقدسه در اعلامیه ای خطاب به ملت ایران خواستار شده اند که مردم، مانع بازگشت شاه خیانتکار به مملکت بشوند زیرا او کشورش را به انگلیس فروخته و اینک می خواهد با ورود به این مکان مقدس سرزمین مورد احترام اهل شیعیه را آلوده سازد و بدین قرار، قتل او واجب است. وزیرمختار فرانسه از تهران نوشت نوزده امسال (۲۱ مارس ۱۹۲۰) در غیاب شاه، متفاوت با سالهای پیش برگذارشد. نزدیک به دوهزار سرباز متشکل از ژاندارمری قزاق های گارد شاه، جلوی ولیعهد رژه رفتند، هیأتی سیاسی حاضر بودند ولی از وزیران درونی فقط کفیل وزارت خارجه حضورداشت. از نظامیان و فرماندهان و هیأتی نظامی انگلیس

خبری نبود. بیم آن می رفت تظاهراتی صورت گیرد، زیرا خبرهای روز، تحت الشعاع حادثه غم انگیزی قرار گرفته بود. یک افسر عالیرتبه ایرانی، عضو کمیسیون مختلط نظامی در ایران و انگلیس، بنام سرهنگ فضل الله خان (اق اولی)، شاگرد پیشین مدرسه نظامی سن سیر فرانسه، همان روز خودش را کشته بود... وی با این عمل خواسته بود آخرین آزمایش وطن پرستی را بدهد... ترجیح داده بود بمیرد ولی نام و امضایش را پای صورتجلسه کمیسیون نظامی نگذارند...

از ماه مارس ۱۹۲۰ وضع داخل ایران به سرعت رو به وخامت می رفت. مردم آذربایجان قیام کردند و استقلال می خواستند و حکمران تعیین شده توسط دولت و ثوق الدوله را به داخل شهر تبریز راه ندادند. تصمیمات کمیسیون نظامی بر فشار بحران داخلی افزود. محصل پیشین سن سیر یک افسر عالیرتبه ایرانی که من بارها با او گفت و شنود داشتم روز ۲۱ مارس بعلت نداشتن قدرت و توانایی در مبارزه علیه انگلیسیها خود را کشت... دولت دلایل خودکشی را پنهان داشت و دو تن از وزیران کابینه جنگ و دارایی استعفاء دادند...

روز ۵ آوریل کفیل وزارت خارجه ایران در دیدار با کاکس وزیرمختار انگلیس دو نامه را که فیروز میرزا وزیر خارجه از لندن و سید ضیاءالدین از باکو ارسال داشته به او نشان می دهد. هر دو نفر توجه را به موفقیت های بلشویک ها جلب کرده اند و خطر جدی تجاوز آنها را به ایران خاطر نشان می سازند. احمدشاه بی خیال از بلژیک به فرانسه باز می گردد و به نیس می رود و بعد به دعوت پادشاه ایتالیا به رم سفر می کند و روز سه شنبه ۲ آوریل ۱۹۲۰ با آقای دشانل DESCHANEL رئیس جمهوری جدید فرانسه در پاریس دیدار می نماید و در دوم ماه مه بندر مarseille را به قصد ایران ترک می گوید. در دهم ماه مه پس از یک بمباران غیرمترقبه بلشویک ها شهر آستارا را اشغال می نمایند.

در شهر تبریز دمکرات ها با رهبری خیابانی، آذربایجان را آزادستان نامیده و اعلام جمهوری می کنند. در شهر پاریس دولت علیه ایران صاحب دو سفارت می شود یکی با سرپرستی نظراقا که توسط دولت ایران معرفی شده و مردم معطل مانده اند که به کدام مرجع باید مراجعه نمایند! در همان حال شاهزاده فیروز رسماً در چهارم ماه مه ۱۹۲۰ حسین خان علاء را به سمت وزیرمختار ایران بجای صمدخان به رئیس دولت فرانسه معرفی می کند! و از سوی دیگر به سازمان ملل از حملات بلشویک ها و تصرف بنادر آستارا و انزلی شکایت می نماید در نخستین روزهای ژوئن ۱۹۲۰ سلطان احمدشاه پس از یک اقامت طولانی در اروپا به ایران بازگشت و با استقبال شایسته مردم روبرو شد و این استقبال مردم به تظاهرات علیه انگلیس انجامید که به ناچار احمدشاه، و ثوق الدوله را که قرارداد ۱۹۱۹ را (۹ اوت) با لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس و سر پرسی کاکس وزیرمختار انگلیس امضاء کرده بود، ۴۸ ساعته برکنار می کند و سر پرسی کاکس هم ایران را ترک می کند.

در قرارداد ۱۹۱۹ آمده است: انگلیس اداره تمامی تشکیلات از جمله قشون و مالیه را در اختیار می گیرد و اتباع انگلیس به عنوان صاحب منصب به استخدام دولت ایران در می آیند.

دولت انگلیس وام کافی در اختیار ایران قرار می دهد برای عمران و اصلاحات. ضمانت این وام، در گرفتن درآمدهای گمرکی و بهره برداری از معادن ایران می باشد.

قبل از این بلژیکی ها بیش از بیست سال اداره گمرکات و پست را در اختیار داشتند.

سوئدی ها پلیس را برحسب روشهای جدید سازمان داده بودند.

فرانسوی ها مسنول تعلیم و تربیت و دادگستری و مسائل فرهنگی و باستانی ایران بودند.

در ۲۷ ژوئن ۱۹۲۰ احمدشاه از مشیرالدوله خواست که دولتی با تمایلات ملی تشکیل دهد.

در این زمان قیام مردم بر علیه انگلیسیها بود، میرزا کوچک خان در رشت جمهوری اعلام کرد و میلیونها ترک دست در دست شورشیان تبریز نهادند و بلشویکها مناطق را نا امن و بحرانی کرده بودند.

در ۱۳ اوت ۱۹۲۰ نیروهای دولتی، گارد شاهنشاهی و قزاقها که توسط یک سرهنگ روسی بنام استاروسلسکی که در استخدام ایران و ضد انقلاب روسیه و بلشویکها بود اداره می شد، جنگ را بر علیه بلشویکها و نیروهای روسی و هواداران آنها مانند اعضای حزب عدالت شروع کرد و تا اواخر سال ۱۹۲۰ توانست روسهای بلشویک را از ایران براند.

کشمکشهای داخلی در بازگشت احمدشاه از اروپا

علیحضرت سلطان احمدشاه قاجار از نخستین سفر اروپایی خود، بعد از ظهر دوم ژوئن ۱۹۲۰ به تهران بازگشت و اولین بازتاب او ترشروی با وثوق الدوله بود. به تحریک دولت فرانسه شاگردان مدرسه آلیانس علیه انگلیس در مسیر راه شعار دادند، شاه ۲۹۴ روز غیبت کرده بود، در این مدت گیلان و آذربایجان اعلام استقلال کرده بودند.

سرپرسی کاکس عامل اساسی قرارداد ۱۹۱۹، روز ۱۳ ژوئن ۱۹۲۰ پست خود را تحویل نورمن داد و تهران را ترک گفت. برای ایران برنامه تازه ای در شرف انجام بود... کودتا...

کشمکش احمدشاه و وثوق الدوله دنباله پیدا می کند و علیرغم حمایت انگلستان ادامه کار برای او ناممکن می شود و خودش به وزیرمختار فرانسه اقرار می کند: انگلیسیها که از کلیه مزایا در ایران برخوردار بوده اند، اینک در موقع خطر و حمله بلشویکها حتی شهر رشت را نیز دیروز تخلیه کرده اند. آیا تصور نمی کنید پس از بمباران انزلی و عقب نشینی قوای انگلیس عملاً قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس ملغی و بلا اثر شده است؟ بونن وزیرمختار فرانسه به وثوق الدوله جواب می دهد: برای پاسخ به این پرسش هیچ کس شایسته تر از خود شما نیست که عامل و عاقد قرارداد هستید...

در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ احمدشاه بار دیگر با وزیرمختار انگلیس درباره تشکیل دولت تازه صحبت می کند. آقای نورمن وزیرمختار جدید مایل است در صورت تغییر دولت، شاهزاده فیروز میرزا در پست وزارت امور خارجه باقی بماند و شاه این مطلب را می پذیرد و آنگاه بحث به اینجا می کشد که در صورت تشکیل کابینه تازه آیا مقرری یکصد و پنجاه هزار تومان باز هم از طرف دولت انگلیس پرداخت خواهد شد؟ وزیرمختار می پرسد این مقرری منوط به حمایت از کابینه وثوق الدوله بوده یا به هر دولتی که مورد تأیید انگلستان باشد پرداخت می گردد.

احمدشاه پاسخ می دهد شق (راه) دوم صحیح است ولی وزیرمختار انگلیس پس از مذاکره با وزیر خارجه خود به این نتیجه می رسد که شق اول درست است ولی پیشنهاد می کند مادام که شاه رفتاری رضایت بخش داشته باشد پرداخت مقرری می تواند ادامه یابد! روز ۲۴ ژوئن دمکراتهای آذربایجان مانع ورود مجدد ولیعهد به تبریز می شوند و کاخ او را اشغال می کنند و سراسر بازار را به تعطیل می کشانند تا مردم جهت شنیدن سخنان شیخ محمد خیابانی نماینده مجلس، در عالی قاپو جمع شوند. صبح روز ۲۵ ژوئن عین الدوله حکمران ایالت آذربایجان مخفیانه گریخت و به دنبال گیلان، آذربایجان که خود را آزادستان نامیده اعلام جمهوری کرد و کنسول انگلیس در تبریز که کنسولگری فرانسه را نیز سرپرستی می نماید گزارش شماره ۲۸ خود را به این مطلب اختصاص داد (مجلد ۱۶ صفحه ۱۵۲ بایگانی راکد وزارت خارجه فرانسه): احمدشاه وثوق الدوله را احضار و به او تکلیف استعفا کرد، وی با میل آنرا پذیرفت و شاه مشیرالدوله را به کاخ سلطنتی احضار و تشکیل دولت تازه را بعهده وی گذاشت چون قبلاً با وزیرمختار انگلیس مسائل کلی را مبنا بر برنامه دولت و امور مالی و اعضای کابینه با او در میان نهاده بود.

تنها مشکل حضور مخبرالسلطنه و صمصام السلطان و مستوفی الممالک در کابینه است که انگلستان با آنها روابط خوبی ندارد ولی مشیرالدوله گفته است وجود هریک از آنها به دلایلی جهت پیشرفت کارها لازم است بویژه که مخبرالسلطنه پس از کوتاه مدتی مأمور آذربایجان خواهد شد (بایگانی وزارت خارجه انگلیس گزارش اول ژوئیه ۱۹۲۰).

روز ۲۵ سپتامبر وزیرمختار انگلیس به همتای فرانسوی خویش خیرداد که ژنرال شامپانی General Champagne فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران که در برابر هجوم بلشویکها عقب نشسته بود، تغییر مأموریت یافته و بزودی از ایران می رود و به جای او ژنرال آبرون سایید General Ironside خواهد آمد.

در چهارم اکتبر ۱۹۲۰ وزیرمختار فرانسه به حضور احمدشاه باریافت و شاه ایران قاطعانه گفت قصد دارد سال آتی به فرانسه سفر کند و تاریخ آن را ماه اوت تعیین کرد.

روز ۲۳ ماه اکتبر ژنرال آبرون سایید به همراه نورمن وزیرمختار انگلیس با مشیرالدوله صدر اعظم مذاکره می نمایند و خواستار عزل استاروسلسکی Starosslesky فرمانده روسی بریگاد قزاق می شوند و می گویند با این شرط هم مقرری ماهانه را می پردازند و هم دفاع پایتخت را برعهده می گیرند در غیر اینصورت جامعه انگلیس، ایران را ترک گفته و باتک شاهی درهای خود را می بندد.

ژنرال آبرون سایید از تهران به قزوین می رود تا با افسران بریگاد قزاق سخن بگوید، در اینجاست که او برای نخستین بار با رضاخان میرپنج روبرو می شود. کلنل کاظم خان سیاح عنوان مترجم را در مذاکرات دارد!

هانری هوپه نو Henri Hoppenot کاردار فرانسه در تهران که از بیست و پنجم ماه اکتبر پس از عزیمت آقای بونن عهده دار این سمت شده در تلگراف شماره ۳۳۴ خویش می نویسد: مشیرالدوله به من گفت تمام مساعی خویش را بکار بردم برای اینکه مذاکراتم با نورمن ثمربخش باشد و به او تفهیم کنم منفعت دولت انگلستان نیز محفوظ است. تذکرادم به مصلحت بریتانیا نیست که با افکار عمومی مردم ایران مقابله کند و حتی مهلت خواستم تا از بلژیک یا سوند، نظامیانی برای جانشینی افسران روسی که می گوید اخراج شوند استخدام کنم، اما او روی خوش نشان نداد...

روز ۲۷ ماه اکتبر ماجرای استعفای مشیرالدوله علنی گردید و شاه برای نخست وزیر، سپهدار اعظم را که نورمن موافق بود برگزید. (بایگانی وزارت خارجه فرانسه مجلد ۱۶ ص ۲۱۴-۲۱۳)

احمدشاه متقابلاً از نورمن که روزهای ۲۶ و ۲۷ ماه اکتبر با او به گفت و شنود نشسته بود در مقابل پذیرش عزل استاروسلسکی و تغییر مشیرالدوله و انتصاب سپهدار اعظم، دو تقاضا کرد اول اینکه مقرری ۱۵۰ هزار تومان تا تشکیل مجلس پرداخته شود دوم اینکه دولت انگلستان موافقت نماید بار دیگر شش ماه در جهت استراحت و معالجه به خارج سفر کند.

در ۳۰ اکتبر وزارت جنگ انگلیس گفت ژنرال آبرون سایید معتقد است هنگ قزاق باید منحل شود و سفیر فرانسه از لندن تلگراف شماره ۲۰۸۸ را به نقل از وابسته نظامی خود به پاریس مخابره می کند.

در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ کاردار فرانسه از تهران به شماره ۳۳۶ تلگراف زد سرهنگ استاروسلسکی با وجود مخالفت و ممانعت انگلیسیها از قزوین به تهران آمد تا نزد شاه شکایت ببرد ولی احمدشاه را افسرده و درمانده دید، که گریان و اشک ریزان می گوید او دیگر چیزی جز مستخدم وزیرمختار انگلیس نیست و با امضای فرمان اخراج افسران روسی مثل آنست که استعفای خویش را امضا کرده باشد... (مجلد ۳۶ ص ۷۶ بایگانی وزارت خارجه فرانسه).

احمدشاه پس از امضای فرمان عزل استاروسلسکی با صلاحدید افسران انگلیسی سردار همایون را به ریاست دیویزیون (بریگاد) قزاق منصوب ساخت! روز ۴ نوامبر روزنامه های تهران خبر اخراج نزدیک به یکصد تن افسران روسی را نشر دادند که باید ۱۵ روزه ایران را ترک گویند.

سپهدار اعظم پس از دو هفته مذاکره و مباحثه موفق شد هیأت دولت را صبح روز ۱۳ نوامبر به احمدشاه معرفی کند. کاردار فرانسه گفت این وزیران غالباً دفعه اولشان بود که به وزارت می رسیدند و بیش از آنکه معروف به خدمتگزاری به وطنشان باشند مشهور به چاکری سفارت انگلیس بودند و می خواستند که قبل از معرفی، سیاست انگلستان به آنها تضمین بدهد! دولت انگلیس به محض شکل گرفتن کابینه، مبلغ هشتصد هزار تومان از محل اعتبار نفت جنوب به حساب دولت ایران پیش پرداخت و به نخست وزیر گفت: این پول تقریباً معادل دو ماه مستمری است که تابحال به دولت ایران پرداخت می شد. بنابراین با آن می توان هزینه دو ماه مملکت را تأمین کرد و این فرصت کافی است که بتوان در خلال آن مجلس شورای ملی را تشکیل داد و قرارداد ۱۹۱۹ را مطرح ساخت. اگر موافقت نامه به تصویب نمایندگان مجلس رسید،

قرضه ای که براساس آن پیش بینی شده از طرف دولت بریتانیا پرداخت می شود و اگر مجلس، قرارداد را نپذیرفت طبیعی است انگلستان آزادی عمل را برای خود محفوظ می دارد.

ترکیب هیأت دولت سپهدار اعظم از این قرار بود:

فہیم الدولہ (کفیل وزارت خارجه)، سالار لشکر (وزیر تجارت و کشاورزی)، ناصرالملک (وزیر مشاور)، امیر نظام (وزیر جنگ)، سردار معتمد (وزیر پست و تلگراف)، امین الملک (وزیر دارایی)، وحید الملک (وزیر فرهنگ)، سلیمان خان (وزیر دادگستری)، ادیب السلطنہ (نایب نخست وزیر).

سپهدار اعظم مرد کهن سالی که در شرایط بسیار سخت عہدہ دار ادارہ مملکت شد، پیش از این بہ جاتبداری از سیاست روسہا اشتہار داشت ولی حال می خواست درجہت منفعت انگلیس گام بردارد و وکلای مجلس را برای تشکیل مجلس بہ تہران فراخواند اما روز بیستم نوامبر وزیرمختار انگلیس براساس نطق لرد کرزن و سیاست بریتانیا در ایران یادداشتی تسلیم نخست وزیر کرد و خواستار جواب فوری دولت شد. سپهدار ناچار روز ۲۳ نوامبر استعفای خود را بہ احمدشاه داد ولی او نپذیرفت و این استعفا بار دیگر تجدیدگردید. روز ششم دسامبر ۱۹۲۰ ذکاء الدولہ نمایندہ ایران در مجمع (ژنو) ضمن تسلیم شکوائیہ ای افشا کرد از ماہ اوت، تاریخ امضای قرارداد ایران و انگلیس، مشکلات بسیاری برای دولت ایران فراہم آمدہ است.

روز اول ژانویہ ۱۹۲۱ برای چہارمین بار در تاریخ ایران پس از مشروطیت نزدیک بہ سی تن از دولتمردان ایرانی بہ دعوت سپهدار در غیاب مجلس شورای ملی گرد ہم آمدند تا پیشنہادہای بلشویک ہا را کہ توسط مشاورالملک تلگرافی ارسال شدہ بود بررسی کنند ایران از نو بین سندان انگلیس و چکش روس قرارگرفته بود.

روز چہارم ژانویہ ۱۹۲۱ نورمن بہ ملاقات سپهدار اعظم رفت تا بہ او رسماً تاریخ عزیمت قوای انگلیس را از شمال ایران ابلاغ کنند! سپهدار می دانست این خیر چہ تأثیری در احمدشاه خواہد داشت و چگونہ او را در ترک ایران راسخ خواہد نمود، از این رو از وزیرمختار انگلیس خواست مانع عزیمت شاہ بشود! و برای پیشگیری متفقاً بہ دیدار پادشاہ بروند! ترس و خشم و پریشانی احمدشاه پس از شنیدن حرکت نیروہای انگلیس از ایران بی سابقہ بود. از شدت عصبانیت فریاد می کشید... ہیچ نوع دلیل و برہانی حتی نکوہش و سرزنش نتوانست مانع تصمیم اعلیحضرت در عزیمت بہ اروپا بشود. کاردار فرانسه گزارش کرد مردم، شاہ را خسیس و دروغگو می دانستند ولی باورشان نمی شد کہ او تا این حد بی غیرت باشد!

انتشار خیر عزیمت انگلیسیہا از ایران و گفت و شنود برای انتقال خارجیان از ایران تأثیر خود را در احمدشاه کہ تازہ از سفر اروپا بازگشتہ بود گذاشت و بلافاصلہ نورمن وزیرمختار تازہ انگلستان را بہ دربار احضار کرد و این دیدار در ساعت دہ صبح روز ہفتم ژانویہ ۱۹۲۱ صورت گرفت و مذاکرات دو ساعت بطول انجامید، ہردو طرف می دانستند چہ می خواہند، موضوع مهم شرایط و میزان دادوستد بود. نورمن گزارش مفصل گفت و شنودہایش را با احمدشاه در همان روز برای وزیر خارجه خویش بہ لندن فرستاد.

روزہای بین ہفتم و نهم ژانویہ ۱۹۲۱ روزنامہ های رعد و ایران در تفسیرہایی موافق، خبردادند، نمایندہ رسمی بلشویک ہا قریباً وارد تہران می شود و روز یازدہم روزنامہ رعد خبر ورود ہیأتی از بلشویک ہا را بہ بندر انزلی پخش کرد و متن موافقتنامہ ای کہ قرار بود مشاورالملک انصاری آن را از سوی دولت ایران امضاء کند منتشر ساختند. روسہا از ہمہ امتیازہای گذشتہ خود چشم پوشیدند. شایعہ کنارہ گیری شاہ اوج می گرفت، حتی گفته شد خواستہ است بصورت یک فرد عادی بہ اروپا سفر کند ولی متاسفانہ ولیعهد محمدحسن میرزا حاضرنشده پس از عزیمت برادرش مسئولیت پادشاہی را قبول کند.

رئیس الوزرای ایران و وزیرمختار انگلیس وخامت امور را دریافتند، حال کہ شاہ می خواہد بہ ہرقیمت کہ شدہ استعفا بدهد تا بتواند از ایران برود باید طبق قانون اساسی یک تن واجد شرایط بہ جانشینی معرفی شود ہرچند کہ احمدشاه حاضرشدہ بود بہ نفع برادرش محمدحسن میرزا کناربرود ولی ولیعهد حاضرنبود سلطنت را بپذیرد، در اینصورت می ماند

برادر کوچکتر احمدشاه که چهارده سال بیشتر نداشت. نورمن امکان عملی شدن پیشنهاد را ضعیف یافت. این شاهزاده در هنگام تبعید پدرش (محمدعلیشاه) در روسیه زاده شده بود و هم اکنون نیز نزد آنها در خارج از کشور بسر می برد مهم اینکه آمدن او نیاز به فرصت و تشریفات زیادی داشت بعلاوه هنوز سن قانونی نداشت و احتمال اینکه ایران بتواند از نو با نایب السلطنه اداره شود بعید بنظر می رسد .

نورمن در تلگرامی به لرد کرزن نوشت: شاه می گوید اگر ولیعهد نمی خواهد سلطنت کند شاید بهتر باشد رژیم جمهوری در ایران اعلام گردد...

روز سیزدهم ژانویه وزیر خارجه انگلیس نوشت: بسیار فوری لازم است شاه را بر تخت سلطنت نگاه دارید زیرا تغییر سلسله مشکلات فراوانی ایجاد خواهد کرد.

وابسته نظامی فرانسه در تهران به وزیر جنگ گزارش کرد: ژنرال آبرون ساید روز اول ماه آوریل را برای عزیمت نیروهای انگلیسی و ماه مارس را برای انتقال مهمات برنامه ریزی کرده است، تبلیغات سرخ (بلشویک ها) ادامه دارد و تهران بدون پلیس و دولت است (مجلد ۱۷ ص ۱۳ بایگانی وزارت خارجه فرانسه).

سپهدار مستعفی شده و قرار است کابینه ای به ریاست مستوفی الممالک تشکیل گردد. ? ? برته لو? ? BERTHELOT? معاون وزارت خارجه فرانسه وقت، دستور العملی برای انتقال فرانسویان و اتباع تحت الحمایه اش صادر می کند. مستوفی الممالک که با اکراه حاضر شده بود دولتی تشکیل دهد، پس از مشورت با همفکرانش و دریافتن شرایط حاد، شانه از زیر بار مسئولیت خالی کرد و حاضر نشد از وکلای مجلس جهت تسلیم قرارداد ۱۹۱۹ دعوت نماید بنابراین روز ۱۸ ژانویه به حضور احمدشاه رسید و استعفا داد و احمدشاه نیز حکم ریاست وزرایی را از او پس گرفت! و باز رو به سوی سپهدار اعظم کرد تا دولت دیگری تشکیل دهد.

روز ۲۷ ژانویه وابسته نظامی فرانسه طی شماره ۲۷ گزارش داد: نیروهای سرخ وارد تنکابن شدند و املاک سپهدار را غارت کردند .

احمدشاه، وزیران پیشین مشیرالدوله، مستوفی الممالک، صمصام السلطنه، عین الدوله، سپهسالار و فرمانفرما را تک تک و دسته جمعی خواست تا تدبیری برای مملکت ببینند اما در مجموع جملگی امکان تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را که مورد علاقه انگلیسیها بود و در پی آن احمدشاه می توانست سفر کند را مردود دانستند.

روز ۵ فوریه سپهدار اعظم توفیق یافت که کابینه خود را به احمدشاه معرفی کند، در این کابینه چهار مرد سیاسی، که وثوق الدوله آنها را به کاشان تبعید کرده بود، عضویت داشتند اما عضویت آنها در کابینه مشروط بر این بود که سخنی از گشایش مجلس و تسلیم قرارداد ۱۹۱۹ نباشد.

اما روز معرفی وزیران، احمدشاه زیر بار این شرط نرفت و وزیران بلافاصله پس از خروج از کاخ سلطنتی استعفا کردند. هوپه نو HOPPENOT کاردار فرانسه روز ششم فوریه ۱۹۲۱ مراتب را تحت شماره ۳۵ به پاریس تلگراف کرد و یادآور شد شایعه حمایت دولت فرانسه از سپهدار را تکذیب کرده است.

قرارداد ۱۹۱۹ مابین وثوق الدوله و لرد کرزن به امضاء رسید، و مجلس بر آن صحه نگذاشت، این قرارداد منافع منابع و حتی اداره ایران را بطور کل و جزء در اختیار انگلیسیها قرار می داد. البته بعد از انتخابات، تشکیل مجلس در تاریخی که از قبل معین شده بود یعنی ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ تحقق نیافت، به دلیل اینکه همواره لرد کرزن و نورمن و تمام مزدوران انگلیسی خواستار تشکیل مجلس می شدند، همین کافی بود که ایرانیان آن را دامی در سر راه خود بشمارند.

در این باره نطقی که لرد کرزن در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس اعیان انگلیس کرد تأثیری خاص در ایران بر جای نهاد. خبرگزاری رویتر متن کامل آن را مخابره کرد و تمامی محافل آگاه تهران درباره آن به بحث و گفتگو پرداختند.

لرد کرزن اعتراف کرد که سیاست انگلیس در ایران مورد نکوهش بسیاری از هموطنان اوست و حتی کسانی هستند که معتقدند این سیاست از یک روحیه جنون آمیز واقعی سرچشمه می گیرد. اکثریت ایرانیان هم همین عقیده را داشتند. رفتار خشن سرپرستی کاکس، بی احترامی برخی از انگلیسیها نسبت به شاه که او را همچون یک راجه ساده می انگاشتند، حضور نیروهای انگلیسی که پس از آنکه باعث آمدن بلشویکها به خاک ایران شدند ظاهراً مأموریتی برای دفاع از ایران نداشتند، تناوب پیایی و پایان ناپذیر فشارها و آشتیها، آمدن و رفتن صاحب مناصبی که مواجیشان معین بود اما همواره بیشتر از پیش می خواستند و می گرفتند ... همه نشانگر ناهنجاریهایی بود که در درازمدت افکار عمومی ایران را متشنج می کرد و لذا مردم از اینکه سرانجام می فهمیدند که نیت واقعی دولت لندن درمورد آن مسأله حیاتی چیست، براستی خوشوقت بودند. لرد کرزن از همان ابتدای سخنرانی خود، و در تعقیب سیاست کسانی همچون سالیسبوری، لنداون و گری این اصل را مطرح کرد که ایران برای انگلیس اهمیت حیاتی دارد. و این اصل چندان برای او بدیهی می نمود که حتی به بحث درباره آن نپرداخت و فقط گفت: نیازی نیست که برای دفاع از این موضوع حتی دو دقیقه وقت صرف شود

اگر چنین بود و اگر ایران یکی از سنگهای بنای سیاست انگلیس به شمار می رفت، پس آن بی علاقگی و بی تفاوتی ظاهری و ادعای انگلیس چه معنایی داشت و چرا در تهران، در همه جا اعلام می کردند که بدون کمترین تأسف این کشور ناسپاس و حق ناشناس را که نمی گذارد تا آنان به سعادتش برسند ترک خواهند کرد؟ آیا این رفتار آنان داستان موش و گربه را به یاد نمی آورد؟

در آن هنگام مرتباً تهدید می کردند که نیروهای انگلیسی که در مقابل بلشویکها قرارداد بزرودی ایران را ترک می کنند، مرتباً می گفتند که خروج محتمل هیأت نمایندگی انگلیس از ایران نزدیک است و غالباً به اتباع و اعضای هیأتها نمایندگی دیگر کشورها پیشنهاد می کردند که از کمکهای انگلیس برای خروج از ایران بهره بگیرند، اما همه آنها فقط مآثورهای سیاسی برای واداشتن ایرانیان به قبول آن بازی بود. لرد کرزن نمی توانست تصور بکند که دولت تهران قرارداد پیشنهادی را رد کند، این کار به عقیده او چندان خودخواهانه و ابلهانه می آمد که باور نمی کرد ایران به آن دست بزند و اگر ایران مرحمتهایی را که به او پیشنهاد می شد نمی پذیرفت، و امتیازهای تصور ناکردنی را که انگلیس بزرگوار ارانه می داد رد می کرد، انگلیسیها می رفتند و کشور را با سرنوشت غم انگیزش تنها می گذاشتند.

وزیر خارجه انگلیس چند بار بر این تصمیم که بطور تغییرناپذیر بوسیله دولت انگلیس گرفته شده است، تأکید کرد، اما دولت ایران به علت گرایشهای صریح مردم و تظاهرات افکار عمومی شتابی برای تشکیل مجلس جهت تصویب قرارداد نداشت و لذا انگلیسیها برحسب دستورالمعلیایی که دریافت کرده بودند اعلام کردند که در بهار آینده بطور قطعی و همیشگی ایران را ترک می کنند، بنابراین از همان لحظه بانک پرشیا عملیات خود را محدود کرد و اعلام کرد که بزودی دفتر خود را به بندر بوشهر منتقل می کند.

دهم فوریه ۱۹۲۱ بنا به اصرار احمدشاه، سپهدار برای بار سوم درمقابل تشکیل دولت برآمد اما کاردار فرانسه به وزیر خارجه خویش نوشت: سپهدار در کابینه اول خود پستهای دادگستری و فرهنگ را به دو تن آلمانوفیل داد و این دو وزارتخانه برای فرانسه مشکلاتی بوجود آورد و روابط دوستانه ای که وی قبل از رسیدن به قدرت با سفارت فرانسه داشت کافی نیست که ما امروز از او دفاع نماییم. (تلگرام شماره ۴۴ مجلد ۱۷ ص ۳۹ بایگانی وزارت خارجه فرانسه)

روز ۱۱ فوریه نورمن تلگرافی به لرد کرزن به شماره ۸۶ فرستاد و خبرداد: یک ماه است ایران دولت ندارد و سپهدار نتوانسته کابینه موردنظر را تشکیل دهد، تصور نمی رود شخص دیگری هم بتواند موفق به تشکیل دولت بشود و مجلس را دعوت کند، پنجاه و پنج تن از وکلا موافق با ما، طرح مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء کرده اند درصورت بر فرض تشکیل مجلس شورای ملی باز هم قرارداد ۱۹۱۹ را تصویب نخواهد کرد.

قرارداد ۱۹۱۹ مابین وثوق الدوله و لرد کرزن

نامه محرمانه سر پرسى كاكس به وثوق الدوله

نخست وزير ايران ۹ اوت ۱۹۱۹، حضرت اشرف، نسبت به قراردادی که امروز بين دولتین ما منعقد گردید، من مجاز هستم به اطلاع حضرت اشرف برسانم که اعلیحضرت سلطان احمدشاه و جانشینان ایشان از پشتیبانی دوستانه دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تا زمانی که مطابق سیاست ما و مشورت با ما رفتار نمایند، بهره مند خواهند بود تا حس معاضدت و تأمین مالی را در صورت احتیاج به اختیار آن حضرت بگذارد بعلاوه هرگاه مورد حاجت واقع شود پناهندگی در اراضی امپراطوری بریتانیا بدهد.

متن قرارداد

نظر به روابط محکم دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان موجود بوده است و نظر به اعتقاد کامل به آنکه مسلماً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آینده، تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می نماید و نظر به لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از طرف دیگر، مواد ذیل برقرار می گردد:

۱- دولت انگلستان با قاطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام به استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار می نماید.

۲- دولت انگلیس خدمات هر عده مستشار و متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلف بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشاران با کنترات، اجیر و به آنها اختیارات متناسب داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس به خرج دولت ایران، افسران و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوای متحدالشکل نظامی که دولت ایران، ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخل و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت افسران و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد، معین خواهد شد.

۴- برای احتیاجات نقدی لازم جهت اطلاعات مذکور در ماده ۲ و ۳ قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد. تصمیمات این قرض به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین می شود. تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان به منظور مساعدت، وجوه لازم را که برای اصلاحات مذکور لازم است خواهد رساند.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به تدارک وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می باشد، حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترک ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نماید. در این باب باید قبلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرجهایی که مهمتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶- دولتین توافق می نمایند در باب تعیین متخصصین، طرفین برای تشکیل کمیته ای که تعرفه گمرکی را تجدیدنظر نموده با منافع حقه مملکتین و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید.

روز پنجشنبه ۱۲ اوت ۱۹۱۹ شاهزاده فیروز میرزا وزیر امور خارجه ایران تلگرافی به سفارتخانه های شاهنشاهی ایران در استانبول و پاریس فرستاد مینا بر اینکه اعلیحضرت و همراهان از راه قفقاز؟ استانبول عازم پاریس و لندن هستند و احمدشاه و ملتزمین رکاب در همین روز از قصر فرح آباد به طرف قزوین حرکت کردند.

در ۲۲ دسامبر ژنرال هادلستون از قاهره عزیمت کرد تا به هیأت اعزامی به تهران به ریاست ژنرال دیکسون، ملحق شود. گرچه قرارداد ایران و انگلیس هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده و قوت قانونی نداشت و بدین منظور انتخابات مجلس شتاب آلود انجام گرفته بود تا اوایل سال مسیحی نمایندگان بتوانند در دوره جدید مجلس شرکت جویند و به قرارداد رأی بدهند، معهدا دولت انگلستان گونی به تصویب آن اطمینان دارد و یا آن را تصویب شده تلقی می کند نخستین هیأت نظامی خویش را اعزام تهران کرد و بدین منظور ژنرال دیکسون را یک درجه ارتقاء داد.

هیأت نظامی به ریاست دیکسون مرکب بود از هشت تن افسر انگلیسی که پنج تن از آنها از ماریسی به ایران عزیمت کرده بودند. مقرر بود به این هیأت، هشت تن افراد تعیین شده از جانب دولت ایران نیز ملحق شوند. ریاست هیأت ایرانی را سالار لشکر معاون وزارت جنگ و برادر نصرت الدوله فیروز میرزا وزیر خارجه برعهده داشت و سرگرد فضل الله خان افسر ژاندارمری منشی هیأت بود.

ژنرال دیکسون که در جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ حفظ امنیت مناطق افغانستان و سیستان و خراسان را برعهده داشت، تا این حدود را از تهدید نیروهای آلمان مصون نگهدارد در سال ۱۸۷۱ در تهران متولد شده بود چون پدرش در آن تاریخ دبیری سفارت انگلیس در ایران را برعهده داشت، وی بخوبی زبان فارسی را حرف می زد.

در میان وقایعی که در ماههای آخر سال مسیحی ۱۹۱۹ در ایران رخ داد چند خبر جای مخصوص بخود را دارد: نخست تولد محمدرضا فرزند رضاخان میرپنج در ۲۶ اکتبر که پدرش در جبهه های جنگ شمال با شورشیان می جنگید و در بازگشت از این نبرد بود که آگاه شد صاحب فرزندان دوقلو محمدرضا و اشرف شده است. دیگر اینکه میرزا کوچک خان معروف به جنگلی حاضر شد تحت شرایطی دست از بلوا و شورش بردارد و دولت موافقت کرد او را بعنوان بازرس فرهنگی در منطقه منصوب نماید. دیگر شورش کردستان به سرکردگی سیمیقو بود.

در روز دوم ژانویه ۱۹۲۰ روزنامه های تهران نام هشت تن افسر عالیرتبه ایرانی را که به عضویت کمیسیون مشترک نظامی ایران و انگلیس ناشی از قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ منصوب شده اند منتشر ساختند. ریاست هیأت با سالار لشکر بود که وی را چندی پیش به معاونت وزارت جنگ منصوب کرده بودند. ترکیب هیأت بدین سان بود:

الف) اعضای انگلیسی کمیسیون:

- ۱- ژنرال دیکسون
- ۲- ژنرال هادلستون
- ۳- سرهنگ موان
- ۴- سرهنگ لامون
- ۵- سرهنگ فرازر
- ۶- نایب سرهنگ ایروینگ فورتنسکو
- ۷- نایب سرهنگ استال

۸- نایب سرهنگ ویکام

(ب) اعضای ایرانی کمیسیون:

۱- سالار لشکر (برادر فیروز وزیر خارجه)

۲- دکتر امیر اعلم (داماد وثوق الدوله نخست وزیر)

۳- سردار مقتدر

۴- سرهنگ فضل الله خان

۵- سرگرد عزیزالله خان

۶- سردار مدحت

۷- سرگرد زمان خان

۸- سروان علیرضاخان

اشغال ایران توسط بلشویک ها

در هفته اول ماه اوت ۱۹۲۰ وضع پایتخت ایران آشفته بود و احمدشاه واقعا احساس خطر می کرد. بلشویک ها در سراسر شمال ایران مستقر شده بودند و نیروهای منظم انگلیسی مرکب از چند هنگ سوار نظام مجهز به توپخانه سنگین در برابر آنها عقب نشسته بودند، یعنی درحقیقت دفاع نکرده و مقاومتی به خرج نداده بودند. البته ژنرال شامپانی فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران برای عقب نشینی نیروهای خود دلایلی داشت اما این دلایل بیشتر سیاسی بود تا نظامی و به کار دولت ایران که همه امید خود را در ایستادگی نیروهای انگلیس مقابل هجوم بلشویک ها بسته بود نمی خورد. در مباحثه ای که بین ژنرال انگلیسی شامپانی و سرهنگ روسی استاروسلسکی در مقابل احمدشاه صورت گرفت، فرمانده قزاق اتهامات سختی به ژنرال شامپانی وارد آورد و عملیات نظامی او را در گیلان محکوم ساخت و صمیمیت انگلیس را در مبارزه با بلشویک ها تردیدآمیز تلقی نمود و دلایل ژنرال انگلیسی را برای تخلیه منجیل و عقب نشینی به قزوین سست قلمداد کرد. درست در همین موقع بود که دولتمردان ایرانی دریافتند که قوای دولتی برای دفاع بلشویک ها و جنگلی ها و شورشیان به شمال عزیمت نموده اند و پایتخت خالی از نیروهای نظامی و در معرض خطر است و به تنها هنگ ژاندارم حاضر در تهران نیز نمی شود اعتماد کرد. مشیرالدوله متوسل به سرهنگ گلرپ سوندی فرمانده نیروی ژاندارمری شد تا هنگ شماره ۴ را به تهران احضار نماید. فرمانده ژاندارمری پاسخ داد جمع آوری نیروها در منطقه و اعزام آنها به تهران دست کم تا ۱۵ سپتامبر بطول می انجامد و انگهی باید قبلاً به آنها حقوق و جیره شان پرداخت شود.

مشیرالدوله پس از اینکه از جانب ژاندارمری مأیوس گردید کمک بختیاریه را که گفته بودند دوهزار مرد جنگی به تهران می فرستند به احمدشاه پیشنهاد کرد ولی با مخالفت او مواجه شد. احمدشاه هنوز خاطره رفتار بختیاریه را با پدرش محمدعلیشاه فراموش نکرده بود و می اندیشید در این روزهای حساس همان بهتر که درپایتخت، نیروهای مخالف قاجار وجود نداشته باشد تا بتوانند احتمالاً کودتا کنند. از این رو توجه از نو به جانب استاروسلسکی معطوف گردید. نیروهای اعزامی به مازندران به جانب گیلان سوق داده شدند. هنگ مختلط نیز به آنها پیوست. یکصد هزار تومان هزینه عملیات جنگی در اختیار فرمانده نیروها قرارگرفت و استاروسلسکی شخصاً فرماندهی عملیات را عهده دار شد و مجموع قوا بطرف منجیل به حرکت درآمد.

روز ۱۵ ماه اوت در حدود اسماعیل آباد با دسته های از پیش قراولان بلشویک جنگ در گرفت. چهل اسیر و سه مسلسل از آنان گرفته شد.

روز ۱۸ ماه اوت منجیل که از طرف بلشویک ها رها شده بود به تصرف نیروهای دولت ایران درآمد.

روز ۲۱ ماه اوت از سفیدرود گذشتند.

روز ۲۲ ماه اوت کلیه نیروهای دولتی ایرانی به شهر رشت رسیدند و آنجا را متصرف شدند. تعداد اسیران در این وقت یکهزار تن بود که از آنان ده توپ و پنجاه مسلسل و تعداد زیادی مهمات و ذخایر بدست آمد. در میان اسیران دو افسر ترک و یک افسر آلمانی وجود داشت که اظهار می کرد او را به زور وارد بلشویک ها کرده اند. احمدشاه در این موقع استاروسلسکی را به لقب امپراتوری مفتخر ساخت. ظاهراً در این جنگ با شورشیان و بلشویک ها رضاخان نیز حضور داشت.

در ۲۸ ماه اوت دولت فرانسه، ضمن ارسال تلگرامی به دولت ایران، پیروزی قوای دولتی را بر بلشویک ها تبریک گفت (تلگرام شماره ۱۳۷ وزیر خارجه فرانسه) اما این پیروزی مدت زیادی دوام نیاورد در حدود ۳۱ ماه اوت نیروهای قزاق از پایگاههای خود عقب نشستند...

در اول ماه سپتامبر خصوصاً در محافل مخالف شایع شد که روس و انگلیس طرح قرارداد تازه ای را برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ، نظیر آنچه در سال ۱۹۰۷ امضاء کرده بودند، تهیه دیده اند. بدین سان روشن می شد چرا انگلستان نیروهای خویش را از شمال ایران فراخواند و میدان را برای روسها بازگذاشت تا آنچه را که او تخلیه می کند اشغال نمایند.

سروان دوکروک وابسته نظامی فرانسه در تهران در دوم سپتامبر ۱۹۲۰ گزارش داد: ... عملیات نظامی استاروسلسکی نیز با نظر انگلستان انجام گرفت زیرا بدون همراهی انگلیس نمی توانست بر گروههای تروریست قفقازی ایرانی غلبه کند. وانگهی در مجموع این عملیات نظامی به آبروی انگلستان لطمه ای نخورد، بهمین جهت از جانب سفارت بریتانیای کبیر به استاروسلسکی شمانت و بدگویی نشد که هیچ، بلکه در طول مدتی که در گیلان به سر می برد دختر و همسرش در قزوین مهمان ژنرال شامپانی فرمانده نیروهای انگلیس بودند. البته باید این مطلب را نیز افزود که ژنرال دیکسون به سهم خویش سرهنگ استاروسلسکی را متهم به داشتن رابطه با بلشویک ها (چه آنها که در شمال ایران بودند و چه آنها که در مسکو هستند) می کرد. برخی از زندانی ها اذعان داشتند که با استاروسلسکی در رابطه بوده اند معهداً خیلی مسائل که از ماه پیش در ایران گذشته بود لاینحل مانده که اهم آن عقب نشینی نیروها در شهرهای انزلی و رشت و منجیل بود. آیا واقعاً سربازان دستورداشتند که جنگ نکنند؟ هدف این بود که هر نوع امید دولت مرکزی را به حفظ استقلال خویش از بین ببرند؟...

در همین روز آقای فلوریو A.DE.FLEURIEALL سفیر فرانسه در لندن به تلگرام های شماره ۵۳۷۷ و ۵۷۳۹ وزیر خارجه خود درباره وضع ایران چنین پاسخ داد: وزارت خارجه انگلیس مصر است که وزیرمختارش در تهران در باب اوضاع ایران زیاده روی می کند معهداً منکر نمی شود که تهیه مقدمات امر برای تخلیه احتمالی ایران در صورت هجوم بلشویک ها مفید است.

روز ۱۳ فوریه ۱۹۲۱ سروان دوکروک وابسته نظامی فرانسه، وضع سیاسی و نظامی ایران را چنین توصیف می کند:

گیلان یک دسته از بلشویک ها مأمور شناسایی محل شده و در کمال بی احتیاطی به حدود امامزاده هاشم رسیده اند و با نیروی انگلیس درگیری حاصل کرده اند. وزیرمختار بلشویک روتشتاین RODASTEIN از مسکو به سوی تهران عزیمت کرده است، وی به همراه چهل تن به ایران می آید.

آذربایجان - سیمقو بین خوی و ارومیه حاکم مطلق است، بلشویک ها بر منطقه مغان تا آستارا حکومت دارند.

تهران عده ای از وکلای مجلس با گشایش پارلمان موافق هستند ولی مخالف طرح قرارداد ۱۹۱۹ هستند، دولت انگلستان اخیراً ۱۵۰ هزار تومان برای پرداخت به بریگاد (دیویزیون) قزاق، پرداخت کرده است. (مجلد ۵ ص ۱۶۲ بایگانی وزارت خارجه فرانسه)

پس از آنکه دیویزیون قزاق از استاروسلسکی ژنرال روس گرفته شد و تحویل ژنرال دیکسون DICKSON انگلیسی گردید احمدشاه به توصیه انگلیسیها سردار همایون را به فرماندهی آن گماشت ولی درحقیقت رشته همه کارها در دست سرهنگ اسمیس SMITH معاون ژنرال دیکسون بود، بویژه که به امور مالی بریگاد هم نظارت می کرد.

از راست به چپ: محمودلی میرزا فرمانفرمانیان، ژنرال آبرون ساید، اسمیت، نصرت الدوله فیروز فرمانفرما لرد کرزن همچنان تلویحاً می گفت که اگر مجلس ایران بالاخره تشکیل شود و حتی فقط اصول قرارداد را تصویب کند، وزارت امور خارجه در متن قرارداد تجدید نظر خواهد کرد، تا استقلال کشور ایران بهتر حفظ گردد، برخی از موارد قرارداد اصلاح خواهند شد، تا افکار عمومی که بر اثر رفتارهای مستبدانه سرپرسی کاکس به هیجان آمده بود تسکین یابد، و بالاخره اینکه متن قرارداد به جامعه ملل پیشنهاد می شود، که البته آن را تأیید خواهد کرد زیرا که دربرابر عمل انجام شده تصویب آن به وسیله مجالس دو کشور و توشیح آن بوسیله پادشاهان دو مملکت قرار می گیرد و جز تصویب راهی دیگر ندارد.

لرد کرزن در پایان، ملتسمانه از ایران خواست که مصلحت واقعی خود را تشخیص دهد و کمک پیشنهادی انگلیس را بپذیرد. او گفت اگر ایران به این پیشنهاد عمل نکند انگلیس دیگر به صرف نوعدوستی هیچ کمکی به این کشور نخواهد کرد. بدیهی است که هیچکس هرگز در نوعدوستی انگلیس تردید نکرده بود!

نورمن، وزیرمختار انگلیس در آخرین روزهای اکتبر ۱۹۲۰ یادداشتی به دولت ایران داد که در آن بر چند نکته تأکید ورزیده بود و لرد کرزن چند روز بعد در نطقی در مجلس انگلیس آن نکات را به گونه ای گسترده تر بازگو کرد. او مخصوصاً خواستار شد که مجلس ایران هرچه زودتر تشکیل شود و به مسأله انحلال تیپ قزاق و تشکیل یک نیروی نظامی دیگر به فرماندهی افسران انگلیسی و دریافت اسلحه و مهمات از انگلیس رسیدگی کند (و آن را تصویب نماید). وزیر امور خارجه انگلیس در آخرین بخش از سخنان خود گفت، اگر ایران نظریات انگلیس را نپذیرد و کاملاً با انگلیس همکاری نکند انگلیس دیگر هیچ توجهی به ایران نشان نخواهد داد.

چنانکه دیدیم این هشدار به انحلال تیپ قزاق انجامید و موجب کناره گیری دولت ملی مشیرالدوله (۲۶ اکتبر ۱۹۲۰) گردید که پس از مذاکرات بسیار، یک دولت دمکرات لیبرال به ریاست سپهدار اعظم جای آن را گرفت. رئیس دولت جدید در برابر هیجان افکار عمومی شتابزده اعلام کرد که برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ دست به هیچ کاری نمی زند و در زمینه سیاست خارجی همان سیاست دولت قبلی را دنبال می کند (ایران، ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰).

سپهدار دولتمردی که سرنوشت ملت ایران در این اوضاع بحرانی به دست او سپرده شد، پیرمردی بود که بار سنگین عمر را بر دوش می کشید. او اهل رشت بود و در آن خطه املاک وسیع داشت و در آنجا از نفوذ و اعتبار برخوردار بود و امید می رفت که به کمک او خطه گیلان به صلح و آرامش به دامن میهن بازگردد. سپهدار سابقه سیاست طولانی داشت و از فکر سلیم و تجربه کافی بهره مند بود. او دیروز دوست روسها و امروز خدمتگزار انگلیسیها بود و با نهایت حسن نیت و صمیمیت می خواست آن همه منافع متضاد را با هم آشتی دهد و علی الخصوص صلح و رفاه را به میهن مصیبت زده خود بازگرداند.

البته نباید تصور می شد که او پیشاپیش آماده پذیرفتن همه ادعاهای انگلیس بوده است. استعفای او از مقام وزارت جنگ دولت مشیرالدوله نشان داد که او می تواند استقلال رأی خود را حفظ کند. اما او نیروی لازم را نداشت و بیم آن می رفت که نکند که مرد آن اوضاع نباشد.

اولین کاری که سپهدار کرد بررسی یادداشت دولت انگلیس بود. به پیشنهاد او احمدشاه تصمیم گرفت که در غیاب مجلس بررسی مسأله را برعهده یک مجلس عالی مشورتی مرکب از وزیران، شاهزادگان درجه اول، اعیان و اشراف و نمایندگان حاضر در تهران بگذارد.

از زمانی که مشروطه اعلام شد تاکنون این سومین بار بود که چنین مجلس عالی مشورتی تشکیل می شد. اولین مجلس بوسیله علاءالسلطنه در ۱۹۱۲ به منظور عقب انداختن تاریخ انتخابات مجلس شورای ملی و دومین مجلس بوسیله وثوق الدوله در ۱۹۱۷ برای اصلاح قانون انتخابات تشکیل شد و هر دو اجلاس بدون هیچگونه تصمیم گیری پایان گرفتند. لذا تصور نمی رفت که اجلاس سوم هم، چنان نکند.

این اجلاس در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ در کاخ گلستان تشکیل شد. ملایان تهران در برابر مدخل کاخ سلطنتی جلوی شرکت کنندگان را می گرفتند و آنان را به قرآن سوگند می دادند که به کشور خیانت نکنند. این امر یکی از آخرین و تأثیرآورترین صحنه های عمر دولت مشیرالدوله را به یاد می آورد که در ضمن آن، رئیس دولت ناگهان قرآن را از جیب بغل خود درآورد و اعضای کابینه را بدان سوگند داد که به کشور خیانت نکنند.

احمدشاه جلسه را افتتاح کرد و بوسیله رئیس تشریفات دربار اعلام نمود که این اجلاس به پیشنهاد دولت تشکیل شده است، زیرا که در غیاب مجلس، دولت احساس می کند که از حل مسائل مهمی که با آنها روبرو است عاجز است.

پس از آن رئیس دولت، اوضاع را بطور خلاصه چنین توصیف کرد: خطر بلشویکها ممکن است از گیلان به دیگر نواحی جنوبی دریای مازندران و حتی سراسر شمال کشور گسترش یابد. دولت کنونی، دیگر کمک نقدی را که از خارج به دولت‌های پیشین می رسید، دریافت نمی کند و نمی تواند به جز ژاندارمری نیروی دیگری تدارک ببیند، زیرا که قزاقها که بر اثر دو شکست، افسرده و دلسرد شده اند، دیگر قابل استفاده نیستند و این ناتوانی با صدور یادداشت دولت انگلیس که متن آن قرانت می شود مقارن شده است.

در فردای آن روز دولت سپهدار با یک مشکل تازه روبرو شد: بلشویکها هم به نوبه خود به فعالیت پرداختند و ضرب الاجلی برای دولت ایران فرستادند. چیچرین وزیر امور خارجه بلشویک یادداشتی بوسیله مشاور الممالک (نماینده ایران در مذاکرات مسکو) برای دولت ایران فرستاد که در آن، شرایط تخلیه انزلی و سواحل دریای مازندران را اعلام کرده بود: اولین شرط، خروج فوری نیروهای انگلیسی از ایران بود.

بدینسان رئیس دولت، بار دیگر در میان منگنه سندان انگلیس و چکش روس قرار گرفت، لذا دوباره بزرگان تهران را فراخواند و آنان را در روز اول ژانویه ۱۹۲۱ گردهم آورد و بیست و شش ماده یادداشت شوروی را با ایشان در میان نهاد. این اجلاس به این نتیجه رسید که مصلحت این است که مجلس تشکیل شود و یادداشتهای روس و انگلیس همزمان به آن تسلیم گردد. این اجلاس بطور اصولی با تمامی شرایط بلشویکها موافقت کرد زیرا که این شرایط فی الواقع استقلال ایران را تضمین می کرد و امتیازهای مادی بسیار در اختیار ایران می گذاشت. اما بزرگان تهران فقط با درخواست بلشویکها مبنی بر آزادی عمل برای تبلیغات سوسیالیستی در همه نقاط ممالک محروسه مخالفت کردند.

محافل آگاه تهران برای این اجلاس اهمیت خاص قائل شدند زیرا که تصمیمهای آن انعکاس گرایشهای عمومی و فعلی مردم بودند. در عین حال تصور می شد که شخص شاه قرارداد با لندن را بر سازش با مسکو ترجیح می داد، زیرا که در بدترین شرایط می توانست به مهمان نوازی وسیع در انگلیس امیدوار باشد. اما ایرانیان علاقمند بودند که در آن اوضاع آشفته و بحرانی شهریارشان در کنارشان بماند.

اختلاف نظر میان شاه و دولت در روز ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ به یک بحران تازه در دولت انجامید و سپهدار اعظم استعفا کرد. اما شاه با توجه به مشکلاتی که جانشینان احتمالی او برای تشکیل دولت پیدا می کردند، چاره ای جز آن نداشت که از او بخواهد تا استعفایش را پس بگیرد.

سپهدار مردی ساده و مهربان بود و می کوشید تا همه را با هم آشتی دهد. او در آن زمان بهترین تجسم وضعیت سیاسی کشور بود. سیاستی متکی بر ناپایداری و دفع الوقت که ممکن بود تلخ ترین فاجعه ها را برای کشور به دنبال داشته باشد.

در تهران منتظر تشکیل مجلس بودند. نمایندگان، که دولت احضارشان کرده بود، کم کم از ایالت‌های دوردست به پایتخت می رسیدند تا وقتی که حدنصاب هفتاد نفر به دست آید و مجلس رسماً افتتاح گردد. این مجلس برای آن وضعیت وخیم و آشفته راه حلی پیدا می کرد و از آنجا که در چنبر افکار عمومی (که با انگلیس بیشتر از روسیه مخالف بود) و لزوم مقابله با تهاجم بلشویکها گرفتار آمده بود، دو راه بیشتر در پیش پا نداشت: یا درخواست کمک از یک کشور اروپایی (و به طریق اولی: انگلیس) و یا مذاکره با مسکو. و این نکته ای بود که دولت دریافته بود و برای مذاکره با نمایندگان شوراها منتظر باز شدن مجلس نمانده بود.

نکته جالب توجه این است که در این کشور که قانون اساسی افسانه ای بیش نیست و مجالس منتخب، کنترل مداوم بر سیاست خارجی کشور ندارند، افکار عمومی (هرچند که بطور ناقص بوسیله مطبوعات از مسائل و اخبار آگاه می شود) می تواند به آسانی صدای خود را به گوش دولت برساند، و وزرا خواه از ترس راه افتادن مردم و خواه از ترس جان خودشان جرأت نمی کنند که بطور مدام با افکار عمومی در بیفتند و معمولاً از تظاهرات مردم بی اندازه حساب می برند.

دولت ایران در همان حال که ظاهراً قصد قطع پیوند با لندن را داشت، در اجرای تمایل عمومی، مذاکرات مسکو را تسریع می بخشید و با مشاور الممالک که اخیراً تا ایستگاه مرزی آمده بود تا آسان تر با روسای خود در تهران تماس بگیرد، در تماس دائمی بود. بلشویکها افسرانی را به رشت فرستادند تا اسلحه، مهمات و حتی مریبان خود را از شورشیان ایرانی پس بگیرند و ببرند، و شورشیان که به این ترتیب از حمایت خارجی محروم می شدند راهی جز تسلیم نمی داشتند. خلع سلاح آنها با عبور آخرین واحدهای انگلیسی از همدان به سمت بغداد همزمان شد.

بعضی از دست اندرکاران مدعی بودند که به محض اینکه نیروهای انگلیسی دور شدند سرخها جایشان را خواهند گرفت و به نوبه خود شمال ایران را اشغال خواهند کرد. انگلیسیها چنین فکر می کردند اما تاکنون به قدری در این ماجرا مرتکب اشتباه شده بودند که عقیده آنها دیگر کمتر کسی از انبوه مردم را متقاعد می کرد و در میان اروپائیان مقیم تهران هم هیچ بازتابی نداشت.

هیچ قرینه و دلیلی وجود نداشت تا تصور کنیم که بلشویکها ضمن تضمین آشکار استقلال ایران قصد داشتند جای انگلیس را بگیرند و جای خالی را پر کنند و یا از طریق تبلیغات عوامل نفوذی خویش، سبب تغییر حکومت گردند. وانگهی اگر هم اقدامات خود را در این جهت متمرکز کرده بودند، این اقدامات شدید و ناگهانی نبودند و موجب تغییرات فوری نمی شدند. دین اسلام، علی الخصوص در محافل شیعی که هنوز بسیار تعصب آمیز بودند و زیر نفوذ روحانیان قرار داشتند بهترین سد و مانع در راه فعالیت‌های مارکسیست‌های تازه از راه رسیده به شمار می رفت، و این سدی است که به این زودبیا از میان نخواهد رفت.

وانگهی بلشویکها در آن هنگام از اشغال مناطقی که قرار بود به زودی از لحاظ بازرگانی به رویشان گشوده شود و در آنجاها فقدان راههای ارتباطی و وجود بیابانهای وسیع مطمئن ترین وسایل دفاعی در برابر مهاجم بود، چه نفعی می توانستند ببرند؟ آیا ترجیح نمی دادند که احترام امضای خود را نگاهدارند و از راه احترام کامل مقررات و مواد قرارداد نشان دهند که دولتشان واقعاً در خور نامی که بر خود نهاده است، هست و اما در مورد موضوع حمله به منافع انگلیس در هندوستان هم باید گفت که آیا در آن اوضاع و احوال هنوز در این فکر بودند و اگر چنین می بود آیا نمی توانستند به جای اردوکنشی نظامی وسیله ای کارا تر و مؤثرتر به کار برند.

در این شرایط، آینده ایران کمتر از گذشته تاریک می نمود و اگر سیاستمدارانی درستکار و شریف و بی غرض پیدا می شدند که مصمم به سر و سامان دادن مالیه و اصلاح تشکیلات اداری می بودند، ایران می توانست با آنچه دارد خوب زندگی کند، و این بهترین و منطقی ترین راه حل مسأله بود، حال لرد کرزن هرچه می خواست بگوید، بگوید! دولت شورایی بلشویکها قراردادی را به ایران پیشنهاد می کند که صد در صد به نفع دولت ایران بود که به قرارداد ژانویه

۱۹۲۱ معروف می باشد، و در این زمان روسها در اجرای این قرارداد پایبندی خود را ثابت می کنند و حسن رفتار روسها باعث برقراری روابط خوبی مابین ایران و روس می گردد.

برعکس انگلیسیها از این وضع بسیار ناراضی بودند و کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ را تدارک دیدند.

امضای قرارداد ایران و روسیه شوروی (ژانویه ۱۹۲۱)

مذاکرات مسکو به نتیجه می رسد، مواد مربوط به مسائل ارضی، مالی، اقتصادی، نظامی و سیاسی قرارداد ایران و روسیه، تشکیل مجلس اعلای ایران و موافقت دولت ایران با این قرارداد نشانگر موفقیت مشاورالملک و مهارت و کاردانی نمایندگان روسیه است که در این موقعیت بحرانی ایران، بی نظری خود را در برابر خودخواهی انگلیس قرار دادند.

گسیل یک هیأت ایرانی به پایتخت روسیه شوروی با تغییر جهت در سیاست خارجی ایران که در اواخر سال ۱۹۲۰ روی داد، همزمان بود. دولت ایران که این امید را که به کمک امکانات خود، نیروهای سرخ را از خاک ایران بیرون براند از دست داده بود و همچنین از آن می ترسید که جلب کمک مادی معنوی انگلیس برایش بسیار گران تمام شود، تصمیم گرفت که با همسایه شمالی خود به مذاکره بپردازد. مشاورالملک، نماینده پیشین ایران در کنفرانس صلح پاریس بود که شاهزاده فیروز (انگولوفیل) جایش را گرفت و اکنون مأمور انجام مذاکرات مسکو گردیده است.

متن قرارداد ایران و روس

متن قرارداد ایران و روس بصورتی که در جلد اول تاریخ بیست ساله ایران نوشته حسین مکی، نقل شده، به شرح زیر است:

- ۱- دولت جمهوری روسیه همه معاملات و قراردادهای دولت سابق روسیه با ایران را لغو نمود.
- ۲- دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قرارداد های سابق روسیه را با دولت ثالثی راجع به ایران لغو می نماید (یعنی تقسیم ایران میان روس و انگلیس به دو منطقه نفوذ و سیاستهای غیر اخلاقی که در پشت پرده تزویر به دولتهای خارجی اجازه دخالت در کارهای ایران می داد
- ۳- دولتین متعاهدین، از دخالت در امور داخلی یکدیگر احتراز می ورزند.
- ۴- دولت جمهوری روسیه قرض ایران را به روسیه باطل می شمارد و در هر محلی که برای تأدیه قرض مزبور معین شده بود دخالت نخواهد نمود.
- ۵- دولت روسیه بانک استقراضی را به نقود و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیرمنقول آن، به ایران تعویض می نماید.
- ۶- دولت روسیه راه شوسه انزلی- تهران قزوین همدان و کلیه متعلقات آن و اسکله و وسایل نقلیه در راه ارومیه را و تمام خطوط تلگرافی که روسیه در ایران کشیده و پرت (بندر) انزلی و تمام متعلقات آن را به ایران تسلیم و تفویض می کند.
- ۷- دولتین متعاهدین در کشتیرانی در بحر خزر حق مساوی خواهند داشت.

۸- تمام امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته اند از درجه اعتبار ساقط است. (از اراضی و املاکی که روسیه سابق دارا بود فقط امارت سفارت در تهران و زرگنده و امارت قنسولگری، به مالکیت روسیه می ماند. دولت ایران هم وعده می دهد که امتیازات مزبور را به دولت خارجی دیگری یا اتباع دولت دیگری ندهد، دولت روسیه در اداره کردن قریه زرگنده مداخله نخواهد داشت. الغای امتیازات البته شامل راه آهن جلفا و تبریز و کشتیهای دریاچه ارومیه هم خواهد بود.

۹- جزیره آشوراده و فیروزه به دولت ایران اعاده می شود. در رود اترک طرفین متعاهدین حق تساوی دارند. برای رفع اجحاف حیث اراضی و میاه در طرف خراسان کمیسیونی از اعضای روسی و ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهند کرد.

۱۰- دولت روس تمام ادارات روحانی روس را در ایران منحل و امارات آنها را به ایران واگذار می نماید که برای تأسیسات ملی به کار برند.

۱۱- حق قضاوت قنسولها بکلی باطل شده و رعایای طرفین روس و ایران تابع قانون محلی خواهند بود.

۱۲- اتباع طرفین در خاک یکدیگر از خدمت نظامی و پرداخت عوارض جنگی معاف هستند .

۱۳- در مسافرت اتباع طرفین در خاک طرفین رعایای روس و ایران و رعایای ایران و روس حقوق کامل خود را خواهند داشت.

۱۴- تجارت و حقوق گمرکی امتعه روس در ایران به موجب نظامنامه ای علیحده در کمیسیونی مرکب از طرفین معین خواهد شد.

۱۵- طرفین حق ترانزیت در خاک یکدیگر خواهند داشت.

۱۶- طرفین متعاهدین هرچه زودتر باب مخابرات پستی و تلگراف را باز خواهند کرد و قرارداد آن توسط کمیسیون علیحده معین می شود.

۱۷- طرفین در پایتخت یکدیگر با رعایت حقوق بین المللی نماینده سیاسی خواهند داشت.

۱۸- طرفین در نقاطی که لازم بدانند تأسیس قنسولگری خواهند نمود و باید این تأسیس و تعیین قنسولگری قبلاً به اطلاع و تصویب طرفین رسیده باشد .

۱۹- اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران به روسیه حمله کند پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را به این مسئله جلب کرد و اتمام حجت نمود. در صورتی که دولت ایران قادر به جلوگیری نشد ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد و روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز به ایران ممانعت خواهد نمود.

۲۰- هرگاه صاحب نظران مجری که دولت ایران استخدام می نماید از خدمت دولت ایران بخواهند سوء استفاده نمایند و بر علیه روسیه اقدام نمایند روسیه انفصال آنها را از ایران خواهد خواست.

۲۱- دولت ایران وعده می دهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با کمپانیهای مرکب از تبعه ایران و روس داخل مذاکره شود و برای فروش و حمل و نقل ماهی به روسیه موجبات تسهیل در قرارداد تجارتي و گمرکی فراهم خواهد نمود.

۲۲- در هر شهر که بانک استقراضی خانه داشته باشد و در آنجا قنسولگری روسیه منزل نداشته باشد، یکی از خانه های بانک به قنسولگری داده خواهد شد.

۲۳- دولت روس متعهد می شود تمام خساراتی را که از قشون روس به ایالت گیلان وارد شده جبران کند. برای تعیین خسارات کمیسیونی از طرفین منعقد خواهد شد.

۲۴- عهدنامه در مدت سه ماه به تصویب دولتین خواهد رسید.

۲۵- عهدنامه به روسی و فارسی نوشته شده و در هر دو مضمون سندیت خواهد داشت.

۲۶- عهدنامه بعد از امضاء فوراً مجری خواهد شد.

در روز ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۶ دی ۱۲۹۹) دولت ایران بوسیله تلگرام نماینده خود اطلاع پیدا کرد که مقامات شوروی مواد ۲۶ ماده ای قرارداد را که در امتداد مواد تجدیدنظرشده پیشنهادی از طرف ایران بوده است را پذیرفته اند و شورای کمیسرهای ملت در مسکو آن را امضاء و تصویب کرده اند.

قرارداد روس و ایران تمامی قراردادها و عهدنامه هایی را که پیش از آن میان روسیه تزاری و یک دولت ثالث در مورد ایران بسته شده بود کان لم یکن اعلام کرد (مواد ۱ و ۲) و لذا موضوع تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و معاملات و زد و بندهای خلاف اخلاقی که در پوشش عوامفریبی موجب ارضای برخی از اشتباههای سیری ناپذیر می شد و مداخله دولتهای بیگانه را در امور داخلی کشور در پی داشت، ملغی شد.

روز ۱۶ فوریه ۱۹۲۱ لرد کرزن از لندن به وزیر مختار خود در تهران تلگراف کرد: ... من به شما دستورندادم که اصرار ورزید دولت ایران مجلس را تشکیل بدهد و قرارداد تسلیم آن شود، این قرارداد می بایست تا قبل از پایان سال ۱۹۲۰ تصویب می شد اینک شش هفته از پایان سال می گذرد ضمناً دولت انگلیس مایل به لغو قرارداد نیست، نباید تقصیر آن را به گردن بگیریم، این قرارداد اگر بطور مشروع و قانونی تصویب می شد و مفاد آن به اجرا در می آمد مملکت ایران از وضع آشفته و اسف انگیز فعلی نجات پیدا می کرد... مردم باید بدانند که امضای قرارداد کار دولت ایران است نه ما...

نورمن پاسخ داد: کابینه سپهدار با همان آدمهای پیش معرفی شد فقط محتشم السلطنه به وزارت خارجه منصوب گردیده و به هیچ وجه امکان تصویب قرارداد نمی رود، سپهدار پیشنهاد می کند یا با دعوت نمایندگان مجلس طرح قرارداد جدیدی جز آنچه وثوق الدوله تهیه کرده است بررسی شود و یا هیأتی با نمایندگان انگلیسی به قرارداد موجود رسیدگی کند و بررسی های خود را به مجلس ابلاغ نماید، سپهدار می پرسد کدام از دو راه را می پذیریم در مقابل نصرت الدوله پیشنهاد می کند جواب دولت انگلیس به پرسش سپهدار به تعویق بیفتد تا دولت سقوط کند و او خواهد توانست شخصاً دولتی تشکیل دهد.

اما این دولت تشکیل شد ولی نه بوسیله نصرت الدوله بلکه بوسیله سید ضیاء الدین طباطبائی پسر آقا سید علی یزدی و مدیر رعد با همکاری رضاخان میرپنج یکی از سردستگان نیروی قزاق.

صبح روز ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ ساعت هشت و نیم صبح هوپه نو کاردار فرانسه به شماره ۵۱ تلگرافی به این شرح به وزارت خارجه فرانسه فرستاد: فوری با حق تقدم برای مخابره: دو هزار و پانصد قزاق ایرانی به فرماندهی ژنرال رضاخان از قزوین حرکت کرده به تهران رسیده بدون سر و صدا و شلیک تیر، شهر را تصرف کردند و دولت را سرنگون ساختند. در همین روز اما ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر نورمن وزیرمختار انگلیس به شماره ۲۳۷۹/۲/۲۴ به لندن خبر داد: واحدهای قزاق مقیم قزوین و همدان شامل ۲۵۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر با هشت توپ صحرايي و هجده مسلسل تحت فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین بطرف تهران حرکت کرده و در تاریخ ۲۱ فوریه کمی بعد از نیمه شب وارد پایتخت شدند ... نیرویی وجود نداشت که بتواند مانع از ورود قزاق ها بشود... در جلسه ای که در روز ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در هیأت نمایندگی فرانسه تشکیل شد گفته شد که چندی است که انگلیسیها، خارجیان مقیم ایران را به زور وادار به خروج از ایران می کنند و با اعلام اینکه احتمال حمله بلشویکها است مترسک بلشویکها را به حرکت در می آورند، در زمان ناتوانی دولت سپهدار اعظم، تهران به اشغال ۲۵۰۰ قزاق در می آید. بدین سان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ جامعه عمل پوشید.

احمدشاه، سیدضیاءالدین را به ریاست دولت برگزید و به رضاخان میرپنج، سمت فرماندهی کل قوا را داد و خود پس از کودتا مدتی برای بار دوم به اروپا رفت و نیابت سلطنت را به برادرش سپرد (خواهیم دید چگونه رضاخان میرپنج به کمک انگلیس توانست تدریجاً دست و پای مخالفان را کوتاه کند و کرسی نیابت سلطنت را از زیر پای محمدمیرزا بیرون کشد و احمد شاه را خلع کند تا تاج شاهی را بر سر نهد.

کودتا با فرماندهی رضاخان

کودتا از ۲ اسفند شروع شد و ۳ اسفند ۱۲۹۹ برابر با ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ شهر تهران در دست قزاقها بود، این کودتا که از مدتها پیش تدارک دیده شده بود بوسیله ایادی سفارت انگلیس به اجرا درآمد، چرا که انگلیس درصدد بود که به هر شکل مواد اصلی قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا درآورد. چند روز پیش از حرکت قزاقها از قزوین به سمت تهران (۲۵۰۰ قزاق)، ۳۰۰۰ سرباز انگلیسی به قزوین فراخوانده شده بودند تا خلع ایجاد شده از حرکت قزاقها را پرکنند.

کودتا با فرماندهی سرتیپ رضاخان که تا دیروز افسر ساده ژاندارمری بود صورت گرفت و سپهدار دستگیر شد و تحت مراقبت قرار گرفت. به فرمان انگلیسیها ضیاءالدین طباطبائی که هوادار ممتاز سیاست انگلیس در ایران بود رئیس دولت موقت شد. در این زمان دمکراتها و ملیون ایرانی به بغداد و دیگر شهرهای مطمئن تبعید شدند و دولت کودتا خطوط تلگرافی را قطع کرد و پست نیز تعطیل شد.

مشیرالدوله صدر اعظم پیشین و برادرش مؤتمنی الملک که چند بار منصب وزارت داشت با دیگر افراد مهم از قبیل صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری پناهنده سفارت فرانسه شدند، اما رضاخان از سفارت فرانسه خواست که به سیاستمدارانی که تحت تعقیب قزاقانش قراردارند پناهندگی داده نشود. شمار بازداشت شدگان تا روز ۵ اسفند ۱۲۹۹ به دو بیست نفر رسید که آنها از مخالفین کودتا بودند. در ۷ اسفند ۱۲۹۹ برابر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ سید ضیاء الدین اولین اعلامیه را صادر کرد که در آن آمده بود:

پس از پانزده سال حکومت مشروطه، اوضاع مملکت هرگز به این اندازه شوم و مصیبت بار نبوده است. این را گردن مالکان بزرگ و اصول ملوک الطوائفی انداخت و گفت که ما به حساب آنها رسیدگی خواهیم کرد، و کاپیتولاسیون و قرارداد ۱۹۱۹ را ملغی اعلام کرد (ولی حقیقت نداشت) و برای گول زدن مردم شعار ملی گرایی می داد، ولی هیچ یک از افراد ملت دیگر فریب این امر را نمی خوردند، زیرا انگلیس عملاً قدرت را بدست داشت و به زودی از آن برای استمرار دامنه سلطنت خود بر سراسر کشور و دور کردن رقیبانش بهره می گرفت.

قوام السلطنه از زندان توانست یادداشتی برای احمدشاه بفرستد و از اعمال و خیانتهای ضیاءالدین او را باخبر کند و در روز ۲۴ مه ۱۹۲۱ (۳ خرداد ۱۳۰۰) ضیاءالدین برکنار شد. در این زمان جدایی خواهان کردستان و خراسان و آذربایجان همواره از پول انگلیسیها و دلگرمی و حمایت آنها برخوردار بودند و کشور را به بحران تجزیه می کشاندند.

در نخستین روزهای اوت ۱۹۲۱ (مرداد ۱۳۰۰) لردکرزن وزیر امور خارجه انگلیس از تربیون مجلس اعیان آن کشور به شکست سیاسی (که او در طی سالیان بسیار طراح و مدافع آن بود) در ایران اعتراف کرد. آیا لرد کرزن می خواست غیرمستقیم اعتراف کند که ناکامیهای کشورش، لحظه ای آغاز شد که این کشور از سنتهای لیبرالی که در گذشته موجب اعتبار و قدرت سیاسی خارجی انگلیس شده بود، فاصله گرفت. بعد از برکناری ضیاءالدین کابینه سوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) تشکیل شد و رضاخان سردار سپه خوانده شد، رضاخان در سال ۱۳۰۴ بر تخت پادشاهی می نشیند و در شهریور ۱۳۲۰ به دستور انگلیسیها ایران را ترک می کند.

پایان

- بایگانی وزارت امورخارجه انگلیس
- بایگانی وزارت امورخارجه فرانسه
- کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران (اسماعیل رائین)
- کتاب انقلاب مشروطه ایران (احمد کسروی)
- کتاب مشروطه ایرانی (ماشاء الله آجودانی)
- کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان (احمد کسروی)

کتابخانه درفش کاویانی